

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهما السلام
بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

درسنامه امام صادق (عليه السلام)

نویسنده: آية الله العظمى سيد صادق حسيني شيرازي

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

«الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على أعدائهم أجمعين»
نامه ای از امام صادق عليه السلام در کتاب های کافی^(۱)، وافى و بحارالانوار^(۲) آمده است که
توصیه های بسیار مهمی برای شیعیان در بر دارد. مرحوم کلینی این رساله را با سه سند
ذکر کرده و علامه مجلسی هر سه سند را معتبر دانسته است.

«عن أبي عبدالله انه كتب بهذه الرسالة إلى أصحابه و أمرهم بمدارستها، و النظر فيها، و
تعاهدها، والعمل بها».

آن امام همام قبل از پرداختن به متن نامه چهار دستور در مورد این نامه به شیعیان می
دهند، که عبارتند از: مدارست، نظر، تعاهد، و عمل.

«مدارست»، یعنی برای یکدیگر خواندن؛ «نظر» در این جا به معنای تأمل در یکایک
کلمات و اندیشیدن در آن است؛ «تعاهد» یعنی تکرار و تجدید عهد کردن و معنای «عمل»
هم معلوم است.

آری، امام عليه السلام به شیعیان سفارش می کنند که مطالب این رساله را بارها برای خود و
دیگران بخوانند و در آن تأمل نمایند و بدان عمل کنند. نکات مذکور در این نامه شریفه به
قدری مهم است که رهبر شیعیان این چنین بر حفظ و تکرار و خواندن و عمل به آن تأکید
می کنند. شیعیان آن زمان نیز در برابر این توصیه ها چنین کردند:

«فكانوا يضعونها في مساجد بيوتهم، فإذا فرغوا من الصلاة نظروا فيها؛ رونوشت نامه امام
را در نمازخانه منزل های خود قرار می دادند و وقتی از نماز فارغ می شدند در مضامین
آن تأمل می کردند».

براساس سفارش پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مستحب است که در خانه جایی به عنوان نمازخانه معین شود. ائمه اطهار این مسئله را رعایت می کرده اند؛ به عنوان مثال، در روایات و تاریخ آمده است هنگام ضربت خوردن حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام ایشان را به مصلاهی منزلشان انتقال دادند و این می رساند که آن حضرت در خانه خویش، جایی را بدین منظور اختصاص داده بوده اند. در آن روزگار، شیعیان نیز با تأسی به پیشوایان خود، در خانه هایشان جایی را به عنوان نمازخانه تعیین می کردند.

اهمیت نامه امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام برای آنها به اندازه ای بود که علی رغم کمبود قلم و کاغذ در آن روزگار، نسخه ای از این نامه را در نمازخانه می نهادند و بعد از نماز آن را مطالعه می کردند و این چنین با دل و جان از امر مولای خویش اطاعت می کردند.

امید است ما هم که پیرو آن امام همام هستیم بتوانیم به سفارش های حضرتش عمل

کنیم.

آغازِ نامه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، اما بعد فاسئَلُوا رَبَّكُمْ الْعَافِيَةَ وَعَلَيْكُمْ بِالذَّعَةِ وَالْوَقَارِ وَالسَّكِينَةِ^(۱)؛
به نام خدای بخشاینده مهربان. از خداوند عافیت بطلبید و بر شما باد طمأنینه و وقار و آرامش.

واقعیت این است که کلمه کلمه این نامه شریف جای تأمل، توضیح و تدبّر دارد، تا مضامین آن در جان و دل مؤمنان رسوخ کند و با تمام وجود به سفارش های امام خود جامه عمل ببوشانند.

بعضی از مسائل و اشیاء و افراد همیشه در یاد و خاطره انسان می ماند و همیشه با آنها مانوس است؛ مثل لباس، زمین، دوست، ماشین و...؛ به عنوان مثال کسی که مشکلی برایش پیش آمده و برای حل آن به کمک دیگران نیاز دارد، قبل از هر چیز و هر کس به یاد دوستانش می افتد و تصمیم می گیرد که پیش آنها رود و از آنان کمک بخواهد.

امام صادق علیه السلام نیز سخن خود را با نام و یاد مانوس ترین و عزیزترین چیز در نزدشان آغاز می کنند. پس از آن می فرمایند: «عافیت را قبل از هر چیز و هر کس، از خدا بخواهید». کلمه عافیت در اصل به معنای سلامت بدنی است، امّا توسّعاً در معنای کلیّ دوری از هر بدی نیز به کار می رود.

خدا، اولین پناهگاه

اولین درسی که از نامه امام صادق علیه السلام می آموزیم توجه به خدا در همه حال است. آری، طبق فرمایش امام علیه السلام، به هنگام گرفتاری و درد و ناراحتی قبل از آن که از دیگران کمک خواسته شود، ابتدا باید به سراغ خدا رفت و از او کمک و راه چاره خواست. اگر بدهکاری، بیماری و یا کمبودی هست، اول باید در خانه خدا رفت و از او چاره خواست؛ برای مثال کسی که بیمار است اول دعا کند، سپس به پزشک مراجعه نماید، و در بین راه بداند که خداوند خواسته است که بیماری او از طریق اسباب طبیعی مانند مراجعه به پزشک درمان شود.

چنین کسی نباید بیماری اش را به حال خود بگذارد و نماز جعفر طیار بخواند! معنای از خدا خواستن این نیست که مسیر عادی راه ها پیموده نشود، بلکه مراد این است که کارها از خدا شروع شود. ﴿قُلْ مَا يَعْبُؤا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ﴾^(۲)؛ بگو: اگر دعای شما نباشد، پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی کند.» کسی که می خواهد درس بخواند، یا درس بدهد، یا به وعظ و خطابه بپردازد، باید قبل از شروع برای خود دعا کند و از خالق بی همتا و قدرت مطلق کمک بخواند.

بدین منظور دعایی وارد شده است که با این فقره آغاز می شود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَضِلَّ أَوْ أُضَلَّ وَأَزِلَّ أَوْ أُزَلَّ وَأَظْلَمَ أَوْ أُظْلَمَ وَأَجْهَلَ أَوْ يُجْهَلَ عَلَيَّ، عَزَّ جَارِكُ وَتَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُكَ جَلَّ ثَنَاؤُكَ وَلَا إِلَهَ غَيْرُكَ»^(۳)؛ بار خدایا، به تو پناه می برم از این که گمراه کنم یا گمراه شوم، بلغزانم یا بلغزم، ستم روا دارم یا مورد ستم قرار گیرم، جهل ورزم یا [نسبت] به من جهل روا داشته شود. [بار خدایا] پناه [گاه] تو [برای پناه خواهان] استوار، نام هایت مقدس، ستایشت بزرگ است و خدایی جز تو نیست.»

خوب است این دعا را قبل از مطالعه بخوانند تا دچار سوء فهم نشوند. تمام دعاها و زیارت هایی که از جانب ائمه علیهم السلام وارد شده، با نام مبارک قادر بی همتا، آغاز شده است. گاه انسان خیال می کند فلان چیز به مصلحت اوست، حال آن که ضرر بزرگی برای او دارد.

و این را فقط خدا می داند و فقط اوست که قدرتِ مهار و از بین بردن ضررها را دارد.

«وعلیکم بالدعة و الوقار و السکینه».

«دعة» گرچه به معنای طمأنینه است اما معنای وسیع تری نیز برای آن گفته اند و آن عبارت است از این که انسان از چیزهایی که می داند برایش ضرر دارد یا احتمال می دهد ضرر داشته باشد دوری نماید؛ بنابراین از دعه نوعی احتیاط و پرهیز از جایگاه های خطر فهمیده می شود.

مرحوم والد ^(۴) می فرمود: انسان هنگام حرف زدن یا انجام دادن کاری، باید یک لحظه با خود بیندیشد تا اگر فردا در قبر خوابید و از او در این باره سؤال کردند جوابی داشته باشد؛ اگر دید جواب دارد انجام دهد، اما اگر شک داشت که معذور خواهد بود یا نه، انجام ندهد. این گونه فکر کردن در مورد اعمال روزمره از مصادیق «دعه» است.

معنای وقار و سکینه

«وقار» متعلق به ظاهر آدمی است و «سکینه» مربوط به باطن و درون اوست. به کسی که در هنگام غذا خوردن، گفت و گو، راه رفتن، گوش دادن، نگاه کردن و... آرامش و طمأنینه داشته باشد می گویند شخص با وقاری است.

پس مورد استفاده وقار اعضا و جوارح است.

اما آرامش و قرار دل را سکینه می گویند، و در واقع سکینه، وقار و آرامش دل است. لفظ سکینه از ماده سکون است و سکون بیشتر برای دل است تا برای ظاهر و بدن. به عبارت دیگر سکون با ظاهر تناسب ندارد؛ چرا که بنا نیست ظاهر انسان آرام باشد.

ظاهر انسان به طور مرتب در جنب و جوش است. اما دل حکم وزنه سنگینی را دارد که نباید تکان بخورد و پیش آمدهای سخت و ناگوار آن را بلرزاند. سکینه مکمل وقار است و این دو را باید با همدیگر داشت. انسان برای حفظ آبروی خویش سعی می کند وقار داشته باشد. وقتی وقار ظاهری پیدا کرد باید سعی کند در دلش هم آرامش و وقار حاکم گردد که این همان «سکینه» است.

اگر انسان نتواند دلش را تحت تصرف خود درآورد، وقار ظاهری اش را نیز از دست خواهد داد. از طرف دیگر اگر وقار ظاهری نباشد، سکینه دل نیز وجود نخواهد داشت. پس این دو در یکدیگر تأثیر و تأثر دارند و نباید از هیچ کدام آنها غافل ماند. روایتی از حضرت امیر علیه السلام نقل شده است که می فرمایند:

«ما أضمر أحدكم شيئاً إلا وأظهره الله على صفحات وجهه و فلتات لسانه^(۵)؛ هیچ کس

چیزی را در دل نهان نمی کند مگر آن که در سخنان بی تأملش یا در چهره اش ظاهر می گردد».

اگر انسان نتواند مهار دل خود را به دست گیرد سرانجام تأثیرات آن ظاهر می شود و همه از آن با خبر می شوند. حتی آنهایی که قویّ النفس و بااراده هستند نیز در نهایت درونشان آشکار می گردد، اما دیرتر از دیگران.

«علیکم» اسم فعل و به معنای «الزموا» است. امام در این جا از شیعیان می خواهند که در ظاهر و باطن خود آرامش داشته باشند و البته به کار بستن این دستورها تمرین و جدّیت می خواهد و در هر کاری تمرین لازم است.

پس کسی که می خواهد درون و بیرون خود را به صفت آرامش و وقار بیاراید باید بسیار تمرین کند و تلاش و استقامت فراوانی به خرج دهد.

محاسبه نفس

محاسبه نفس از بهترین تمرین ها برای کسب وقار و سکینه است. در اهمیت این کار همین بس که در روایت آمده است: «لیس متّامن لم یحاسب نفسه فی کلّ یوم^(۶)؛ آن که هر روز نفس خود را محاسبه نکند از پیروان ما اهل بیت نیست». با تمرین و استمرار است که انسان پخته می شود و ظاهر و باطن خود را آرامش بخشیده، سکون را در وجود خویش حکم فرما می کند.

اهل علم مثالی برای لزوم تکرار و استقامت در مطالعه و تحقیق دارند؛ می گویند: «أما تری الحبل بتکراره، فی الصخرة الصّماء قد أترأ؛ آیا نمی بینی طنابی که از لیف خرماست بر اثر تکرار و آمد و رفت بسیار، در سنگ خارا اثر کرده است؟» دلوی که با آن از چاه آب می کشند به یک طناب وصل است، لبه چاه از جنس سنگ، و طناب بسیار نرم است، اما همین طناب نرم آنقدر بر روی این سنگ کشیده می شود و بالا و پایین می رود که در محل تماس خود با سنگ ساییدگی ایجاد می کند.

می گویند علم از آن طناب لطیف تر نیست و ذهن دانش پژوه نیز از آن سنگ سخت تر نیست. پس با تکرار و ممارست همه می توانند عالم شوند. دانش پژوهان باید درس ها را بارها مطالعه کنند و بر اثر تکرار، در وجود خویش ملکه سازند.

برای نهادینه کردن صفات خوب اخلاقی نیز باید با نفس همین کار را کرد. آن قدر باید آن را تمرین داد تا صفتی در آن به صورت ملکه درآید. حضرت امام صادق علیه السلام نیز با بیان عبارت «علیکم» در صدد بیان همین نکته اند.

باید تصمیم گرفت و عمل کرد. به صرف تصمیم کاری از پیش نمی رود. در همین روایت آمده است که شیعیان این نامه را در مصلاهی خانه های خود قرار می دادند و هر بار که از نماز فارغ می شدند، آن را مطالعه می کردند.

بر اثر عمل به این سفارش هاست که بزرگانی همچون ابن ابی عمیر، و محمد بن مسلم^(۷) و دیگران پرورش می یابند.

نباید از سختی کار ترسید، و باید به خود تلقین کرد که آدم شدن و ایجاد صفات پسندیده در وجود خود ناممکن نیست.

در هیچ کاری نباید احساس ناامیدی به انسان راه یابد؛ زیرا در این صورت موفقیتی به دست نمی آید. سختی کار نباید انسان را به هراس اندازد، اگر ممکن نبود دیگران هم نمی توانستند، اما تاریخ گواهی می دهد که کسانی توانسته اند بر قله های افتخار قدم نهند و صاحب اخلاق و رفتار اسلامی در حد اعلای آن شوند. این خود، بالاترین دلیل بر امکان تهذیب نفس و کسب فضایل اخلاقی است.

حکایت

در شهر کربلا دو نفر که سابقه دوستیِ دیرینه‌ای با یکدیگر داشتند، بر سر مسئله‌ای با هم اختلاف پیدا کردند و از همدیگر آزرده شدند.

یکی از آنها تصمیم گرفت با دیگری آشتی کند و دوستی خود را از سر گیرد. فردای آن روز با دیدن دوست رنجیده‌اش سلام کرد، اما جوابی نشنید و دوستش روی خود را از او برگرداند.

فردا و روزهای دیگر نیز بر این منوال گذشت تا آن که شش ماه از این ماجرا گذشت. در طول این شش ماه، هر وقت دوست رنجیده خاطر خود را می‌دید سلام می‌کرد، اما جوابی نمی‌شنید.

یک روز که طبق معمول به دوستش سلام کرد و انتظار شنیدن جواب نداشت، گل از لب دوستش شکفت و پاسخ داد: علیکم السلام؛ چرا دست بردار نیستی؟

گفت: من به وظیفه‌ام عمل می‌کنم و می‌خواهم طلسم قهر و دشمنی را که بر دوستی چندین و چند ساله مان مستولی گردیده، درهم شکنم و به جای آن دوباره لطف و صفا و دوستی را بنشانم.

پس از آن همدیگر را در آغوش کشیدند و سالیان سال برای یکدیگر دوستان خوبی بودند. آری، انسان می‌تواند با تمرین و ممارست بر نفس سرکش خود چیره‌گردد و او را در بند کشد.

سر انجام نیک

زهیر بن قین^(۸) کسی است که بنا به گفته مرحوم نمازی^(۹) در مستدرک سفینه البحار «تشرّف بالسّلام من الناحية المقدسة» یعنی در زیارت ناحیه که منسوب به حضرت ولی عصر است آمده: «السّلام علی زهیر بن القین».

آری فخر عالم، منجی بشریت بر زهیر بن قین درود می فرستد. مگر زهیر که بود؟ در تاریخ آمده است که او عثمانی بود و با اهل بیت علیهم السلام جنگ و دشمنی داشت. عثمانیه جریانی بود که پس از کشته شدن عثمان به سرکردگی معاویه تشکیل شد و اساس آن بر این عقیده بود که سبب کشته شدن عثمان، علی بن ابی طالب بوده است. عثمانی ها ادعا داشتند اطرافیان علی بودند که عثمان را کشتند. آنان نه تنها علی بن ابی طالب را امام نمی دانستند که با آن حضرت و پیروانش جنگ و دشمنی هم داشتند. زهیر در کوفه یعنی مرکز اصحاب امیرمؤمنان و فرزندان بزرگوار آن حضرت زندگی می کرد، اما با این حال با آنان دشمنی داشت. ولی همین زهیر بن قین عثمانی به مقام و مرتبه ای می رسد که امام غایب شیعیان بر او سلام می فرستد.

حکایت عیاشی

یکی دیگر از کسانی که به جرگه دوستداران اهل بیت پیوست عیاشی^(۱۰) است. عیاشی عالمی سنی و اهل قلم و بسیار خوش استعداد بود که سه کتاب در باب فضایل خلفا (ابوبکر، عمر، عثمان) و حقانیت آنان نوشت، اما پس از مدتی شیعه شد و در بغداد مدرسه ای بنا نهاد و شاگردان مبرز بسیاری پرورش داد. از شاگردان عیاشی، کشی^(۱۱) و نجاشی^(۱۲)، دو رجالی معروف را می توان نام برد که کتاب های آنان در رجال باعث توثیق و تحکیم روایات شیعیان شده است و اگر رجال کشی و رجال نجاشی نبود، هزاران روایت از روایات شیعه بی اعتبار می شد؛ زیرا از راویان این روایات در جای دیگر یاد نشده و تنها منبع توثیق آنان رجال کشی و نجاشی است.

حیا و پیروی از صالحان

«و علیکم بالحیاء و التنزه عما تنزه عنه الصالحون قبلکم و علیکم بمجاملة اهل الباطل»^(۱۳)؛ شما را به حیا و دوری از چیزهایی که شایستگان پیش از شما خود را از آن دور داشتند؛ و نیز خوش رفتاری و مدارا با اهل باطل سفارش می‌کنم.

حیا صفتی است درونی، که آثارش در ظاهر مشخص می‌گردد.

انسان با حیا به معنای انسان خجول نیست. حیا، عبارت است از این که انسان در مقام تعامل با دیگران متناسب با اخلاق سخن گوید و این صفت پسندیده تا اندازه‌ای در وجود همه هست. مقداری از حیا خدای است و اگر شخصی بخواهد آن را در وجود خود بیفزاید از راه اکتساب خواهد توانست. در این فراز نیز حضرت امام صادق علیه السلام از یاران خود می‌خواهند؛ که بر حیای ذاتی خویش بیفزایند، نه آن که از حیای ذاتی خویش بهره جویند؛ چرا که اگر امام چنین معنایی را اراده می‌کردند به هیچ عنوان از کلمه «علیکم» بهره نمی‌گرفتند. چیزی که خدا به ماعطا فرموده و در وجود ما خود به خود هست، دیگر «علیکم» و الزام نمی‌خواهد، و امر به تحصیل آن بی معنی است. پس لفظ «علیکم» در فرمایش امام حاکی از آن است که نظر مبارکشان بر حیای اکتسابی تعلق گرفته است، نه ذاتی.

البته، در روایات آمده است که «الحیاء یمنع الرزق»^(۱۴)؛ حیا [بی جا] مانع رزق و روزی می‌گردد. گاهی حجب و حیا باعث می‌شود بعضی چیزها از دست انسان برود ولی ارزش آنچه خود را به آن مزین نموده است بسیار بیشتر از چیزی است که از دست می‌دهد.

اُمّه عليها السلام همیشه واقعیت ها را برای مردم می گفته اند و به هیچ عنوان سعی نکرده اند مردم را «العیاذ بالله» بفریبند. سر سفره ای که عده زیادی نشسته اند، حق انسان باحیا پایمال می شود، اما چیزی مهم تر از رزق در اختیارش گذاشته می شود. در این باره ذکر قضیه ای خالی از لطف نیست.

یکی از نزدیکان آیت الله میرزا مهدی شیرازی، که پیرمرد بسیار با تقوایی بود نقل می کرد: «روزی در حرم امیرمؤمنان عليه السلام مشغول زیارت بودم. آن روز حرم خلوت بود. در حین زیارت مردی هندی آمد و در حرم پنج دیناری پخش کرد ^(۱۵) که یکی از آنها روی شانه من افتاد. خواستم آن را با عجله بردارم، ولی یک لحظه با خود فکر کردم آیا در محضر حضرت این عمل کار درستی است یا نه، که ناگهان شخصی از پشت سرم آن را از روی شانه من برداشت!» گاهی حیا مانع رزق و روزی است، اما با این حال ارزش حیا بیشتر از چیزی است که از دست می دهیم.

حضرت در ادامه خطاب به پیروان خود می فرمایند: ببینید انسان های صالحی که قبل از شما زندگی می کرده اند، از چه اعمالی خودداری می کرده اند، شما هم از آن اعمال دوری کنید.

اعمال انسانهای شایسته را سرمشق زندگی قرار داده و در اخلاق و رفتار آنان تأمل کنید. پیرو این بخش از سخنان گهربار آن حضرت، مؤمنان باید به مطالعه تاریخ زندگی و شرح حال اولیای الهی بپردازند، و در اعمالشان از آنان پیروی کنند.

گل سرسبد و صالح ترین اولیای الهی و شایسته ترین مخلوقات خدا که باید به آنها تأسی شود، چهارده معصوم عليهم السلام هستند. در مرتبه بعدی اصحاب و یاران آن بزرگواران و نیز علمای علوم اهل بیت قرار دارند. اگر کسی مطالعه در احوال گذشتگان و بزرگان و اولیای دین را آغاز نماید، طبیعی است هر روز و هر لحظه مطالب بیشتری، که قبلاً با آنها مأنوس نبوده، به چشمش خواهد خورد و نکات تازه تری در می یابد، و اگر این کار ادامه

یابد ظرف مدتی نه چندان طولانی، به دریایی از معارف الهی دست می یازد و اگر آنچه را خوانده است به اجرا درآورد، شکی نیست که خود نیز به جرگه صالحان خواهد پیوست. تأسی به اعمال صالحان، خود مایه تربیت صالحانی دیگر است.

اهمیت سفارش امام صادق علیه السلام به اندازه ای است که آن را با عبارت «علیکم» به معنای «الزموا» بیان کرده اند و معنای آن چیزی جز لزوم انجام این عمل از سوی پیروان آن حضرت نیست.

اموری که باید از آنها دوری کرد

اگر برای دانستن اموری که باید از آنها دوری کرد به تاریخ مراجعه کنیم، به ده ها، بلکه صدها مصداق و مثال برمی خوریم که بزرگان از آنها دوری کرده اند.

اما در این میان دو مصداق، هوشیاری و توجه بیشتری می طلبد: یکی ریاست و آقایی است و دیگری پول، که از قضا این دو آفت، بیشتر از هر کس دامن گیر اهل علم می شود. شخصی که روی زمین هموار در حال پیاده روی است، اگر مواظب نباشد و پیش پای خود را نگاه نکند ممکن است به زمین بخورد و جایی از بدنش آسیب ببیند.

مسئلاً یک کوهنورد که در حال پایین آمدن از کوه است، بیشتر در معرض خطر است و اگر سقوط نماید، ممکن است حتی جان سالم به در نبرد. مثل اهل علم نیز، مثل کوهنورد است و پول و ریاست آنها مثل کوه و ارتفاع هولناک آن می باشد.

بخشی از دعای صباح در وصف نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است؛ آن جا که می فرماید:

«صَلِّ اللَّهُمَّ عَلَى الدَّلِيلِ إِلَيْكَ فِي اللَّيْلِ الْأَلِيلِ، وَ الْمَاسِكِ مِنْ أَسْبَابِكِ بِجَبَلِ الشَّرَفِ الْأَطْوَلِ، وَ النَّاصِعِ الْحَسْبِ فِي ذُرْوَةِ الْكَاهِلِ الْأَعْبَلِ وَ الثَّابِتِ الْقَدَمِ عَلَى زَحَالِفِهَا فِي الزَّمَنِ الْأَوَّلِ (۱۶)؛
خدایا، بر پیامبرت درود فرست که خلق را به سوی تو در شب بسیار تاریک راهنمایی کرد، و از اسباب و وسائلت به بلندترین ریسمان شرافت [که قرآن باشد] تمسک جست؛ همان رسولی که حسب و نسبش بر شانه بلندمقام ترین مردان قرار داشت و در زمان اول (دوره جاهلیت) بر لغزشها ثابت قدم و پا برجا بود.»

علت ذکر این فقره از دعا در این جا این است که کلمه «زحالیف» برای نشان دادن جایگاه خطیر علما و وصف حال آنان بسیار لطیف و گویاست. «زحالیف» جمع «زُحْلُوفَه» یعنی جای سُر خوردن و لیز خوردن و لغزیدن است؛ مانند اینکه کف کفش انسان صاف

باشد و در همان حال تصمیم داشته باشد از یک سراشیبی آکنده از روغن بگذرد چنین جایی را زحلوغه گویند.

آری، علما در میان زحالیف محاصره شده اند، مخصوصاً در باب پول و ریاست، بیشتر از دیگران در معرض خطر قرار دارند. پس اهمیت دوری از آفات پول و ریاست برای آنان دو چندان است و از آن جا که پول و مقام بیش از دیگران به آنان روی می آورد، نباید بگذارند این دو چیز آنها را از راه به در برد.

چه بسیارند عالمانی که پول و ریاست آنها را عوض کرد و گرفتار شدند. آری، برای عمل کردن به مفاد نامه امام صادق علیه السلام و پند گرفتن از سیره صالحان گذشته، باید از مطالعه احوال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام و سپس اصحاب آن بزرگواران شروع کرد؛ اصحابی که اهل علم بوده اند و در کنار خورشید درخشان نبوت و امامت کسب نور کرده اند.

امام علی علیه السلام و حکومت

در ایام حکومت سید صالحان، امیرمؤمنان علی علیه السلام عده ای از رؤسا می خواستند برای کاری به حضور ایشان برسند. ابن عباس ^(۱۷) با عجله نزد آن حضرت آمد و عرض کرد: یا امیرمؤمنان، عده ای از رؤسا قصد شرف یابی به حضور شما را دارند.

حضرت که وضع ابن عباس را دید، در حالی که کفشهایش را وصله می زد، در وصف حکومت و بی ارزشی آن فرمود: «**وَاللَّهِ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا أَوْ أُدْفَعَ بَاطِلًا**^(۱۸)؛ به خدا سوگند این کفش های کهنه از امارت و ریاست بر شما، نزد من عزیزتر است مگر آنکه حقی را بستانم و باطلی را از بین ببرم».

آن حضرت زمانی این جمله را بر زبان آورد که رئیس بزرگ ترین و مهم ترین حکومت روی کره زمین بود. چنین چیزی در تاریخ کم نظیر است.

آن بزرگوار کسی است که در رأس بزرگ ترین و پرجمعیت ترین حکومت روی کره زمین قرار دارد و در عین حال مشغول پینه زدن کفش هایی است که از لیف خرما درست کرده است.

مسلمانان، در آن زمان ثروتمندترین افراد روی زمین بودند و حریر، طلا، نقره، خانه های مجلل، غلام و کنیز داشتند.

این یکی از مصادیق «**الصالحون قبلکم**» می باشد. انسان باید به جایی برسد که ریاست، مقام و ثروت، او را دگرگون نکند و نلغزاند.

باید ریاست در نفس انسان بی ارزش شود، و این کار ممکن است؛ زیرا اگر ممکن نبود به شیعیان توصیه نمی شد. در باب اعمالی که انجام دادن آنها برای انسان های معمولی سخت است، حضرت علی علیه السلام می فرماید: «**أَلَا وَإِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ**^(۱۹)؛ البته شما را یارای آن نیست که چنین کنید.»

این یک واقعیت است. البته حضرت امیر خصوصیتی داشت که کسب آنها برای انسان عادی محال است. در تاریخ کدام زاهد وجود دارد که فقط یک دست لباس داشته باشد؟ حضرت خود می فرماید: «إن امامکم قد اکتفی من دنیاہ بطمیریه^(۲۰) و من طُعمه بقرصیه^(۲۱)؛ پیشوای شما از دنیای خود به دو جامه کهنه و از خوراکش به دو قرص نان اکتفا کرده است».

آیا کسی وجود دارد که همچون حضرت توان تهیه غذاهای فراوان داشته باشد، اما فقط نان خالی بخورد، و همه اموال خود را ببخشد و با این که می تواند لباس های گران قیمت تهیه کند فقط به دو کهنه جامه اکتفا کند؟

به شخصی گفتند: چرا امام جماعت نمی شوی؟ گفت: من وقتی نماز جماعت می خوانم که نماز در خانه با نماز در مسجد فرقی نداشته باشد. اما هنوز نتوانسته ام در خود چنین حالتی ایجاد نمایم.

البته نماز جماعت کار خوب و پسندیده ای است و اقامه آن بسیار لازم است، اما گاهی اوقات یک مزاحم پیدا می کند و آن چیزی جز غرور نیست. واضح است که داشتن حضور قلب و نیت سالم در نماز از به جماعت خواندن آن مهم تر است.

انسان باید سعی کند با تلقین به خود، خواهش های نفس را کاهش دهد. درخت را یک دفعه نمی توان از جا کند، اما کم کم و با مرور زمان می شود آن را از ریشه درآورد. حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «خادع نفسك^(۲۲)؛ [همان طور که نفس تو را فریب می دهد] تو نیز او را فریب ده».

باید این گونه پیش رفت، تا حب ریاست که در خون و پوست و گوشت انسانها ریشه دوانده، کم کم ضعیف گردد.

عایشه دختر ابوبکر بسیار به پدرش شبیه بود و هیچ وقت اظهار ضعف نمی کرد، مگر در جنگ جمل و در مقابل امیرمؤمنان. قدرت معنوی مولای متقیان به حدی بود که چنین فردی که هیچ وقت اظهار ضعف نکرده بود، در آن جا به ضعف و زبونی خود اعتراف نمود. پس از جنگ جمل، فاتح جنگ که خلیفه مسلمانان و امام مؤمنان بود در تأسی به رسول خدا ﷺ که روز فتح مکه به سران مشرکان فرمود: «إذهبوا فأنتم الطلقاء» بروید که شما آزاد شدگانید» نه کسی را اعدام کرد و نه کسی را حبس نمود. عایشه با این که امیرمؤمنان علیه السلام را خوب می شناخت و می دانست هیچ خطری متوجه او نیست، به ضعف و زبونی خویش اعتراف کرد.

آری، امیرمؤمنان دارای چنین قدرت و صلابتی بود. علی علیه السلام می فرماید: «والله ما كتمت وشمة ولا كذبت كذبة^(۲۳)؛ به خدا سوگند که هیچ سخنی را پنهان نداشتیم و حتی یک دروغ هم نگفته ام».

شیعیان معتقدند که امامان معصومند و علی علیه السلام در رأس ائمه آنها قرار دارد، اما مسیحیان و یهودیان نیز گفته اند که علی حتی یک دروغ هم نگفته است. آیا در مقابل چنین شخصیتی نباید کمال فروتنی را به خرج داد؟ آیا نباید رفتار او را سرلوحه اعمال خود قرار داد؟ مسئله دیگری که باید مواظب آسیب های آن بود و تا جایی که ممکن است از آن دوری کرد، مسئله پول است.

توجه به آفت های پول برای همه، خصوصاً برای اهل علم مهم است. سمره بن جندب^(۲۴) شخصی بود که چهارصد هزار درهم از معاویه گرفت تا یک روایت جعل کند.

وای به حال آنان که برای یکی دو درهم دین خود را می فروشند.

ابن ابی عمیر

یکی از مصادیق «الصالحون قبلکم» ابن ابی عمیر است که پول او را از راه به در نبرد و در سخت ترین وضعیت فریفته پول و ثروت نشد.

او عالمی دینی بود که زندگی اش را از راه کسب و معامله اداره می کرد و از همین راه ثروت زیادی به دست آورده بود. هارون الرشید او را به جرم طرفداری از ائمه به زندان افکند و مدت هفده سال از عمر خود را در زندان گذراند.

علاوه بر حبس، به دستور هارون تمامی اموالش نیز مصادره شد. شیخ طوسی در تہذیب الأحکام نقل می کند که ابن ابی عمیر هنگام آزادی از زندان می گفت: به خدا قسم اکنون حتی محتاج یک درهم هستم.

او قبل از آن که به زندان افتد به شخصی مبلغی قرض داد و طی سال هایی که در زندان به سر می برد، این شخص به او بدهکار بود.

پس از آزادی از زندان، شخص بدهکار فهمید که ابن ابی عمیر از زندان آزاد شده و به سختی روزگار می گذراند. خانه اش را فروخت تا پول ابن ابی عمیر را برگرداند. ابن ابی عمیر مطالبه نکرده بود، اما او دلش سوخت و خانه اش را فروخت تا دین خود را ادا نماید. پول هایی را که از فروش خانه به دست آورده بود، در میان کیسه ای گذاشت و به در خانه ابن ابی عمیر آمد.

گفت: این پول ها از آن توست. ابن ابی عمیر پرسید: بابت چه؟ گفت بابت بدهی ام. پرسید این پول ها را از کجا آوردی؟ املاک خود را فروخته ای؟ پاسخ داد: نه. پرسید: کسی به تو هدیه داده است؟ پاسخ داد: نه، گفت: پس این پولها را از کجا آوردی؟^(۲۵)

گفت: خانه ام را فروخته ام. ابن ابی عمیر با شنیدن این جمله گفت: به خدا قسم من در وضعیتی به سر می برم که حتی به یک درهم نیز نیاز دارم، اما حاضر نیستم حتی یک درهم از این پول ها را قبول نمایم، و قبول نکرد.

اگر ابن ابی عمیر پول ها را می گرفت از جهت شرعی هیچ اشکالی نداشت. چرا که اگر بدهکار خود با رضایت و بدون آن که اجباری در کار باشد، چنین کرد، گرفتن پول از او اشکالی ندارد.

فقط یک نکته وجود دارد و آن این است که حضرت امیر علیه السلام می فرماید: «فأحبب لغیرک ما تحب لنفسک و اگره له ما تکره لها»^(۲۶)؛ آنچه برای خود می پسندی برای دیگری نیز، پسند و آنچه برای خود ناپسند می داری برای او نیز خواه.»

به هر حال ابن ابی عمیر پول ها را نگرفت و به بدهکار گفت: برو و خانه ات را پس بگیر و معامله را فسخ کن. این روایت را شیخ طوسی در تهذیب و صاحب وسائل با چند سند در جاهای مختلف از جمله «کتاب القرض والدین» نقل کرده اند.

گفته شد که امام صادق علیه السلام فرموده است: اعمال صالحان قبل از خود را، سرمشق قرار دهید.

ابن ابی عمیر یکی از این صالحان است؛ فردی که در عین فقر و درماندگی حاضر نیست برادر مؤمنش، خانه و مسکن خود را برای ادای دین بفروشد. مسئله مال و ثروت بی اندازه مهم است و نباید از آن غافل بود.

حکایت

یکی از آخوندهای عراقی که حدود چهل سال پیش از دنیا رفت، به کسوت قضاوت درآمد بود. به مناسبتی و در برابر انجام دادن کاری غیرقانونی برای شخصی، پول کلانی گرفته بود.

شخص ثالثی از ماجرا اطلاع پیدا کرده بود و از باب نصیحت و امر به معروف و نهی از منکر به او گفته بود: تو آخوند هستی، حلال و حرامی هم وجود دارد، چرا این پول ها را گرفته ای؟

در جواب گفته بود: «الحلال ما حلَّ في الكف؛ یعنی هر چه انسان بتواند به دست آورد، برایش حلال است». این آقا علی الظاهر ادیب هم بوده چون در این جا از نظر فنون بلاغی، از صنعت جناس استفاده کرده است، چرا که «حلال» و «حلَّ» با اینکه از یک ماده هستند، اما در معنا متفاوتند. حلال به همان معنای شرعی است و «حلَّ» از ماده «حلول» و به معنای قرار گرفتن در جایی است. این قاضی یک آخوند است و ابن ابی عمیر هم یک آخوند!

آیا ابن ابی عمیر از روز اول چنین بوده است؟

خیر، با استمرار و مراقبت به چنین شخصیت و مقام و مرتبه ای دست یافته است. در باب ریاست و پول و دوری از انواع انحراف سخن بسیار است و با مطالعه در این زمینه می توان نمونه های بسیاری یافت. باید با دقت و صبر و حوصله، پیام ها و درس های آموزنده این حکایت ها را به کار بست.

باید در احوال بزرگانی همچون سید مرتضی^(۲۷)، شیخ طوسی^(۲۸)، سید بحر العلوم^(۲۹)، مقدس اردبیلی^(۳۰) و بسیاری دیگر که در مکتب پر بار تشیع تربیت یافته اند، مطالعه کرد. اینها همه صالحانی هستند که باید رفتارشان سرمشق ما و آیندگان قرار گیرد.

خوب بودن به هیچ وجه به عده خاصی منحصر نیست.

خداوند فقط امامان معصوم علیهم‌السلام را استثناهایی قرارداده است که نمی‌توان به مقام بلندشان دست یافت. اما مقام و منزلت بزرگان دیگر را، منحصر به فرد قرار نداده است.

واضح است که دیگران نیز می‌توانند به مقام و منزلت ابن ابی عمیر دست یابند.

بیش از هزار و دویست سال از مرگ ابن ابی عمیر می‌گذرد اما ماجرای او برای شیعیان مایه افتخار است. ماجرای ابن ابی عمیر، حماسه مردانی است که حتی یک لحظه دست از آرمان بلند خاندان رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برنداشتند.

البته افتخارات شیعه منحصر به ابن ابی عمیر نیست. در دوران معاصر نیز بزرگانی همچون شیخ عبدالکریم حائری ^(۳۱)، میرزا محمدتقی شیرازی و حاج آقا حسین قمی برای شیعه مایه افتخارند.

خدمتکار حاج آقا حسین قمی گفته بود: من در طول سالیانی که در خدمت این بزرگوار بودم، حتی یک دروغ از او نشنیدم. نه تنها من، بلکه هیچ کس از ایشان دروغی نشنیده است.

اصولا خدمتکار بیشترین برخورد و مصاحبت را با آقا دارد و معمولا زشت و زیبا را می‌بیند و به هر حال اگر آقا عیب و ایرادی داشته باشد زودتر از هرکس می‌فهمد. با این حال خدمتکار حاج آقا حسین قمی گفته بود: من تا به حال از او دروغی نشنیده‌ام.

آقا حسین قمی مانند ابن ابی عمیر معاصر امامان معصوم علیهم‌السلام نبوده اما به درجه ای از فضل و کمال و دیانت رسیده که هیچ کس از او دروغی نشنیده است.

آیا دیگران نیز می‌توانند، چنین باشند؟ امام معصوم علیهم‌السلام فرموده اند: «الخير عادة والشر - عادة؛ خیر و شر هر دو به عادت بسته است».

یکی به کارهای خوب عادت کرده است و دیگری به کارهای شر و شرآفرینی. یکی عادت کرده است که خواهش های نفس خود را برآورده سازد، دیگری به زهد و دوری از

دنیا عادت کرده است. هر عملی که انسان آن را تکرار کند، برای او ملکه و عادت می شود.

همان طور که گفته شد ریاست و ثروت بیشتر از دیگر چیزها مورد ابتلای اهل علم است و این گروه بیشتر از دیگران با این دو چیز امتحان می شوند. باید حبّ ریاست و ثروت را در نفس درهم کوبید.

البته به دور از افراط و تفریط. شخص مسئول باید نزد خود و خدای خود، بر حسب ادله ای که به آنها آگاه است، هر جا صلاح بود ریاستش را اعمال نماید و هر جا صلاح نبود از اعمال ریاست خودداری نماید.

خوشرفتاری با اهل باطل

«و علیکم بمجاملة اهل الباطل، تحمّلوا الصّیم منهم»^(۳۲)؛ با اهل باطل با خوشرفتاری و مدارا رفتار نمائید و ظلم و آزار آنها را تحمل کنید.»

«مجامله» گرچه از باب مفاعله است. و در اصل برای کارهایی استعمال می شود که دو طرفی باشد؛ اما این باب کاربردهای دیگری نیز دارد.

از جمله آن که باب مفاعله گاه به معنای تفعیل نیز می آید. در این جا مجامله به معنای تجمیل است، و تجمیل یعنی زیبا برخورد کردن.

از طرفینی بودن مجامله دریافت می شود که اگر انسان با دشمن به نیکی رفتار کند، دشمن نیز سرانجام دلش نرم می شود و برخورد خود را با وی تطبیق می دهد.

البته شاید در ابتدای کار، اخلاق خوب یک طرفه و فقط از جانب مؤمن باشد، اما در نهایت با تحت تأثیر قرار گرفتن دشمن، دو طرفه می شود.

حضرت امام صادق علیه السلام این درخواست خود را با عبارت «علیکم» بیان فرموده اند؛ یعنی مؤمنان باید ملتزم باشند که با اهل باطل برخورد انسانی و خوبی داشته باشند.

آری هدف اصلی ارسال انبیا و انزال کتب، چیزی غیر از هدایت گمراهان نیست و این مهم با اخلاق زیبا، بسیار بهتر عملی می گردد.

ناگفته نماند که ممکن است عده ای این فرمایش فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را حمل بر جواز تعطیل امر به معروف و نهی از منکر یا به عبارتی «مداهنه» کنند.

اما بین «مجامله» و «مداهنه» فرق بسیار است؛ مجامله که معنای آن گفته شد، بسیار مورد تأکید قرار گرفته است و امام با لفظ «علیکم» مؤمنان را به پایبندی بر این دستور فراخوانده است آن هم مجامله با انسان های گمراه و اهل باطل، مؤمنان و برادران دینی که جای خود دارند.

وقتی امام صادق علیه السلام ما را به مجامله با اهل باطل سفارش می کند، با مؤمنان و حتی مردم عادی به طریق اولی باید چنین رفتار کنیم و باید بیشتر از اهل باطل با آنها جانب مجامله - بلکه مؤاخات و خدمت و احسان - را نگاه داریم.

آنچه در فرمایش امام اهمیت بیشتری دارد، این است که سفارش آن حضرت درباره انسانهای بد و ملحد و مشرک و کافر است، که مذهب باطل دارند و چیزی به نام اخلاق پسندیده و مجامله نمی شناسند تا به آن پایبند باشند.

آنها در مقابل این اخلاق نیک برخورد درستی نخواهند داشت، و مسلماً در ابتدای کار مهربانی و اخلاق نیکو یک طرفه است. این دیگر از باب ﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَنِ إِلَّا الْإِحْسَانُ﴾^(۳۳)؛ «آیا پاداش نیکی جز نیکی است؟» نمی باشد، بلکه از باب ﴿وَيَذُرُّونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ﴾^(۳۴)؛ «و بدی را با نیکی می زدایند» می باشد.

کافر بدی می کند، اما مؤمن جواب نیکو می دهد. این زیبایی، ناشی از ذات زیبای اسلام است. ولی «مداهنه» از ذهن و به معنای نرمش به خرج دادن است.

آن گاه که در بدن انسان، زخمی پدید آید آن را روغن مالی می کنند. همچنین به کسی که لباس حق را بر تن باطل کند می گویند: تدهین و مداهنه کرد. «مداهنة أهل الباطل» یعنی کارهای اهل باطل را توجیه کردن، که کار بسیار مذموم و منفوری است. در روایت آمده است:

«خدای متعال به حضرت شعیب علیه السلام وحی کرد: صد هزار نفر از امت تو را نابود می کنم که چهل هزار نفر از آنها از اشرارند.

عرض کرد: پروردگارا، چهل هزار نفر گناه کارند، چرا شصت هزار نفر دیگر بمیرند؟ خدای متعال فرمود: زیرا آنان عمل گناهکاران را توجیه می کنند».^(۳۵)

این شصت هزار نفر گناهکار نبودند، اما در مقابل گناه آن چهل هزار نفر ساکت ماندند و کارهایشان را توجیه می کردند.

مثلا می گفتند فلانی که گناه می کند جوان است، گرفتار است، مریض است و از این قبیل توجیهاست....

در قرآن کریم نیز به تدهین اشاره شده است: ﴿وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ﴾^(۳۶)؛ «ای رسول خدا، گناهکاران] دوست دارند در مقابل گناه آنها نرمش به خرج دهی تا آنها نیز نرمش به خرج دهند». اما آن جا که قادر متعال خطاب به رسول خود می فرماید: ﴿فِيمَا رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ لَئِنَّ لَهُمْ﴾^(۳۷)؛ «پس به برکت رحمت الهی با آنان نرم خو و پرمهر شدی»؛ «لنت» دیگر «تدهین» نیست، بلکه مجامله است و مراد از «لهم» در این جا مؤمنان نیست، بلکه منافقان و کافران است.

خدای متعال خطاب به پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: به سبب رحمت خداست که شما با اینها به نرمی رفتار می کنید.

اینها بد بودند و بدی می کردند، اما شما با آنها رفتار نیکو داشتید؛ آنها نیت بد داشتند، اما شما نیت نیکو داشتید؛ آنها به شما نفرین می کردند، اما شما برایشان دعا می کردید. آری، نهایت مجامله و نیکی در حق گمراهان آن جا متبلور می شود که رسول خدا در حق قومی که او را سنگ می زنند و به او اهانت می کنند، طلب هدایت می کند و می فرماید: «اللَّهُمَّ اهد قومی فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»^(۳۸)؛ خدایا قوم مرا هدایت کن چرا که آنها نادانند.

«لایعلمون» به این معنا نیست که معذورند؛ به عبارت دیگر این «لایعلمون» در گفتار حضرت از باب «رُفِعَ مَا لَا يَعْلَمُونَ»^(۳۹) نیست؛ بلکه به معنای «موزور» و از باب وزر است. یعنی خدایا، قوم مرا نجات ده تا در بدی نمانند.

بسیاری هم، با همین برخورد رسول اکرم ﷺ اصلاح شدند و ایمان آوردند. اهل باطل نباید تا آخر عمر در باطل بمانند.

باید هدایت شوند و بهترین راه برای هدایت آنان برخورد خوب مؤمنان و اهل اصلاح با آنان است. آن هم نه یک بار و دو بار، بلکه ده ها بار.

پیامبر ﷺ، بهترین الگوی مجامله

در آن زمان که قدرت مسلمانان رو به فزونی گذاشته بود و اموال و افراد بسیاری در اختیار رسول خدا ﷺ قرار داشت، هنگامی که از کنار یک یهودی عبور می کرد به او سلام می کرد و احوالش را می پرسید.

وقتی باخبر شد یکی از آنها مریض شده است، جویای احوالش شد و به عیادتش رفت و سرانجام آن یهودی با ایمان از دنیا رفت، حال آن که یهودیان بیشتر از نصارا در مقام انکار رسالت آن حضرت برمی آمدند.

باید با اهل باطل مجامله کرد اما این مجامله برای مؤمنان عواقبی دارد از این روست که امام علی^{علیه السلام} می فرماید: «وَتَحَمَّلُوا الضِّيمَ مِنْهُمْ؛ آزار و اذیت آنان را تحمل کنید.» «ضیم» یعنی ظلم و اذیت. بنا به فرموده امام علی^{علیه السلام} مؤمنان باید ظلم و اذیت اهل باطل را تحمل نمایند.

انسان گمراه با یک برخورد خوب درست شدنی نیست و به قول معروف با یک گل بهار نمی شود. باید بارها و بارها در مقابل گردن کشی و گستاخی کافران نرمش و لطافت به خرج داد، شاید بر اثر این نرمش ها به راه بیایند و دست از عصیان و سرکشی بردارند. بین علما معروف است که می گویند: «حذف المتعلق يفيد العموم».

برای روشن شدن این اصطلاح از مثالی بهره می گیریم: خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾^(۴۰)؛ «خداوند بندگان خود را به رعایت عدل و احسان امر می کند.»

در این آیه شریفه متعلق احسان حذف شده و نوع احسانی که بندگان باید انجام دهند معلوم نیست.

پس در این صورت، احسانِ سفارش شده، همه احسانها را در بر می گیرد. پس اگر متعلق و نوع حکم خواسته شده روشن نباشد، حکم فراگیر خواهد بود. در این فرمایش گهربار امام صادق علیه السلام نیز متعلق مجامله حذف شده و نشان می دهد که همه انواع مجامله مطلوب امام است.

اصول مجامله

اصول مجامله در سه چیز است:

۱. مجامله در نیت؛ ۲. مجامله در قول؛ ۳. مجامله در عمل.

مجامله در نیت، یعنی این که انسان نه تنها برای خود و مؤمنان، بلکه برای همه ابنای بشر حتی برای اهل باطل، نیت خیر داشته باشد.

مرحوم علامه مجلسی^(۴۱) در جلد‌های آخر بحار، در باب اعمال شب قدر مطلبی به این مضمون از سیدبن طاووس^(۴۲) نقل می‌کند: «شب قدری، با خود گفتم چه عمل و عبادتی انجام دهم که از همه عبادت‌ها بالاتر باشد و چه دعایی کنم که از همه دعاها افضل باشد. آیا برای فقرا دعا کنم؟ یا برای مریض‌ها شفا بخواهم؟ یا از خدا بخواهم حوائج مؤمنان را برآورده نماید؟ دیدم فقرا، با فقر خود می‌گذرانند، و فقرشان هم همیشگی نیست.

مریض‌ها نیز در حال امتحانند و خدا آنها را شفا خواهد داد. مؤمنان نیز از گوهر ایمان برخوردارند و این بالاترین نعمتی است که خدا به آنها عطا فرموده است. پس هر حاجت دیگری داشته باشند مهم نیست. ناگهان به ذهن رسید آنهایی که بیش از همه به دعای من در این شب احتیاج دارند کافران و مشرکانند؛ چرا که آنها با سرآمدن عمرشان دچار عذابی ابدی می‌گردند که خلاصی از آن برایشان امکان ندارد.

پس به دعا برای هدایت مشرکان مشغول شدم و از خدا خواستم که مشرکان و کافران را هدایت کند و به آنها توفیق دهد تا مؤمن شوند».

سید بن طاووس بسیار جلیل‌القدر است تا جایی که بعضی از مسائلی که ایشان و جدّ مادری‌شان، ورام بن ابی فراس^(۴۳) نقل کرده‌اند، به غیر از گفته این بزرگواران هیچ مدرک و دلیلی ندارد، اما به دلیل اطمینان و اعتمادی که فقها و علمای شیعه به این بزرگواران

داشته اند، فرموده آنان را به منزله مدرک شرعی تلقی کرده و براساس آن فتوا صادر کرده اند.

به هر حال ممکن است سید بن طاووس این نحو دعا کردن را از روایت ها فرا گرفته باشد و چنین عملی واقعاً مستحب باشد.

نقل شده است روزی که مشرکان مکه، پیامبر اکرم را سنگ زدند و آن حضرت را دنبال کردند، پیامبر رو به درگاه الهی کرد و فرمود: «اللَّهُمَّ اهد قومی فإِنَّهم لا یعلمون»^(۴۴)؛ خدایا قوم مرا هدایت کن چرا که نادانند». در جواب این همه اذیت و آزار، از خدا خواست که کافران و مشرکان مکه را هدایت کند و حتی از ناحیه آنها به درگاه خداوند عذر آورد و فرمود: «اِنَّهم لا یعلمون».

معلوم نیست مراد پیامبر ﷺ جهل واقعی باشد. ممکن است معنای «لا یعلمون» و جهل در این جا تجاهل باشد مانند آیه: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ﴾^(۴۵)؛ «پیامبر را انکار می کنند حال آنکه در دل یقین دارند.» معنای «لا یعلمون» جهل قصوری و جهل مرکب نیست بدین معنا و با این حال بر باطل خویش پا فشاری می کند. پیامبر ﷺ برای چنین کسانی دعا می کند و از خدا هدایت چنین افرادی را می خواهد در آیات و روایات نیز از «سَفَه» به جهل تعبیر شده است. معلوم نیست که جهل به معنای ندانستن واقعی باشد، بلکه شاید در جاهائی مثل ﴿إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ﴾^(۴۶)؛ «وقتی که نادان بودید» — که در آن نسبت جهل به برادران یوسف داده شده — مقصود آن باشد که آنها مرتکب کار جاهلانه شدند.

خلاصه این که یک نوع مجامله، مجامله در نیت است، به این معنا که باید در دل برای اهل باطل نیت زیبا داشت و برای آنها دعا کرد. مؤمن باید برای پیروان مذاهب باطل و ادیان و خطوط منحرف دعا کند، چون که اینها نیز انسانند و خدا آنها را برای هدایت شدن خلق کرده است. ﴿إِلَّا مَنْ رَجِمَ رَبُّكَ وَلَدِّكَ خَلَقَهُمْ﴾^(۴۷)؛ «مگر کسانی که پروردگار تو به

آنان رحم کرده، و برای همین آنان را آفریده است.» مجامله در نیت تحمل نمی خواهد چون امری نفسانی است، اما مجامله در قول و عمل تحمل می خواهد و طی آن مؤمنان باید با صبر و حوصله در برابر رفتار زشت و ناپسند اهل باطل، در قول و عمل با مجامله رفتار کنند.

سخت ترین مرحله مجامله مجامله عملی است. در این مرحله مؤمن باید حاجت کسانی را برآورده نماید که چه بسا با وی دشمنی نموده و برایش مشکل ایجاد کرده اند. این، کار بسیار مشکل و طاقت فرسایی است و آمادگی روحی بسیار بالایی می خواهد.

بزرگان دین به ویژه ائمه اطهار علیهم السلام و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، بسیاری از گمراهان را با همین روش هدایت کردند. شخصی به حضرت باقر علیه السلام ناسزا گفت والعیاذ بالله نام مادر آن حضرت را به زشتی برد.

در آن زمان اگر کسی چنین فحشی به دیگران می داد، سزایش قتل بود و چه بسیار کشت و کشتارها که بر سر چنین دشنام هایی به راه می افتاد، اما امام باقر علیه السلام به نرمی و لطافت جواب او را دادند و اهانت او را نادیده گرفتند.

آن فرد نیز پشیمان و آگاه شد و ایمان آورد. آیا حیف نبود که این انسان مسلمان نشود و راهی جهنم گردد؟ آیا حیف نبود که حرّ بن یزید ریاحی به جهنم برود؟ حرّ بن یزید ریاحی به دنیا ثابت کرد که انسان در لحظه آخر می تواند از همه چیز بگذرد. او برای کسانی که می گویند نمی توانیم یا نتوانستیم توبه کنیم حجت است.

حرّ انسانی عادی نبود، بلکه از نظر ثروت و مقام اجتماعی نزد خلیفه وقت احترام بسیاری داشت اما - با آن که می دانست که اموال و موقعیت خود را از دست خواهد داد - به یک باره از همه چیز گذشت. واقعاً اگر کس دیگری به جای امام حسین علیه السلام بود در مقابل عذرخواهی حرّ چه جوابی می داد؟

شاید می گفت: حال که کار از کار گذشته و ما را اسیر کرده ای، دیگر چه جای توبه است؟ حال که باعث شدی این همه مصیبت بر خاندان رسول خدا ﷺ وارد آید، دیگر توبه چه فایده ای دارد؟

اگر حُرُّ توبه نکرده بود - با توجه به این که او باعث شده بود اهل بیت رسول خدا ﷺ به چنگ لشکر یزید بیفتند - به یقین، بار گناهش بسیار سنگین تر از دیگران بود. باید این رفتارها سرمشق قرار گیرند. باید با خود بیندیشیم که در برابر کار ناپسند دیگران و عذرخواهی آنان چه کنیم؟

مالک اشتر، الگوی مجامله و گذشت

در مجموعه ورام بن ابی فراس ماجرای بدین شرح درباره مالک اشتر نخعی نقل شده است: روزی مالک اشتر نخعی، فرمانده ارتش بزرگ ترین کشور روی زمین، در حالی که پیراهنی از کرباس بر تن داشت و عمامه ای از بقیه پارچه پیراهنش بر سر بسته بود از جایی می گذشت.

شخصی برای خوشامد دیگران و تفریح و خنده یک هسته خرما یا ریگی (بندقه) به طرف او پرتاب کرد، مالک اشتر او را دید، اما توجهی نکرد و به راهش ادامه داد. پس از رفتن مالک مردم به آن شخص گفتند: آیا فهمیدی او که بود؟

گفت: نه. گفتند: او فرمانده ارتش اسلام و یار و یاور امیر مؤمنان علی علیه السلام است. وای به حالت! چرا این بی حرمتی را مرتکب شدی؟ با شنیدن این سخن لرزه بر اندام آن مرد افتاد و به دنبال مالک دوید تا آن که او را در مسجد در حال عبادت دید.

در گوشه ای منتظر ماند تا نماز مالک اشتر تمام شد. پس از آن به پای او افتاده معذرت خواهی کرد که او را نشناخته است. مالک اشتر سوگند یاد کرد که من به مسجد نیامدم، مگر این که خواستم برای تو دعا کنم.

باید توجه داشت مالک اشتر نخعی، فرمانده دلاور و شجاع لشکر علی بن ابی طالب علیه السلام خلیفه مسلمانان، زمانی با چنین لباس ساده ای از بازار عبور می کند که فرمانده لشکر معاویه در دیباج و زر می غلظد و در مقابله صدها نفر تعظیم می کنند و اگر کسی جسارتی به مراتب کم تر از این، در حق او می کرد، سزایش اعدام بود.

فرمانده ای با عظمت و بزرگواری چون مالک در مقابل این گستاخی چه زیبا و با لطافت پاسخ می دهد و چنین با گذشت و بزرگواری با او برخورد می کند. مجامله در عمل این گونه است.

اگر دیگری به جای مالک اشتر بود می گفت: نباید مردم را بی تربیت بار آورد. این که امروز به مالک اهانت کرد، فردا به امیرمؤمنان علیه السلام اهانت می کند. باید چنین و چنان کرد تا دیگران عبرت بگیرند. اما این حرفها و فکرها چیزی جز خط معاویه و عمر نیست. البته، اصل کلی در این مقام آن است که انسان با افراد نادان با مجامله رفتار کند اما گاهی لازم است خلاف این اصل عمل کرد که در آن موارد اندک نیز باید تابع دستور اهل بیت علیهم السلام بود.

مالک اشتر به گفته مورخان، پیامبر خدا را درک کرده و از آن حضرت حدیث شنیده بود؛ در یکی از جنگها خطاب به لشکر امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: حدود صدتن از شما از «بدریین» هستید و در جنگ بدر شرکت داشتید.

و لذا مالک از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله به شمار می آمد. مرد عمل، زهد، و جهاد بود و در عین نیرومندی با اهل باطل مجامله می کرد و این داستان، نمونه ای از مجامله او با اهل باطل است.

شیعیان می توانند مالک اشتر را به عنوان انسان کاملی که در مکتب اهل بیت علیهم السلام پرورش یافته به دنیا معرفی کنند و به او افتخار نمایند. کشوری که حضرت امیر مؤمنان علیه السلام بر آن حکومت می کرد حدود پنجاه کشور امروز را در بر می گرفت که یکی از آنها ایران است.

عراق، حجاز، یمن، مصر، از مرز چین گرفته تا قلب اروپا، و از قلب اروپا تا وسط آفریقا همه و همه جزو کشور اسلام بوده است. آری فرمانده ارتش چنین کشور پهناوری با فردی گستاخ این گونه بزرگوارانه رفتار می کند. مالک قسم خورد که این کار تو باعث گردید من به مسجد بیایم و برای هدایت تو دعا و استغفار کنم.

تو کار بدی کردی و نامه اعمال خود را سیاه کردی و گناهی به گناهانت افزودی. من از تو گذشتم، خدا از تو بگذرد.

این رفتارها را باید آموخت؛ زیرا تا این تعالیم بلند را نیاموزیم توان به کار بستن آنها را هم نخواهیم داشت.

تقوا و جایگاه آن

«فَاتَّقُوا اللَّهَ وَكَفُّوا أَلْسِنَتِكُمْ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ^(۴۸)؛ پارسایی پیشه کنید و زبان خود را جز از

سخن نیک بازدارید.»

تقوا از «وقایه» به معنای حذر کردن، دوری جستن و احتیاط آمده است. برای مثال شخصی که در حال راه رفتن در جای بی خطری است شاید چندان لزومی نداشته باشد که احتیاط کند.

اما آن که مشغول رانندگی است باید احتیاط و «وقایه» داشته باشد، چه رسد به این که در خیابان شلوغ و پرترددی رانندگی کند. با این اوصاف اگر کسی بخواهد در حال رانندگی، هم صحبت کند و هم ببیند ماشین هایی که از کنار او عبور می کنند از چه نوع و مدلی هستند، به آسانی در معرض هلاکت قرار می گیرد.

در امور اخروی نیز چنین است، آنکه تنها بار مسئولیت خود را بر دوش دارد و در راه آخرت طی طریق می کند، مانند شخصی است که در حال پیاده روی است. اما آنکه علاوه بر خود، مسئولیت دیگران را نیز بر عهده دارد و صاحب نعمتهای بیشتری است باید بیشتر احتیاط کند و تقوای بیشتری داشته باشد.

فلسفه خلقت بشر آن است که در بهشت با اولیاء و انبیا هم نشین گردد، این هم نشینی

جز با تقوا پیشه کردن و تقویت جنبه های معنوی در وجود بشر، میسر نمی گردد.

دشواری های تقوا و اجتهاد

تقوا مانند اجتهاد^(۴۹) مراتبی دارد. هزاران نفر کوشش می کنند تا به مرتبه اجتهاد برسند ولی از بین آنها عده کمی به این مقام دست می یابند. از بین صدها مجتهد نیز که کوشیدند به مقام اعلیّت برسند در گذشته و حال فقط شمار اندکی موفق شده اند. خدا می داند چه موانعی برای رسیدن به مقام اعلیّت وجود دارد. بسیاری با وجود تلاشهای فراوان نتوانستند شروط اعلیّت را فراهم کنند و بسیاری شروط آن را فراهم کردند اما از بین هزار مانع، یک مانع بر سر راهشان ماند و موفق نشدند.

ممکن است انسان در طول سال ده ها تصمیم بگیرد، اما به دلایلی از انجام دادن آنها باز ماند. اگر در طول سال در برابر هر تصمیمی که موفق به انجام دادن آن نشویم یک نقطه بر روی کاغذ بگذاریم، شاید در پایان سال با کاغذی سراسر سیاه مواجه شویم.

تقوا نیز کلمه ای است که به سادگی می توان درباره آن داد سخن داد ولی در عمل کار بسیار دشوار و طاقت فرسایی است. بسیاری از مردم دوست دارند تقوا داشته باشند ولی فقط عده کمی برای تحصیل آن تلاش می کنند و از این میان عده بسیار کم تری موفق به تحصیل آن می شوند؛ زیرا بسیاری از کسانی که می خواهند با تقوا باشند و عزمشان را در این راه جزم می کنند، به درستی نمی دانند در این راه با چه موانعی برخورد می کنند و چه مشکلاتی در پیش رو دارند. برای کسب تقوا علاوه بر تصمیم واقعی، همت بالا و اراده محکم، باید موانع تحصیل آن را نیز بشناسیم و از خدای متعال و اهل بیت علیهم السلام بخواهیم ما را در این راه یار و کمک کار باشند.

در حقیقت توفیق الهی و عنایت اهل بیت علیهم السلام حکم مهر و امضای نهایی را دارد و کامل کننده شروط تقواست. البته توفیق الهی نیز تا حدی بستگی به اطاعت اوامر الهی از جانب ما دارد. در غیر این صورت نقطه های سیاه در طول زندگی آن قدر زیاد می شود که

سراسر عمر را به تباهی می کشاند و باعث هدر رفتن کارهای خوب می شود، خداوند فرموده است:

﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسْأَأ السُّوأَى أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ﴾ (٥٠)؛

«آنگاه فرجام کسانی که بدی کردند [بسی] بدتر بود؛ [چرا] که آیات خدا را تکذیب کردند و آنها را به ریشخند می گرفتند.»

بررسی اعمال

حساب و کتاب دنیا بسیار دقیق و نظم دنیا خدشه ناپذیر است. خورشید با این که هزاران بار از کره زمین بزرگ تر است و حرارت آن به بیش از ده هزار درجه سانتیگراد می رسد، در طول هزاران هزار سال یک ثانیه زودتر یا دیرتر طلوع و غروب نکرده است. قرآن کریم می فرماید: ﴿وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونًا﴾^(۵۱)؛ «و از هر چیز سنجیده ای در آن رویاندیم». ولی دنیا با این عظمت و با این نظم و انتظام، نزد خداوند به اندازه یک بال پشه ارزش ندارد «إِنَّ الدُّنْيَا لَتَسَاوِي عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ»^(۵۲)؛ دنیا در نزد خدا به قدر بال پشه ای ارزش ندارد». در این عبارت گفته نشده که دنیا به اندازه دو بال پشه ارزش ندارد؛ چرا که دو بال پشه به درد خود پشه می خورد و با آنها پرواز می کند دینا حتی به اندازه یک بال پشه نزد خدای متعال ارزش ندارد. آیا خدای متعال که این دنیای بی ارزش را تا این حد با نظم و دقت اداره می کند، در کار آخرت دقت به خرج نمی دهد؟

یکی از آیاتی که تأمل و تدبر بسیاری می طلبد این آیه است: ﴿وَبَدَأَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ﴾^(۵۳)؛ و آنچه تصوّرش را نمی کردند، از جانب خدا برایشان آشکار می گردد».

آنچه از تفاسیر و آیات قبل و بعد از این آیه برمی آید این است که وقتی انسانها می میرند و وارد جهان آخرت می شوند و دقت آنجا را می بینند درحیرت می مانند، چرا که هرگز گمان نمی کردند، آخرت و حساب و کتاب اعمال آنها تا به این حد، دقیق باشد. در آخرت حلال دنیا حساب دارد، چه رسد به حرام آن. خدای متعال بعضی از چیزها را حلال کرده و اجازه استفاده از آنها را داده است، اما معنای اجازه این نیست که حساب و کتاب ندارد؛ بلکه حلال نیز حساب و کتاب دارد، اما در محاسبه آن اذیت و آزار نیست، و کلمه به کلمه باید جواب داد.

ائمه اطهار عليهم السلام و اولیای الهی به ما گفته اند که باید از عدل خدا بترسیم. خدا هیچ گاه ظلم نمی کند اما اگر عدل الهی در آخرت نمایان شود، هیچ کس را یارای آن نیست. تنها راه برای در امان ماندن انسان ها از عذاب آخرت، تقوا پیشه کردن در دنیا است. تقوا حقیقتی است که هزاران درجه دارد که هر کدام با دیگری از جهات گوناگونی متفاوت است. در یک ماشین سواری، باید صدها شرط و جزء به هم پیوسته باشد، تا ماشین توان حرکت داشته باشد و درست کار کند. ممکن است از هزاران ماشین که خراب می شود هر کدام به علت متفاوتی خراب شده باشد.

وقتی چیز ساده ای چون ماشین این همه اجزا و شروط داشته باشد، امر مهمی چون تقوا که به واسطه آن می توان هم نشین امیرمؤمنان و ائمه اطهار عليهم السلام شد، جای خود دارد. امام هادی عليه السلام می فرمایند: «الدنيا سوق ربح فيها قوم وخسر الآخرون»^(۵۴)؛ دنیا بازاری است که عده ای در آن سود می برند و عده ای دیگر ضرر می کنند». آنها که اجناس خود را با مشورت اهل فن خریده اند زیان کمتری می بینند و بیشتر سود می کنند. باید در بازار دنیا به توصیه های خبرگان این بازار، که انبیا و اولیای الهی اند گوش فرا داد و تقوا پیشه کنیم تا دچار زیان اخروی نگردیم. البته، استثناهایی در دنیا وجود دارد که آن هم بر اساس حساب و کتاب است و از نظم خاص خود پیروی می کند. خدای متعال در قرآن کریم می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ﴾^(۵۵)؛ و کسانی که ایمان آورده اند و فرزندانشان در ایمان از ایشان پیروی کرده اند فرزندانشان را به ایشان ملحق سازیم و چیزی از عملشان نمی کاهیم».

ممکن است فردی چون پدر و مادر یا اجداد و نزدیکان او به درگاه الهی قریبی داشته یا دعایی کرده اند موفقیتی پیدا کند و این موفقیت بر اثر عمل نیک اجداد نصیب او شده باشد.

اما چنین مسائلی استثناست و قانون کلی این است: ﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾^(۵۶)؛ برای انسان جز حاصل تلاش او نیست».

زیارتی از امام هادی علیه السلام خطاب به امیرمؤمنان علیه السلام روایت شده که خواندن آن در روز عید غدیر مستحب است و مرحوم شیخ عباس قمی آن را در مفاتیح الجنان تحت عنوان زیارت مخصوصه حضرت امیر در روز غدیر آورده است. حجم این زیارت بیشتر از دعای کمیل است و اگر آن را دایرة المعارف حضرت امیر علیه السلام بخوانیم سخن گزافی نگفته ایم. آنحضرت می فرماید:

«قَدْ يَرَى الْحَوْلُ الْقَلْبُ وَجَهَ الْحَيْلَةَ وَدُونَهَا حَاجِزٌ مِنْ تَقْوَى اللَّهِ فَيَدَعُهَا رَأَى الْعَيْنَ وَيَنْتَهِزُ فُرْصَتَهَا مَنْ لَاحِرِيحَةً لَهُ فِي الدِّينِ»^(۵۷)؛ مردم کارافتاده و زیرکی هستند که می دانند در هر کاری چه حیلت سازند، ولی امر و نهی خدا سد راه آنهاست. اینان با آن که راه و رسم حيله گری را می دانند و بر آن توانايند، گرد آن نمی گردند. تنها کسانی که از هیچ گناهی پروایشان نیست، همواره منتظر فرصتند تا در کار حيلتی به کار برند.»

«حَوْلُ الْقَلْبُ» یک اصطلاح خاص عربی است. همیشه دو جزء این اصطلاح با هم استعمال شده است و شاید جایی پیدا نشود که «حَوْلُ» یا «قَلْبُ» به تنهایی ذکر شده باشد. کلمه «حَوْلُ» از ماده «حول» و به معنای حيله و چاره اندیشی است.

کلمه «قَلْبُ» نیز از ماده «قلب» و گرداندن است و این اصطلاح را درباره کسی به کار می برند که هم حيله را خوب بلد است و هم تقلب امور را می فهمد. حضرت می فرماید چه بسا کسی می داند که چگونه سر مردم کلاه بگذارد و چگونه صحبت کند که مردم را فریفته خویش نماید، اما دیوار محکمی در مقابل اوست که نمی گذارد چنین عملی از او سر زند و این دیوار محکم چیزی جز تقوای الهی نیست.

چنین کسی به خوبی می تواند مقاصد دنیایی و شهوانی خود را برآورده نماید، اما ترس از عدل خدا جلودار اوست. «فیدعها رأی العین» با این که می بیند مطامع دنیوی از دستش

می رود اما آن را رها می کند. این رأی العین به معنای دیدن با چشم نیست، بلکه به معنای حدس زدن و دیدن با چشم بصیرت است؛ مثل آنکه درباره شخصی که دارد شاخه زیر پای خود را می برد می گویند می بینیم که از روی درخت افتاده است. در چنین حالتی هنوز این اتفاق نیفتاده، اما انسان می داند که می افتد و آن قدر این حدس و گمان قوی است که در حکم دیدن با چشم است.

«وینتهز فرصتها من لاحریجة له فی الدین» اما کسی که درد دین و خداپرستی ندارد آن کار ناروا را دنبال می کند. امیرمؤمنان علیه السلام خلافت مشروط را رها کرد. ^(۵۸) اما عثمان دنبال آن را گرفت و خیال کرد که برنده ماجرا شده است. آن که دین دارد فریب و نیرنگ و ظلم و ستم را ترک می کند، اما آن که دین برایش بازیچه ای بیش نیست دین را وسیله رسیدن به اهداف دنیوی خود قرار می دهد.

امام علی علیه السلام و تقوا

تقوا را باید از امیرمؤمنان علیه السلام آموخت. با این که هیچ کس مانند آن حضرت لیاقت خلافت مسلمانان را نداشت و خلافت هم به آن حضرت رو آورده بود، ۲۵ سال از خلافت دور ماند، چرا که نمی خواست حتی یک لحظه از تقوای الهی دور باشد. وقتی عبدالرحمن بن عوف به حضرت گفت: «ابایعک علی کتاب الله وسنة رسوله و سيرة الشيخین^(۵۹)؛ به شرطی با تو بیعت می کنیم که به کتاب خدا و سنت رسول و سیره شیخین عمل کنی»، چون امام سیره شیخین را باطل می دانستند فرمودند: «بل علی کتاب الله وسنة رسوله صلی الله علیه و آله و سلم واجتهاد رأی^(۶۰)؛ کتاب خدا و سنت رسول خدا را می پذیرم، اما سیره شیخین را نمی پذیرم و به اجتهاد خود عمل می کنم».

امیرمؤمنان علیه السلام از دنیا و آنچه در آن است بالاتر و بزرگ تر است، بلکه این قیاس جسارت به ساحت مقدس آن حضرت است. درست مانند آن است که بگوییم فلان مرجع تقلید از پشه بزرگ تر است!

هرچند این سخن حقیقت دارد، چنین قیاسی باشأن آن مرجع تقلید سازگار نیست و توهین تلقی می گردد. قیاس امیرمؤمنان با دنیا و با تمام نعمت هایش فقط به علت کمی معلومات ماست؛ چرا که اگر از دنیا و نعمت های آن چیزی بالاتر سراغ داشتیم آن حضرت را به آن قیاس می کردیم؛ کسی که در عین لیاقت رهبری جامعه، ۲۵ سال از عمر شریف خود را صرف کشاورزی و چاه کندن و بیل زدن کرد.

به راستی اگر جز ماجرای زندگی آن حضرت هیچ دلیلی بر بی ارزشی دنیا نزد خدا وجود نداشت، همین یک دلیل برای اثبات بی ارزشی دنیا نزد خدا کافی بود. اگر دنیا برای ذات اقدس الهی ارزش می داشت، دنیا برای بالاترین بندگانش چنین با زحمت سپری نمی

شد. در احوال آن حضرت نقل شده است که در طول سال فقط یک بار گوشت میل می فرمود آن هم در روز عید قربان.

منطق علی علیه السلام این بود که رئیس مسلمانان باید در امور معیشتی با ضعیف ترین مسلمانان مساوی باشد. از این رو در روز عید قربان که همه گوشت نصیبشان می شد گوشت می خوردند.

روزی امیرمؤمنان وارد منزل شدند و بوی جگر سرخ کرده به مشام مبارکشان رسید. پرسیدند: این چیست؟ عرض کردند: بستگان یکی از همسران شما شتری نحر کرده و قدری گوشت و جگر آن را برای همسران هدیه فرستاده اند.

حضرت با کمال متانت فرمودند گوارا باد.

آنان که می خواهند اوج تقوای حقیقی را بنگرند به علی علیه السلام که حق مطلق است بنگرند. ایشان با آن که خویشان را ملزم کرده بودند که در سال یک بار بیشتر گوشت نخورند، این امر را حتی بر نزدیک ترین بستگانشان تحمیل نمی کردند.

البته ناگفته نماند که اگر همسر ایشان به آن حضرت اقتدا می کرد کار پسندیده ای بود، اما علی علیه السلام در این خصوص امر نمی کرد و فشار نمی آورد، بلکه می فرمود: گوارا باد. به دنبال این فرمایش، همسرشان تا زنده بود هیچ وقت مریض نشد و حتی یک بار هم به سر درد معمولی گرفتار نشد.

متقی شدن نیاز به آموزش و آگاهی دارد و ملاک تقوا ائمه اطهارند. در غیر این صورت و بدون شناخت تقوای حقیقی چه بسا کار خوبی بد پنداشته شود یا کار ناپسندی در جامه پسندیده ای جلوه کند. اما اگر اعمال آن بزرگواران الگوی ما قرار گیرد، دیگر چنین اشتباهاتی رخ نخواهد داد.

امام کسی را مجبور نمی کند که از او تبعیت نماید. شاگردان مکتب او نیز به وی اقتدا می کنند. در حالات یکی از علمای زاهد آمده است که خودش در کمال زهد و تقوا زندگی

می کرده، اما هیچ گاه بر اهل خانه و نزدیکانش سخت نمی گرفته و هیچ کاری را بر آنها تحمیل نمی کرده است.

شاید گاهی اوقات نصیحتی می کرد، اما در چیزی که جزو واجبات نیست، هیچ گاه اصرار و الزام نمی کرد. در جایی که خدا الزام نکرده، بنده خدا هم نباید الزام نماید. این خود یک مسئله شرعی است و عموم مردم به آن مبتلایند و موظفند این مسئله را هر چند در رساله های عملیه نیامده، بیاموزند.

هیچ کس حق ندارد انجام مستحبات و ترک مکروهات را بر اطرافیان خود الزام کند، مگر از باب تربیت. پس اگر الزام به کاری غیر واجب، مقدمه امر واجبی همچون تربیت باشد جایز است و الا جایز نیست.

کسی حق ندارد فرزند خود مجبور به خواندن نماز شب یا نماز غفیله و یا گرفتن روزه مستحبی نماید. در این زمینه حتی به اندازه یک اوقات تلخی هم حق ندارد.

شخصی می گفت: من خودم گاهی روزه مستحبی می گیرم و فرزندانم را نیز به این کار تشویق می کنم، اما آنها توجهی نمی کنند از همین رو با آنها قهر کرده ام.

آیا چنین قهری جایز است؟ بنده خدا حق ندارد، چیزی را که خدا واجب نکرده واجب کند.

در روایت آمده است: «و جعل لكل شيء حداً و جعل عليه دليلاً عليه و جعل على من تعدى ذلك الحد حداً^(۶۱)؛ خداوند برای هر چیزی حد و حدودی قرار داده است و هر کس از این حدود تجاوز کند نیز حد و کیفر معینی دارد».

دین اسلام آن قدر دقیق است که اگر قرار باشد هشتاد ضربه شلاق به کسی بزنند نباید آن را به ۸۱ ضربه تبدیل کرد و اگر کسی چنین کند آن یک ضربه اضافه را به خودش خواهند زد. جایی که لازم است شلاق را از وسط آن بگیرند و حد جاری کنند باید این گونه باشد و در غیر این صورت قصاص خواهد داشت.

مرحوم حاج آقا حسین قمی از مراجع تقلید عصر حاضر است. ایشان هر روز از کربلا به زیارت امیرمؤمنان علیه السلام در نجف می شتافتند، روزی شیخ محمد خراسانی که از منبری های معروف آن زمان بود، حاج آقا حسین قمی را در صحن مطهر مرتضوی ملاقات کرد. آن بزرگوار که از لحاظ سنی از حاج آقا حسین قمی بزرگ تر بود، بدون آن که قصد اهانت داشته باشد به آقا حسین فرموده بود: آقا، وظیفه شما این نیست که هر چند روز یک بار به نجف بیایید.

مرحوم حاج آقا حسین قمی نیز فرموده بود: چشم، و به نصیحت ایشان عمل کرده بود؛ چرا که دیده بود حرف درستی می زند. تقوا چیزی جز این نیست.

رعایت حدود و وظایف، تقواست. البته، در راه کسب تقوا محاسبه نفس و استقامت لازم است. خدای متعال لطف کرده و به مؤمنان نعمت ایمان ارزانی کرده است. آنها نیز در عوض باید بکوشند هر روز مقداری از شیطان فاصله بگیرند.

خدا بر شیعیان منت نهاده و نعمت ائمه اطهار علیهم السلام را به آنها داده است که یک پارچه نور و مشعل هدایتند. دیگران جز مشتی خرافات چه دارند؟

شیعیان بر سر حوض اهل بیت علیهم السلام مهمان خواهند بود و این بزرگ ترین نعمتی است که خدا به آنها ارزانی داشته است، نعمتی که اگر همه درخت های روی زمین تبدیل به قلم، و تمام آب دریاها مرکب می شد و جن و انس می نوشتند هم چنان نمی توانستند ارزش و مقدار آن را بنویسند. حتی دیگر ادیان حتی یک هزارم افتخارات شیعیان را هم ندارند.

حکایت آدم و حوا در تورات

در تورات که کتاب آسمانی یهودیان دنیاست، قصه حضرت آدم و حوا چنین نقل شده است:

خدا حضرت آدم و حوا را به بهشت برد و به آنها گفت: از نعمت های اینجا استفاده کنید و فقط از این درخت دوری کنید. اگر از ثمره این درخت بخورید فوراً می میرید. آنها ابتدا از آن درخت نخوردند، اما بعد شیطان نزد آنها رفت و گفت: چرا از ثمره این درخت نمی خورید؟ گفتند: چون خدا فرموده است نخورید.

گفت: آیا می دانید چرا خدا شما را از خوردن ثمره این درخت منع کرده است؟ گفتند: خدا فرموده اگر از ثمره این درخت بخورید می میرید. شیطان گفت: خیر، چنین نیست. این درخت، درخت معرفت است و خدا چون خودش معرفت دارد و نمی خواهد دیگران معرفت پیدا کنند، به شما اجازه خوردن میوه های این درخت را نداده است.

اکنون شما لخت و عور هستید عورت شما پیداست و این عیب است، اما چون معرفت ندارید نمی فهمید. اگر از میوه این درخت بخورید می فهمید.

آنها نیز از میوه آن درخت خوردند و پس از آن به یکدیگر نگاه کردند و گفتند: چرا ما این چنین هستیم؟ چرا عورتمان پیداست؟ و بدین ترتیب درک و معرفت پیدا کردند. خدا نیز فرمود: حال که از ثمره آن درخت خوردید بهشت دیگر جای شما نیست.

نتیجه این داستان این است که العیاذ بالله خدا به آدم و حوا دروغ گفت، اما شیطان راست گفت. خدا نمی خواست آنها بفهمند که لخت بودن عیب است و نمی خواست معرفت پیدا کنند، اما شیطان حقیقت را برای آنها روشن ساخت! این حرفها و بدعت ها در حال حاضر به عنوان دین در دنیا مطرح است.

نقش زبان در سعادت و شقاوت انسانها

«و اياکم أن تذلقوا ألسنتکم بقول الزور والبهتان والإثم والعدوان»^(۶۲)؛ مبدا زبان‌تان را به گفتار دروغ و تهمت و گناه و دشمنی آلوده سازید.

«ایاکم» در این روایت نهی نیست بلکه تحذیر است؛ به این معنا که حضرت امام صادق علیه السلام می فرماید: ای مؤمنان، مواظب باشید که زبان شما نلغزد و مرتکب گناه نشود چرا که انسان در معرض اشتباه و فراموشی است و باید همیشه هوشیار و مواظب باشد. «ذلاقت» به معنای فصاحت و زبان آوری و «زلاقت» به معنای لغزش است.

عبارت بعد از «ایاکم» اگر «تذلقوا» باشد، معنای عبارت این است که از این که زبان‌تان به لغزش دچار گردد، و قول زور و بهتان بر آن جاری گردد حذر کنید، اما اگر «تذلقوا» باشد، یعنی خوش زبانی هایتان را در قول زور و بهتان قرار ندهید.

کنترل زبان نسبت به تقوا مانند آب است نسبت به زندگی. همان طور که بدون آب زندگی ناممکن است بدون بازداشتن زبان از گناه به دست آوردن ملکه تقوا ممکن نیست. اگر زبان کنترل گردد جلو بسیاری از گناهان گرفته می شود.

انسان ها همان طور که با دست و پا و چشم و گوش خود گناه می کنند با زبان نیز مرتکب گناه می شوند، اما اگر تمام گناهان اعضای بدن را با هم جمع کنند به اندازه گناهان زبان نمی شود.

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید: «إن لسان ابن آدم یشرف علی جمیع جوارحه کل صباح فیکول کیف أصبحتم فیکولون بخیر إن ترکتنا...»^(۶۳)؛ هر روز صبح زبان از اعضای بدن می پرسد: حال شما چطور است؟ آنها جواب می دهند که اگر تو بگذاری حال ما خوب است...» زبان منشأ گناهان بزرگی چون دروغ، غیبت و تهمت است. زبان ممکن است باعث دگرگونی حق و باطل شود، و حق را باطل جلوه دهد و لباس حق بر تن باطل

پوشاند. این زبان است که باعث می‌گردد یزید بن معاویه خلیفه مسلمانان شناخته شده، و امام حسین علیه السلام خارجی و سرکش معرفی گردد.

بنی امیه و اسلام

حسین بن علی بن ابی طالب، سبط پیامبر، فرزند زهرا و علی و کسی است که اگر نبود، بنی امیه در همان آغاز، بساط اسلام را برچیده بودند و امروزه دیگر نامی از اسلام و مسلمانی وجود نداشت، و کسی شهادتین را بر زبان جاری نمی کرد.

این مسئله خود بحث بسیاری می طلبد و روایات و مطالب گوناگونی در مورد آن وجود دارد، که این مقال برای پرداختن به آن مناسب نیست، اما همین قدر بدانیم که اگر حسین علیه السلام نبود، امروزه از اسلام نشانی نبود.

یکی از مراجع تقلید قبل از هر نماز سلامی خدمت ابی عبدالله علیه السلام عرض می کرد و می گفت: این نمازهایی که ما می خوانیم همه از برکت خون سیدالشهدا علیه السلام است و اگر حسین علیه السلام نبود پیامبر آخرالزمان نیز مانند هزاران پیامبر دیگری می شد که حتی اسم بعضی از آنها در سینه تاریخ نمانده است.

می گویند خدای متعال برای هدایت ابنای بشر ۱۲۴ هزار پیامبر فرستاده است، اما از این همه فقط نام چند تن در تاریخ آمده است.

نه یزید و نه پدر و نه جدش حتی یک لحظه هم به اسلام و پیامبر ایمان نیاورند. ابوسفیان پیوسته می گفت: «تَلَقَّفُوهَا تَلَقَّفَ الْكُرَّةِ»^(۶۴)؛ حکومت را چون گوی از دست دیگران بربایید».

معاویه پدر یزید نسبت به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بنی هاشم دائماً می گفت: «دَفْنَا دَفْنًا»^(۶۵)؛ به خدا قسم کاری می کنم که نام [بلند] شان در دل خاک تیره به کلی مدفون گردد و به کم تر از این کار رضایت نخواهم داد».

و خود یزید می گفت: «لعبت هاشم بالملک فلا *** خبرٌ جاء و لا وحیٌ نزل^(۶۶)؛ بنی هاشم با حکومت بازی کردند. نه خبری از آن دنیا آمده و نه وحیی در کار است [بلکه همه این سخنان دروغی بیش نیست]».

بنی امیه با شهادت حسین بن علی علیه السلام گمان می کردند خیال خام خود را تحقق بخشیده و کار اسلام را یکسره کرده اند. اما اراده خدای متعال بر این تعلق گرفت که با ریخته شدن خون آن حضرت درخت اسلام بارور شود و نام پیامبر آخرالزمان تا ابد بر صفحه روزگار نورافشانی کند و راه و آیین او و فرزندان گرامی اش که از هر قول زور و بهتان به دور است، باقی بماند.

تصمیم و استقامت

انسان ها در طول زندگی با هزاران پستی و بلندی مواجه می شوند و به دست گرفتن مهار زبان در چنین جاهایی تصمیم و استقامت می خواهد.

باید کم کم خود را عادت دهیم که هر سخنی از دهانمان خارج نشود. آن که روی منبر نشسته و مشغول وعظ و خطابه است، دقت می کند تا مبادا حرف نادرستی بگوید. انسان ها نیز باید مانند واعظی که حواس خود را شش دانگ جمع می کند تا سخن نادرستی از دهانش خارج نشود، پیوسته به هوش باشند تا کلام ناروایی بر زبانشان جاری نگردد. باید در زندگی تصمیم بگیریم که هرگز به دروغ و تهمت آلوده نشویم.

خدای متعال در وجود همه انسان ها قدرت خودداری از دروغ و تهمت را قرار داده، اما این کار همان طور که گفته شد تصمیم و اراده و استقامت می خواهد و جوهره هر کاری تصمیم است.

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «من طلب شیئاً ناله أو بعضه ^(۶۷)؛ انسان هر چه بخواهد یا به آن می رسد یا به بخشی از آن دست می یابد».

با تصمیم و استقامت انسان به جایی می رسد که می توان او را پیرو واقعی ائمه اطهار علیهم السلام خواند. در چنین حالتی انسان به درجه ای رسیده است که هرگز با فرمایش آن بزرگواران مخالفت نمی کند و مصداق این فقره از زیارت وارث می گردد: «**والتارك للخلاف علیکم ^(۶۸)**؛ بدون هیچ نافرمانی، مطیع شمایم». هر قدر درک و علم انسان بالاتر رود و به قله ایمان نزدیک تر شود، ارزش بیشتری می یابد و اگر توانست در آن ارتفاع خود را نگه دارد، کارش اهمیت بیشتری می یابد. از سوی دیگر، در چنین موقعیتی لغزش هایش نیز بسیار خطرناک تر و بدتر است.

در روایت آمده است: «زلة العالم تفسد عوالم^(۶۹)؛ گمراهی عالم، گمراهی عالم است.» همان طور که عالم می تواند باعث نجات مردم گردد می تواند آنها را هلاک نماید. چه کسی مردم را علیه امام حسین علیه السلام بسیج کرد؟

علمای خود فروش و پست مانند شریح قاضی فتوا دادند که آن حضرت مهدورالدم است. اغلب مردم از عالمان پیروی می کنند و این عالم است که می تواند مردم را به سوی نیکی یا بدی رهنمون شود. زبان عالم می تواند میلیون ها نفر را از جهنم نجات دهد یا راهی جهنم سازد.

امام حسین علیه السلام روز عاشورا، در گرماگرم جنگ، با صدای بلند گریه کردند؛ کاری که آن حضرت در جنگ های پیشین انجام نداده بود. نه او و نه برادر و نه پدرش هیچ کدام در میدان محاربه چنین کاری نکرده بودند، اما وجود مقدس آن حضرت در معرکه جنگ با صدای بلند گریه کرد، چنین کاری مرسوم نبوده و نیست و برخلاف قوانین جنگ است. اما چرا گریه کردند؟

در روایات جواب این پرسش نیامده است، اما عده ای گفته اند که امام به حال دشمنان خود که بنا بود به جهنم بروند گریه کردند. آن بزرگوار می دید که عده زیادی از مردم از سر ناآگاهی یا برای به دست آوردن مطامع ناچیز دنیایی راهی جهنم هستند و به حال آنان گریه کردند.

آن قدر غفلت و تباهی بر سر این لشکر زبون و ذلیل سایه افکنده بود که حتی نگذاشتند نصیحت های جگر گوشه رسول خدا به گوش همگان برسد و هنگامی که آن حضرت در مقابل اهل کوفه ایستادند و خواستند آخرین سخن خود را بازگو نمایند و حجت را تمام کنند، عده ای بر طبل کوبیدند تا مردم نتوانند سخنان آن حضرت را بشنوند.

اما درعین حال عده ای با شنیدن سخنان آن حضرت توبه کردند و در همان لحظه در رکاب سیدالشهداء علیه السلام جان خود را فدا نمودند.

اِثم و عدوان

«اِثم» و «وعدوان» دو واژه ای هستند که در قرآن گاه به تنهایی^(۷۰) و گاه با هم ذکر شده اند^(۷۱) اما در آن جاهایی که با هم آمده اند بعضی از مفسران احتمال داده اند عطفی که بین آنهاست، عطف تفسیر است؛ چرا که اِثم، یعنی گناه و عدوان، و از حد گذشتن. بنابراین، هر اِثمی عدوان هم هست.^(۷۲) برخی نیز احتمال داده اند که اگر عدوان پس از ماده اِثم بیاید به معنای گناه بی اندازه است.

امام صادق علیه السلام در این بخش از سخنان خود می فرماید «اِثم» و «عدوان» را ترک کنید؛ چرا که اگر یک پا لغزید پای دیگر نیز به راحتی می لغزد. انسان معصیت اول را با ترس و لرز انجام می دهد، اما ارتکاب معصیت دوم و سوم راحت تر است و اگر هم چنان ادامه دهد کارش به جایی می رسد که هرگز از ارتکاب معصیت ناراحت نشود.

سکوت، گذرگاه تجهیز

«و علیکم بالصمت إلاّ فیما ینفعکم الله به من أمر آخرتکم و یا جرکم علیه»^(۷۳)؛
سکوت اختیار کنید مگر در کارهایی که مربوط به آخرت باشد و خدا به سبب آنها به شما
پاداش دهد.

امام علیه السلام در این بخش از سخنان خویش به شیعیان دستور می دهد که دهان خود را
ببندید و سخن مگویید، مگر در اموری که برای آخرت شما نفعی در بر داشته باشد؛ یعنی
حتّی فواید دنیوی را در چهارچوب آخرت بنگرید و از دایره آخرت وارد امور دنیوی
شوید.

عمل به این دستور بسیار مشکل است و زحمت فراوان می خواهد اما غیر ممکن نیست.
چه بسیار سخن ها که از دهان انسان بیرون می آید و پس از آن گوینده در می یابد که
هیچ نفع دنیوی یا اخروی برایش در بر نداشته است.

امام علیه السلام سفارش می فرماید که جز در جایی که پای امر اخروی و اجر در میان است،
سکوت پیشه کنید. باید دانست که امور اخروی به دو گونه اند: یا مانند نماز خواندن،
مستقیماً اخروی هستند و یا با واسطه و به نحو غیر مستقیم به آخرت مربوط می شوند و
قبل از آن که به آخرت مربوط باشند از امورات دنیایی اند.

به عنوان مثال در روایت آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «المؤمن یا کل بشهوة
أهله والمنافق یا کل أهله بشهوته»^(۷۴)؛ «مؤمن بر اساس میل خانواده اش غذا می خورد، ولی
کافر خانواده اش طبق میل او غذا می خورند». یکی از علامات مؤمن این است که می
کوشد طبق میل خانواده اش غذا بخورد. نباید در امور مربوط به غذا به خانواده امر و نهی
کرد؛ چرا که این کار از خصلت های منافقان است.

کلمه «اهل» در زبان عربی به کسانی اطلاق می شود که تحت تکفل شخص قرار دارند و در خانه او به سر می بردند، خواه زن و بچه باشند یا بستگان دورتر نظیر پدر، مادر، خواهر، برادر و حتی پسر عمو و پسر دایی.

نقل شده است که هارون عباسی روزی از حضرت کاظم علیه السلام پرسید: عائله شما چند نفر است؟

امام فرمودند: پانصد نفر، حال آن که عده زن و بچه آن امام همام بسیار کم تر از این رقم بود. اما، حضرت نوکرها و کلفت ها و بستگان تحت تکفل خود را نیز به حساب آورد. کلمه شهوت در این روایت برخلاف معنای فارسی آن، به معنای غریزه جنسی نیست، بلکه غریزه جنسی فقط یکی از مصداق های شهوت است، در زبان عربی به همه خواسته های نفس شهوت اطلاق می شود. در روایت آمده است: «من أكل التمر على شهوة رسول الله إياه لم يضره»^(۷۵)؛ «اگر کسی چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خرما را دوست داشت خرما بخورد، خدا زیان خرما را از او بر می دارد». شهوت در این جا به معنای اشتها و دوست داشتن آمده است. به هر حال مؤمن باید طبق میل خانواده غذا بخورد و این نوع غذا خوردن، ثواب هم دارد و چه نیکوست که شخص در عین حالی که غذا میل می نماید در نامه اعمالش ثواب ثبت گردد.

پس در چنین جاهایی، امور دنیایی با واسطه و غیر مستقیم به امر اخروی منتهی می گردند و مؤمن در عین حال که، غذا یا خرما می خورد، ثواب هم می برد.

سکوت و سخن گفتن

انسان به طور طبیعی دوست دارد سخن بگوید و درباره اموری که دوست دارد با دیگران گفت و گو کند. سخن گفتن کارآمدترین ابزار برای معرفی شخصیت انسان ها و تمایلات آنان است، اما باید از این قوه در جهت درست استفاده نمود و در جایی که لازم است آن را به کار بست.

سکوت با قطع نظر از ملازمات زمانی و مکانی کار پسندیده ای است، اما در برخی موارد صحبت کردن لازم است؛ مثلا اگر در یک جمع علمی کسی مطلبی می داند که دیگران نمی دانند، این جا دیگر جای سکوت نیست و باید سخن گفت تا دیگران استفاده نمایند. هم چنین در باب امر به معروف و نهی از منکر، صحبت کردن از لوازم کار است و گاهی بدون سخن گفتن امر به معروف و نهی از منکر تحقق نمی یابد.

در چنین جاهایی نه تنها سخن گفتن اشکالی ندارد، بلکه سکوت حرام و سخن گفتن واجب است. همانطور گاهی سکوت کردن واجب می شود. برای مثال اگر ظالمی از انسان نشانی مظلومی را بخواهد، واجب است سکوت اختیار شود تا جان مظلوم محفوظ بماند.

محمد بن ابی عمیر از یاران امام موسی بن جعفر علیه السلام و از محدثان بزرگ امامیه بود که در زمان هارون الرشید به سختی شکنجه و زندانی شد. او به دستور هارون الرشید هفده سال از عمر خود را در زندان سپری کرد و تمام اموالش مصادره گردید.

بلاهایی که بر سر ابن ابی عمیر آمد در طول تاریخ بنی العباس سابقه ندارد.

تمام این شکنجه ها برای آن بود که هارون از او اسم یاران حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را می خواست ولی او از افشای نام آنان خودداری می کرد.

کافی بود ابن ابی عمیر اسم کسی را بگوید تا آن شخص کشته شود. خود ابن ابی عمیر می گوید: روزی زیر شکنجه به قدری به تنگ آمده بودم که نزدیک بود نام شیعیان را بر

زبان آورم، یک دفعه محمد بن یونس بن عبدالرحمن^(۷۶) را دیدم که به من می گفت: «یا محمد بن ابی عمیر، اذکر موقفک بین یدی الله؛ ای محمد بن ابی عمیر، روزی را به یاد آر که باید در برابر خدا بایستی».

از این سخن نیرو گرفتم و اقرار نکردم. آری این ابی عمیر شکنجه را تحمل کرد و دم بر نیاورد؛ چرا که سکوت در آنجا واجب بود.

مختصر این که نفس سکوت پسندیده است، اما اگر پای مسئله مهم تری به میان آمد حکم عوض می شود و گاهی سکوت حرام، و گاهی واجب می شود، اما در غیر این موارد و در جاهایی که نه سکوت واجب است و نه صحبت کردن، سکوت پسندیده است.

نباید کلام را بدون استفاده اُخروی هدر داد. گاهی هدف از سخن گفتن خودنمایی و ارضای شهوت سخن گفتن است. شهوت سخن به مراتب از شهوت جنسی قوی تر است.

گاهی دانشمندی برای فخرفروشی به سخن گفتن در مسئله ای می پردازد و داد سخن می دهد، اما درِیغا از یک جو ثواب که پس از خستگی فراوان نصیبش گردد.

تأمل در سخن گفتن، وقت گیر نیست. گاهی باید یک ثانیه تأمل کنیم و از خودمان بپرسیم: آیا این سخن که می خواهیم بر زبان آورم، به درد آخرتم می خورد یا نه؟ بزرگان ما این نکته را رعایت می فرمودند و در بسیاری از مواقع علی رغم میل باطنی سکوت اختیار می کردند.

نقل شده است که پدر شیخ عباس قمی^(۷۷) به مسجد امام حسن عسکری علیه السلام رفته بود. در آن مسجد واعظی منبر می رفت و داستان های کتاب منازل الآخرة، نوشته شیخ عباس قمی را از روی کتاب برای مردم می خواند و افراد زیادی پای منبر او حاضر می شدند.

روزی پدر شیخ عباس به شیخ می گوید: ببین فلان واعظ که در مسجد امام حسن عسکری علیه السلام منبر می رود، چه زیبا موعظه می کند، تو نیز از او یاد بگیر و سعی کن مثل او منبر بروی. شیخ عباس چیزی نمی گوید و پدرش چندین بار این سخن را تکرار می

کند. مرحوم شیخ حتّی یک بار هم نگفت آن که تو در پای منبرش حاضر می شوی، به سبب خواندن کتاب من منبرش چنین رونقی گرفته است.

دشواری سکوت

کنترل شهوت سخن گفتن، از کنترل شهوت جنسی سخت تر است. سکوت اختیار کردن در چنین حالتی به مراتب سخت تر از آن است که جوان مجردی با زن زیبایی در یک اتاق خلوت با هم باشند و شهوت خود را مهار کند. این سخن چیزی است که با تجربه ثابت می شود. مرحوم شیخ عباس قمی منبری نبوده است، اما گاهی بزرگان و مراجع او را دعوت می کرده اند تا در منزل آنها منبر برود. از مراجعی که بارها شیخ را برای منبر دعوت می کرده اند می توان مرحوم حاج حسین قمی^(۷۸) را نام برد که قبل از جریان کشف حجاب و در مشهد (۱۳۱۳ ش) از شیخ دعوت می کرد تا در منزل او منبر برود.

مقام معنوی شیخ عباس بسیار بالا بوده و سخنان او در شنوندگان تأثیر عجیبی داشته است. مرحوم سید شهاب الدین مرعشی نجفی^(۷۹) برای بنده نقل می کردند که پای منبر شیخ عباس نشسته بودم. دیدم ایشان صحبت می کردند و اهل علم گریه می کردند.

حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «إحسبوا كلامكم من أعمالكم»^(۸۰)؛ سخنان خود را جزء اعمالتان به حساب آورید» یعنی همان طور که روزه، حج، زنا و ظلم در نامه اعمال ما نوشته می شود، و از اعمال انسان به شمار می آید، بد و خوب زبان نیز جزء اعمال است. در مقابل ناسزا در نامه عمل ما گناه، و در مقابل موعظه دیگران ثواب نوشته می شود.

مرحوم والد [آیت الله میرزا مهدی شیرازی رحمته الله] می فرمودند: وقتی می خواهید تصمیم به انجام کاری بگیرید، ببینید وقتی که شما را در قبر می گذارند و شما می مانید و تنهایی قبر، آیا به پاس آن کار به شما آفرین می گویند یا نه.

اگر دیدید در تنهایی قبر برای انجام دادن آن کار تحسین می شوید، آن را انجام دهید و در غیر این صورت آن را انجام ندهید. واقعاً این جمله در پیچ و خم های زندگی، برای من بسیار ارزشمند و کارگشا بود و برکت های زیادی برایم به دنبال داشت.

ناگفته نماند دعوت به سکوت در این جا نباید باعث سکوت نابه جا شود و بر ممدوح بودن همیشگی سکوت حمل شود. مؤمن باید خانواده اش را نصیحت کند. قرآن کریم می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾^(۸۱)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، خودتان و کسانتان را از آتشی که سوخت آن، مردم و سنگ هاست حفظ کنید».

زن و بچه آدم مرجع تقلید و عارف نیستند.

باید با آنها به سادگی گفت و گو کنیم و احکام و آداب و اخلاق اسلامی را برای آنان در قالب قصه و تمثیل بیان نماییم.

در روایت آمده است که خدای متعال در برابر گفت و گوی مرد با خانواده اش، برایش ثواب تسبیح می نویسد.

در روایت آمده است: «الندامة على طول الصمت مرة واحدة خير من الندامة على كثرة الكلام مرات»^(۸۲)؛ اگر آدمی یک بار بر سخن نگفته ای پشیمان شود بهتر از آن است که بارها از پر سخنی پشیمان شود».

پیرمردی می گفت: پنجاه سال پیش با عیالم مشاجره کردم. او چیزی گفت و من جواب خیلی زشتی دادم. اکنون پس از پنجاه سال، هر وقت برایش ناراحتی پیش می آید، صدایش را بلند می کند که تو همان مردی هستی که پنجاه سال پیش فلان حرف را زدی. آن پیرمرد می گفت: کاش آن سال چنین سخنی بر زبان نمی آوردم.

ممکن است انسان ها به دنبال سکوت دچار پشیمانی شوند، اما پشیمانی به دلیل سکوت بسیار کم تر اتفاق می افتد تا پشیمانی به دلیل بر زبان آوردن یک سخن.

حکایت

مرحوم شیخ محمود عراقی^(۸۳) که از شاگردان مبرز شیخ انصاری^(۸۴) بوده است در قسمت پایانی کتاب دار السلام قصه هایی را با ذکر سند در احوال فقها و علما آورده است که سند بعضی از آنها شیخ انصاری و ملا احمد نراقی^(۸۵) است. یکی از این ماجراها مربوط به میرزای قمی است که شیخ انصاری عصر او را درک کرده است؛ چرا که شیخ انصاری متولد ۱۲۱۴ قمری است و میرزای قمی به سال ۱۲۳۱ چشم از جهان فروبست؛ به عبارت دیگر وقتی میرزای قمی رحلت کرد، شیخ جوانی هفده ساله بود. این قصه به موضوع مورد بحث چندان ارتباط ندارد، اما از آن جا که می گویند میرزای قمی بسیاری از کراماتی که به دست آورده از آن رو بوده که به زبانش پر و بال نداده است، ذکر آن خالی از فایده نیست.

شیخ محمود عراقی در کتاب دار السلام آورده است که شخصی از راه دریای عمان عازم حج بود. در بین راه همیان پول خود را درآورده بود و داشت محاسبه می کرد که چقدر از پول هایش خرج شده و چقدر مانده است.

در همین حال متوجه می شود که شخصی از طبقه بالای کشتی او را می پاید. چند لحظه بعد همان شخص از بالای کشتی شروع به داد و فریاد کرد که همیان پول مرا دزدیدند، پلیس کشتی آمد و پرس و جو را آغاز کرد. او نشانی و مشخصات همیان این زائر بیت الله الحرام را به آنها داد، که رنگش چنین است و این مقدار پول داخل آن است. آن زائر دید دقیقاً مشخصات همیان او را می دهد و می خواهد از این طریق پول هایش را به چنگ آورد. با خود گفت: خدایا، چه کار کنم؟ الآن است که مرا به جرم دزدی دستگیر کنند و پول هایم را نیز از دست بدهم و چه بسا به مجازات برسم.

این بود که گفت: یا امیرمؤمنان، این پول های من نزد شما امانت باشد، و پول ها را به دریا انداخت مأمورها همه را گشتند تا نوبت به او رسید.

او را نیز تفتیش کردند، اما چیزی پیدا نکردند. از این رو شخصی را که در طبقه فوقانی کشتی بود به جرم این که تهمت زده است به مجازات رساندند.

اما مجازات او هیچ فایده ای به حال این زائر بی نوا نداشت؛ زیرا پول هایش را از دست داده بود. با هزار بدبختی به حج رفت و در راه بازگشت، به نجف اشرف و حرم امیرمؤمنان علیه السلام رفت و عرض کرد: یا امیرمؤمنان، ما به شما اعتقاد داریم.

من همین خود را به رسم امانت به شما سپردم و اکنون هم آن را از شما می خواهم. شب حضرت علی علیه السلام را در عالم رؤیا دید که به او فرمودند: به قم برو و امانت خود را از میرزای قمی بگیر. از خواب بیدار شد. میرزای قمی را نمی شناخت، اما به طرف قم حرکت کرد. به قم که رسید، از مردم پرس و جو کرد که میرزای قمی کیست و خانه اش کجاست؟ گفتند: مرجع تقلید است و خانه اش در فلان محله قرار دارد. خدمت میرزا رسید و ماجرا را برایش نقل کرد.

میرزای قمی نیز همان همیان را از زیر عبایش درآورد و به او داد. وقتی آن را باز کرد، دید پول ها دست نخورده است.

میرزای قمی نیز مثل دیگران، انسانی معمولی بود، اما با زحمت و پشتکار به این مقام رسیده بود. گفته اند خیلی از چیزهایی که به دست آورده بود، از راه سکوت و نگه داشتن زبان بوده است.

انسان باید قدرت نگه داشتن زبان را کسب کند و مهار زبانش را به دست بگیرد. متأسفانه مهار زبان اغلب مردم در دست زن و بچه و برادر و خواهر و مشتری است و انسان باید با تمرین مهار زبانش را در دست خودش بگیرد.

میرزای قمی که به این مقام رسیده بود، چنین نبود که اصلاً سخن نگوید. بلکه میرزا درس می گفته، بحث می کرده، و ریگ هم در دهانش نبوده است. ریگ دهان، عقل انسان است.

در روایت آمده است که انسان باید «هَشَّ» و «بَشَّ» یعنی دارای چهره گشاده باشد. لازم نیست همیشه ساکت باشد، اما باید کاری کند که سخنانش به درد آخرت بخورد. البته صحبت کردن در مورد دنیا هم گاهی اوقات خوب است و علاوه بر منفعت دنیایی، منافع اُخروی نیز در بردارد. برای تحصیل معاش باید سخن گفت و با دیگران ارتباط یافت. کسب روزی به اندازه ای که انسان در مقابل دیگران دست نیاز دراز نکند از فضایل است و ثواب دارد و اگر مؤمنی این کار را انجام دهد طلب دنیا نیست، بلکه طلب آخرت است. شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: من دنیا را دوست دارم. حضرت فرمودند: امور دنیوی و پول را برای چه می خواهی و آن را دوست داری؟

گفت: یابن رسول الله، می خواهم با پول صله رحم کنم، صدقه دهم و آبروی خود را حفظ نمایم. حضرت فرمودند: این پول درآوردن کسب دنیا نیست، بلکه کسب آخرت است.

(۸۶)

کسب مسائل معنوی نیز مانند کارهای دنیایی به تمرین و کوشش نیاز دارد. تزکیه نفس واجب عینی است و موعظه به تنهایی برای تزکیه نفس کافی نیست. البته، به موعظه باید به عنوان مقدمه واجب نگریست و هم چنان که می دانیم مقدمه واجب، واجب است.

ذکر و انواع آن

«واكثروا من التهليل والتقدیس والتسبیح والثناء علی الله والتضرع إلیه والرغبة فیما عنده من الخیر الذی لا یقدر قدره ولا یبلغ کنهه أحد فاشغلوا ألسنتکم بذلك»^(۸۷)؛ خدا را بسیار به یگانگی و پاکی بستائید و تسبیحش گوئید و ستایشش کنید و به درگاهش زاری کنید و از آن خیر و خوبی که در نزد اوست و قدرش کس نداند و دست کسی به حقیقتش نرسد فراوان بخواهید.

«اکثروا» یعنی زیاد بگوئید. اکتار و زیاد انجام دادن کار یک امر مشکک است و نسبت به افراد و مواقع فرق می‌کند. تهلیل و تقدیس و تسبیح، یعنی بر زبان ذکر خدا را جاری کردن.

بر زبان آوردن اسماء حسناى الهی، مدح خداوند است. هزار اسم از این اسما در دعای جوشن کبیر آمده است.

معروف است که می‌گویند، خداوند متعال هزار و یک اسم دارد که هزارتای آن در دعای جوشن کبیر آمده و یک اسم دیگر، که همان اسم اعظم باشد از غالب مردم مخفی است. اما چنین حصری صحیح به نظر نمی‌رسد. چرا که در دعاهاى دیگر، غیر از دعای جوشن کبیر اسم‌های دیگری از اسماء حسناى الهی آمده است، که در دعای جوشن کبیر نیست.

معنای دقیق و معادل فارسی «تضرع»^(۸۸) خیلی معلوم نیست. برخی تضرع را به معنای زاری کردن دانسته‌اند، ولی تضرع با زاری تفاوت دارد و زاری از لوازم تضرع است.

تضرع، یعنی خواستن با مسکنت و با احساس احتیاج. گاهی اوقات انسان خواسته‌ای دارد که چندان برایش ضروری و سرنوشت‌ساز نیست مثلاً می‌خواهد مسافرت برود، اگر مقدمات فراهم شد می‌رود، اگر هم نشد نمی‌رود و این نرفتن خیلی برایش اهمیت ندارد.

در مقابل، گاهی انسان در سختی و تنگناست و خواسته مهمی دارد که اگر برآورده نشود، بیچاره می شود در این وضعیت، اگر علی رغم تلاش و تکاپو نتیجه نگیرد دست بردار نیست و دوباره دست به کار می شود و تلاش و پافشاری می کند تا به خواسته اش برسد.

به چنین حالتی تضرع می گویند. امام صادق علیه السلام از شیعیان می خواهد به درگاه الهی تضرع نمایند.

«والرغبة فيما عنده من الخير» و مؤمنان باید به خیرهایی که در نزد کریم بی همتا وجود دارد رغبت نشان دهند. اما چه چیزهایی نزد خداوند وجود دارد: «الذی لایقدر قدره و لایبلغ کنه احد».

کسی نمی تواند به عمق و کُنه خیرهایی که نزد خدای متعال وجود دارد پی ببرد؛ چرا که این دیگر از امور دنیایی نیست که ابعاد آن معلوم باشد. حتی انبیا نیز نمی دانند کنه و عمق خیرهایی که نزد خداوند وجود دارد چقدر است.

مرحوم سید عبدالله شبّر ^(۸۹) در کتاب مصابیح الأنوار فی حل مشکلات الأخبار، آورده است که از یکی از معصومین علیهم السلام پرسیدند: حد و حدود خیری که نزد خداست چقدر است؟ حضرت فرمودند: احدی نمی داند.

ثواب ذکر

حضرت سلیمان در عصر خویش صاحب حکومتی بود که هیچ چیز از سیطره قدرتش خارج نبود. هیچ کس قبل و بعد از او به چنین حکومتی نرسیده و نخواهد رسید.

سلیمان بر بشر، پرنندگان، حیوانات وحشی، اجنه و شیاطین حکومت می کرد، و چنین حکومتی به قول خود حضرت سلیمان، به هیچ کس نخواهد رسید؛ چرا که او از خدای متعال چنین خواست: ﴿رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَّا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي﴾^(۹۰)؛

«پروردگارا مرا ببخشا و ملکی به من ارزانی دار که هیچ کس را پس از من سزاوار نباشد». از دایره ملک و پادشاهی سلیمان، فقط سرزمین سبأ خارج بود که آن هم جزوش شد. روزی سلیمان از جایی عبور می کرد. با خود گفت: خداوند لطف بزرگی در حق من کرده که حکومتی با این وسعت در اختیارم نهاده است.

ناگهان باد صدایی را به گوش سلیمان رساند که می گفت: ثواب یک «سبحان الله» گفتن از تمام این حکومت تو بیشتر است.

از این جا معلوم می شود که در آخرت چه حسرتی گریبانگیر انسان هایی می شود که اوقات فراغت خود را با یاد خدا و گفتن سبحان الله پر نکرده اند؛ چه رسد به این که خدای ناکرده زبان به چیزهایی آلوده کرده باشند که سؤال و جواب در پی دارد.

امام صادق علیه السلام می فرماید: زبان خود را به تسبیح مشغول کنید، هم چنین در روایت آمده است: «إِذَا قَالَ الْعَبْدُ سُبْحَانَ اللَّهِ سَبَّحَ مَعَهُ مَادُونَ الْعَرْشِ»^(۹۱)؛ وقتی بنده ای تسبیح می گوید مَادُونَ عرش همه با او تسبیح می گویند».

تسبیح موجودات

لباسی که بر تن انسان هاست، قلمی که بر روی کاغذ می لغزد، سنگ، کوه، چشمه، دریا، مار، ماهی، مرغ، خروس، همه و همه تسبیح گوی پروردگار بی همتایند.

خدای متعال می فرماید: ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾^(۹۲)؛ «آنچه در

زمین و آسمان هاست خدا را تسبیح می گویند».

برخی از عرفا این آیه و صدها روایت مرتب با این مضمون را تأویل کرده و گفته اند این تسبیح، تسبیح تکوینی است. چنین تأویلی خلاف ظاهر روایات است. البته، به طور کلی نفی نمی کنیم، اما اینجا، مسئله کاملاً روشن است و نیازی به تأویل نیست. مراد از این آیه، آن است که همه موجودات چه جاندار و چه بی جان تسبیح حضرت حق را می گویند. ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾^(۹۳)؛ و هیچ چیز نیست، مگر این که در حال ستایش، تسبیح او می گوید، ولی شما تسبیح آنها را در نمی یابید».

«شیء» لفظ عامی است که از نظر لغت شامل هر چیزی می شود. هر چند در حاشیه ملا عبدالله آمده است که «امر» عام تر از شیء است، اما ظاهراً شیء عمومیت بیشتری دارد. به ویژه با «إن» نافیه که در این آیه همراه شیء آمده است، شاید این آیه از آن عام هایی باشد که تخصیص نخورده باشد و مشمول قانون «ما من عام الا وقد حُصَّ»^(۹۴) نباشد. بعضی از عام ها هستند که تخصیص نخورده اند؛ مثل ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^(۹۵)؛ «خدا بر هر کاری تواناست» در آیه ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾ نیز حکم عامی داریم که تخصیص نشده است.

حتی شیطان هم تسبیح خدا می گوید و این هیچ منافاتی با بد بودن شیطان ندارد؛ چرا که بسیاری از بندگان هستند که مولایشان را می شناسند و بر مالکیت او اعتراف دارند، اما

در عین حال از فرمانش سرپیچی می کنند. همه موجودات و مخلوقات تسبیح می گویند، «ولکن لا تفقهون»، اما انسان ها تسبیح آنان را نمی فهمند. فقه در لغت به معنای فهم آمده است. «لا تفقهون» یعنی شما تسبیح آنان را فهم نمی کنید.

این تسبیح، تسبیح حقیقی است؛ یعنی در واقع می گویند: «سبحان الله»، اما انسان ها تسبیح گفتن آنها را در نمی یابند.

﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾^(۹۶)؛ «آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، خدایی را که مالک پاک ارجمند فرزانه است، تسبیح می گویند».

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: تعداد ملائکه چقدر است؟ حضرت فرمودند: «اکثر من عدد التراب»^(۹۷)؛ بیشتر از ذرات خاک». تعداد دانه های یک مشت خاک بسیار زیاد است، چه رسد به ذرات تمام خاک های زمین که از شمار بیرون است. آن وقت تمام این ذرات خاک و فرشتگان تسبیح خداوند را می گویند. انسان ها نیز باید تسبیح بگویند.

در هر حال و در هر جا تسبیح گفتن خوب است. حضرت موسی به خدا عرض کرد: خداوند، در بعضی جاها حیا می کنم ذکر تو را بگویم. خدای متعال فرمود: در هر حال مرا یاد کن^(۹۸).

فقها گفته اند: مکروه است انسان قرآن را با خود به دستشویی ببرد، اما ذکر خدا در آن جا هم مستحب است. هیچ گاه نباید فرصت را از دست داد، حتی ساعات حضور در دستشویی و رختخواب نیز فرصت مناسبی برای ذکر گفتن است. حضرت امام صادق علیه السلام می فرماید: «هر گاه پدرم را می دیدم زبانش به سقف دهان چسبیده بود»؛ یعنی همیشه «لااله الا الله» می گفت. در وقت ادای جمله «لااله الا الله» لب ها روی هم نمی آید.

«لااله الاالله» چهار لام دارد و در هنگام گفتن آن زبان به کام می چسبد. اگر این ذکر زیاد تکرار شود دهان خشک می شود. حال کسی که می خواهد به نعمت های بهشت برسد اگر زبانش مانند امام باقر علیه السلام خشک شود چه اشکالی دارد.

آنچه در زیر عرش الهی است تسبیح می گویند، حال زیر عرش الهی چه موجوداتی قرار دارد فقط خود خدا می داند و اگر کسی صد سال هم تحقیق کند نمی تواند دریابد که چه چیزهایی زیر عرش الهی است.

انسان به راستی موجودی ضعیف و کوچک است و با این که بزرگ ترین و بالاترین مخلوق خداست و خداوند درباره خلقت او فرموده است: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾^(۹۹)؛ «آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است»، اما در عین حال نسبت به دستگاه الهی بسیار کوچک است.

آثار ذکر

یکی از آثار ذکر دائم، انقطاع و انفصال روح انسان از دنیاست. انسان ها به دنیا تعلق خاطر دارند، اما اگر همیشه به یاد خدا و قیامت باشند، به این درک می رسند که نعمت های این دنیا دائم و ماندنی نیست و این دنیا امتحانی بیش نیست.

در قرآن آمده است: ﴿يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ﴾^(۱۰۰)؛ آن روز (مردم) پراکنده می شوند» روز قیامت بین پدر و فرزند، برادر و برادر جدایی می افتد و هیچ کس به فکر دیگری نیست. جمله «لااله الاالله» به طرق و اشکال گوناگون معنا شده و در روایات هم معنای یکسانی از آن نیامده است، چرا که این کلمه دارای ابعاد مختلف معنایی است. خود لفظ «اله» نیز معنای متعددی دارد و به معنای معبود، پناه، و امید آمده است.

خداوند پناهگاه همگان، تنها ملجا و پناهگاه، و اساس تمام علت هاست. اما انسان ها از این معنا غفلت می کنند. مرحوم شیخ عبدالزهره کعبی شبی در مورد کلمه لااله الاالله سخن می گفت. می فرمود: «آدم با زبان می گوید لااله الاالله، اما به هنگام گرفتاری، به سراغ همه می رود مگر خدا.

آدم مقروض وقتی می خواهد قرضش را ادا کند، از همه کمک می خواهد مگر خدای متعال. چنین کسی مؤمن است و به خداوند ایمان دارد، اما هنگامی که به او می گویند: آیا در خانه خدا هم رفتی یا نه، می گوید: یادم نبود. چرا به یاد خدا نبوده است؟

از یاد بردن خدا نه تنها بهانه و حجت مناسبی نیست بلکه دست کم شخص را سزاوار عتاب می سازد. شخصی از دوستش گله کرد که فلانی، چرا سراغی از ما نمی گیری؟ گفت: یادم نبود. گفت: اگر این را بر زبان نمی آوردی بهتر بود؛ چرا که معلوم می شود من در دل تو جایی ندارم، و الا یادت نمی رفت.

حتی آنهایی که دائم الذکرند گاهی اوقات زبانشان ذکر می گوید، اما دل جای دیگری سیر می کند، و از صد ذکر که می گوید، نود و نه تای آن با دلی مشغول گفته می شود. نقل شده که عالمی مشکلی داشت که برای حل آن به امیرمؤمنان علی علیه السلام متوسل شد. چهل روز به حرم آن حضرت رفت و متوسل شد، اما حاجتش برآورده نشد، روز چهارم در حرم نشسته بود که ناگاه شخصی از عامه مردم آمد و از حضرت امیر علیه السلام حاجتی خواست، فوراً حاجتش برآورده شد.

آن عالم ناراحت شد، اما گله نکرد و به خانه رفت. شب امیرمؤمنان را در خواب ^(۱۰۱) دید. حضرت از او پرسیدند: چه می خواهی؟

گفت یا امیرمؤمنان، چهل روز است که در پی حاجتی به حرم شما می آیم. حضرت فرمود: من از بین این چهل روز، فقط امروز تو را دیدم. از خواب بیدار شد و فهمید حضور قلب نداشته است.

حضور قلب

باید با حضور قلب از خدا و ائمه علیهم السلام درخواست کرد.

در روایت آمده است: انسانی که با زبان دعا می کند، اما دلش جای دیگری است، دعایش مستجاب نمی گردد. یکی از علما می گفت: من در نماز مطالب منبر را آماده می کنم! چنین شخصی نماز می خواند، ولی دلش در تب و تاب منبر است. انسان وقتی «الله اکبر» می گوید یا به ذکر رکوع و سجده مشغول است دست کم باید متوجه معنای آن باشد. البته نباید گذاشت که کار به وسواس بکشد.

شیطان حربه های زیادی دارد و بسیاری از افراد را از راه دین و احتیاط از راه به در می برد. نقل شده است که عالمی مشغول نوشتن کتابی ضد شیطان بود. دوست این عالم در عالم رؤیا شیطان را دید و به او گفت فلان کس می خواهد کتابی درباره تو بنویسد و تمام حيله های تو را بر ملا کند. با تمام شدن این کتاب تو رسوا می شوی. شیطان خندید و گفت: خودم به او گفته ام این کتاب را بنویسد!

گفت: چطور ممکن است؟ این کتاب علیه توست. گفت: من هر کاری کردم که او را از راه به در برم نتوانستم، تا این که این اندیشه را به ذهنش آوردم که آدم ملا و با سواد است و اگر در مورد شیطان و بدی های او کتابی بنویسد همگان به علم او پی خواهند برد و از این طریق می تواند خودش را معرفی کند. او هم با این تلقین ها نوشتن کتاب را آغاز کرد. البته این دلیل نمی شود من و شما هم کتاب ننویسیم، تا نکند بخواهیم از این راه علم خود را به دیگران نشان دهیم.

مرحوم صاحب عروة الوثقی ^(۱۰۲) فرموده اند: شیطان عده ای را از این راه بی دین و از فضایل دور می سازد و عده دیگری را هم به این بهانه که نکند نیت بدی داشته باشند.

یکی از استادان بنده، زمانی که پیش ایشان درس می خواندیم، مجرد بود و حجره نشینی می کرد. یک روز خدمتش رسیدم. ظهر که شد دیدم به نماز جماعت نرفت و در حجره نماز خواند. پرسیدم: شما چرا نماز جماعت نمی روید؟
گفت: راستش را بخواهی ائمه جماعت را نمی شناسم. آن روز در نجف دست کم صدها امام جماعت عادل وجود داشت که عدالت عده ای از آنها قطعی بود، اما شیطان این بنده خدا را از توفیق نماز جماعت محروم کرده بود.
شیطان عده ای را وادار می کند که کتاب ننویسند و فعالیت های مفید دیگر انجام ندهند، با این بهانه که نکند نیتشان خراب باشد.
ذکر گفتن بسیار به مؤمنان کمک خواهد کرد، ولی ذکری مقام انسان را بالا می برد که با توجه و حضور قلب همراه باشد.

فوائد ذکر

جمیل بن دراج ^(۱۰۳) در صحیح خود از حضرت امام صادق علیه السلام و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است که در شب معراج عده ای از ملائک را دیدم که مشغول ساختن خانه های مجللی از خشت های طلا و نقره اند.

گاهی کار می کنند و گاهی دست نگه می دارند. از آنها پرسیدم: چرا دست از کار می کشید؟

گفتند: منتظر مصالح می مانیم. پرسیدم: مصالحی که با آنها این قصرها را می سازید چیست؟

گفتند: ذکر «سبحان الله، الحمد لله، لاله الا الله والله اکبر». و این خانه ها برای کسانی ساخته می شود که این ذکرها را می گویند. وقتی مصالح نمی رسد، ما دست نگه می داریم و منتظر می مانیم تا دوباره مصالح به ما برسد.

حضرت امام صادق علیه السلام به شیعیان امر می کند که در ذکر گفتن اکتفا کنند و بسیار ذکر بگویند.

حکایت

پیروان برخی از ادیان تحریف شده گفته اند: خدا پسر دارد! زن دارد! بر الاغ سوار می شود! و... سبحان الله یعنی این که خدا منزّه است از این نسبت های ناشایست که بدو می بندند.

نقل شده است که ابن جوزی روی منبر گفته است: «اسئلونی عن الله ما خلا الذکر واللحیة»، یعنی غیر از آلت تناسلی و ریش از دیگر اعضای خداوند هر چه می خواهید از من پرسید، از چشم خدا، از پای خدا، از دندان خدا، از بینی خدا و... فقط این دو را بلد نیستیم. واقعاً این یاوه گویی ها و ادعاها، علاوه بر اسائه ادب حاکی از بی عقلی نیز هست و خداوند از این نسبت ها منزّه است. قدوس، یعنی خدا از همه پلیدی ها دور است. ذکر خدا بر قیمت انسان ها می افزاید.

ذکر خدا و اکثار نیز دو نوع است، یک نوع آن در تزکیه نفس مدخلیت دارد و روح عدالت را در انسان زنده می کند که در این صورت واجب عینی است؛ زیرا افراد باید سعی کنند دل خود را همیشه آماده پذیرش حق کنند. اما گاهی انسان به عنوان یک کار مستحبی می خواهد ذکر بگوید که این کار بسیار پسندیده و لازم است.

ناگفته نماند ذکر گفتن، اگر با کار مهم تری تداخل و تزامم نداشته باشد خوب است؛ چرا که بعضی از کارها مانند کسب علم، از ذکر گفتن فضیلت بیشتری دارند.

اباصلت از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که بهترین اعمال یاد گرفتن علوم ما و آموختن آن به دیگران است. بنابراین اگر امر بین طلب علم و ذکر گفتن دائر شد، مسلماً طلب علم مقدم است. گاهی اوقات طلب رزق و روزی نیز از ذکر و عبادت اهمیت بیشتری دارد.

در روایات آمده است که امام صادق علیه السلام احوال کسی را پرسیدند و فرمودند: فلانی

کجاست؟

گفتند: وضع کاسبی اش خوب شده و احتیاج ندارد خودش در مغازه بایستد، شاگردی در مغازه گذاشته و خودش صبح تا شب در مسجد پیامبر ﷺ نماز می خواند. امام صادق علیه السلام فرمودند: به او بگویید سر کسب و کارش برگردد و کاسبی کند. اگر خودش احتیاج ندارد با اموال خود صله رحم کند و به فقیران کمک کند که این کار بهتر است. این در حالی است که در روایات آمده است: «با فضیلت ترین مکان ها برای نماز خواندن مسجد الحرام و مسجد النبی است». غرض این که انسان نباید برای رسیدن به مستحبات، واجبات و کارهای مهم تر را از دست بدهد.

دوری کردن از حرص

«إياكم أن تثره أنفسكم إلى شئ مما حرم الله عليكم فإنه من إنتهك ما حرم الله عليه هاهنا في الدنيا حال الله بينه وبين الجنة ونعيمها ولذتها وكرامتها القائمة الدائمة لأهل الجنة أبد الأبدین»^(۱۰۴)؛ مبدا شیفته چیزی شوید که خدا بر شما حرام کرده است؛ زیرا هر کس پرده حرمت خدا را در این دنیا بدرد خدا میان او و بهشت و نعمت ها و خوشی و مقام ارجمند و پایدار و پیوسته آن جا که برای اهلش مقرر شده برای همیشه جدایی می افکند.

«ایاکم» یعنی بپرهیزید، حذر کنید، دوری کنید. «شَرَه» به معنای حرص و مرتبه ای بالاتر از آن است. علامه مجلسی در تفسیر شَرَه عبارت های مختلفی همچون «شدة الحرص» و «أسوء الحرص» بیان کرده اند. وقتی نفس انسان دلخواه خود را مطالبه می کند و در درون انسان رغبتی نسبت به آن چیز پیدا می شود، به دنبال به دست آوردن آن می رود. در این حالت انسان دچار حرص شده است و اگر مطیع خواسته نفس باشد و به این وضعیت ادامه دهد حرص او شدیدتر شده، تبدیل به شره می شود.

البته، این تفاسیر و تعابیر گاهی سبب، مسبب، لازم و یا ملزوم حرصند و گرنه خود حرص یعنی این که انسان نعمت های الهی را بیشتر از حد نیاز برای خویشتن بخواهد. ناگفته نماند خدای متعال وجود انسان را با مجموعه ای از شهوات و روحانیات درآمیخته است.

به علت وجود شهوت در درون انسان، طبیعتا خواسته هایی فرا روی او قرار می گیرد. این خواسته ها اگر در حد معمول و منطقی باشند و قوام زندگی به آنها بستگی داشته باشد، حرص نیست. چرا که شهوت خوراک، شهوت آسایش، شهوت جنسی و شهوت هایی از این قبیل از لوازم ادامه حیاتند و بقای نسل بشر به اینها بستگی دارد و کسی که غذا نخورد و آب نیاشامد، سرانجامی جز مرگ در انتظارش نخواهد بود. کسی که غریزه

جنسی اش را ارضا نکند و شهوت خود را در این زمینه اشباع نکند دچار بیماری می گردد. خواسته های نفس در این حد و اندازه حرص نیست، بلکه از ضروریات قانون زندگی است.

شارع مقدس نیز ارضای این نیازها را در حد معقول تایید کرده است.

نعمت های خداوند

گاهی در روایات به مطالبی درباره چگونگی استفاده از نعمت های خدای بزرگ برمی خوریم؛ به عنوان مثال در روایت آمده است: «من أكل التمر على شهوة رسول الله إياه لم يضره^(۱۰۵)؛ هر کس چون پیامبر خرما دوست داشت خرما بخورد، ضرر خرما گریبانگیر او نخواهد شد».

آری، در روایات آمده است که رسول گرامی اسلام خرما را دوست می داشتند. پیامبری که در طول عمر خویش حتی یک بار هم شکم خود را از غذا سیر نکردند، خرما را دوست داشتند. درباره حضرت امیر عليه السلام نیز آمده است که خرما را دوست داشتند و از آن میل می فرمودند تا قوای تحلیل رفته بدنشان باز آید.

به هر حال برآوردن نیازهای طبیعی انسان در حد لازم و ضروری نه تنها حرص نیست، بلکه در روایات از آن به قناعت تعبیر شده است؛ یعنی انسان در این حالت به مقدار مورد نیاز قانع است.

یکی از علمای اخلاق می گوید: «هر چیزی که به دست انسان می رسد معنایش این نیست که مال خود اوست و حتما باید آن را مورد استفاده قرار دهد». انسان نباید پول و غذا و دیگر نعمت هایی که به دست او می رسد همه و همه را به تنهایی مصرف کند.

اگر کسی بخواهد هر آنچه دارد به تنهایی بخورد دچار سوء هاضمه و عواقب ناگواری می شود و می میرد. نباید فکر کند هر چه پول در اختیار دارد مال اوست.

پول و خوراک و نعمت های دیگر که اکنون در اختیار آدمی است امتحانی بیش نیست. باید معلوم شود از این عزت و نعمتی که خداوند به انسان عطا فرموده چگونه استفاده می کند و آیا همه را برای خود می خواهد یا به فکر هموعان نیز هست.

نعمت‌ها و امکاناتی که در اختیار انسان قرار گرفته اگر از ضرورت و مقدار نیاز او بیشتر باشد و آن را فقط صرف خود نماید دچار حرص گردیده است. این حرص اگر ادامه یابد و مهار نشود کم‌کم به «شَرَه» تبدیل می‌شود.

حضرت در این بخش از نامه مبارکشان مؤمنان را از شَرَه باز داشته و فرموده‌اند: «إياكم أن تشره أنفسكم إلى شيء». فعل تشره، در این جا با «إلی» متعدی شده است. در روایات گاهی این فعل با «علی»، و در بیشتر جاها با «الی» متعدی شده است.

در کلام بلیغ «الی» بر انتهای غایت دلالت می‌کند و مثال معروف آن این جمله است: «سرتُ من الكوفة الى البصرة». در این صورت معنای روایت این است که نهایت و غایت حرص و زیاده‌طلبی شره است. اما اگر با علی متعدی شود، شاید به این جهت باشد که در حالت شره نوعی سلطه و سطوت خفته است. کسی که به جای پانصد گرم غذای مورد نیاز بدنش، ششصد یا هفتصد گرم غذا بخورد در واقع مبتلا به نوعی سلطه طلبی و چیرگی خواهی است.

در جایی که به «إلی» اختصاص دارد، استفاده از «علی» معنا نخواهد داشت، همچنان که در جمله «سرتُ من الكوفة الى البصرة» نمی‌توان به جای «إلی»، «علی» نهاد؛ چون شخصی که از شهری به شهر دیگر می‌رود، بر آن شهر تسلط ندارد. اما اگر همین شخص که از کوفه به بصره می‌رود حاکم بصره باشد، استفاده از «علی» بلامانع است و «سرتُ» با «علی» متعدی می‌شود.

در این کلام نورانی آمده است: «أن تشره أنفسكم» و فعل «شَرَه» به نفس نسبت داده شده است. در واقع این نفس اماره است که انسان را به شره می‌اندازد.

نوع انسان‌ها معمولاً از شَرَه در امان نیستند و از این نظر بین عالم و غیر عالم فرقی نیست. حتی آن که دارای درجات بالایی علمی است از این مسئله در امان نیست، و باید این مشکل را حل نماید.

شره در انسان ها به گونه های متفاوت نمود می یابد: یکی در غریزه جنسی شره دارد، دیگری در غذا خوردن، و آن یکی در خواب و استراحت. این صفت در افراد گوناگون متفاوت است.

در کتاب های روایی و اخلاقی همچون حلیة المتقین و بحارالانوار، حد و مرز هر یک از این غرایز به تفصیل بیان شده است.

به طور کلی می توان گفت در هر غریزه اگر یا از حد نیاز طبیعی بدن فراتر نهاده شود، انسان دچار حرص می گردد و اگر این حرص مهارنشود و شدت یابد به شره منتهی می شود.

شره نیز دنیا و آخرت انسان را تلف می کند، و به کوتاه شدن عمر و نزدیک شدن اجل می انجامد. در روایات آمده است: «کل داء من التخمّة ما خلا الحمی^(۱۰۶)؛ همه بیماری ها به جز تب از پرخوری و سوءهاضمه است.»

کسانی که پر خوری می کنند و هنوز غذای قبلی هضم نشده، غذای دیگری را به معده خود تحمیل می کنند، در نتیجه سوءهاضمه و مرض های ناشی از آن به مرگ زودرس دچار می گردند. همچنین افراط در غریزه جنسی منتهی به جنون می گردد.

جوانی در همسایگی ما زندگی می کرد که انسان خوب و صالحی بود ولی متأسفانه بر اثر این کار، کم کم دچار حواس پرتی شد و کارش به جنون کشید.

از قضا پدر و مادر خوبی هم داشت. بندگان خدا جوانشان را برای عوض کردن آب و هوا و بهبود به تفریحات گوناگونی می بردند. اما طاقت نیاورد و مُرد.

همان گونه که گفته شد حد و مرز تمام غریزه ها در روایات معین شده است. و نباید در برآورده کردن غرایز و شهوات گوناگون زیاده روی کرد.

«إيّاكم أن تشره أنفسكم إلى شي ممّا حرّم الله عليكم».

کلمه «شیء» در این جمله نکره در سیاق نفی است و افاده عموم می کند، هرچند ادات صریح نفی قبل از آن قرار نگرفته است؛ ولی معنای جمله، معنای منفی است. «ایاکم» یعنی «احذروا»؛ از ارتکاب اعمالی که خداوند حرام کرده دوری نمایید. مبادا حرص و طمع و در نهایت شره شما را به ارتکاب اعمال حرام وادار کند.

«فإِنَّهُ مِنْ إِنْتِهَکِ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَیْهِ هَاهُنَا فِي الدُّنْیَا حَالِ اللَّهِ بَیْنَهُ وَبَیْنَ الْجَنَّةِ وَنَعْمِیْهَا وَلَذَّتْهَا وَکَرَامَتِهَا الْقَائِمَةُ الدَّائِمَةُ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ أَبَدَ الْأَبَدِیْنِ».

«انتهاک»، یعنی پاره کردن پرده. خداوند پیرامون انسان ها حدود و پرده هایی قرار داده است. این حد و حدود دیوار نیست که عبور از آن غیر ممکن باشد، بلکه مانند پرده هستند در این بخش امام علیه السلام می فرمایند از ارتکاب محرمات الهی دوری کنید، نگاه حرام، گوش دادن به حرام، لمس حرام، فکر حرام، همه و همه حریم هایی هستند که نباید انسان به هیچ یک از این ها نزدیک شود.

مرحوم شیخ انصاری در مکاسب تمام اینها را ذکر کرده اند. در اینجا محرمات الهی به پرده تشبیه شده اند که مؤمن نباید این پرده ها را بدرد و مرتکب حرام گردد. استفاده از کلمه انتهاک در این روایت، نوعی استخدام است، و استخدام از اقسام مجاز به شمار می رود. آن که مرتکب محرمات می شود و پرده دری می کند خداوند بین او و بهشت دیوار نفوذ ناپذیری قرار خواهد داد.

کسی که با استفاده از قدرت و اختیار خدادادی حدود الهی را بشکند و حرمت نگاه ندارد، در روز قیامت خداوند بین او و بهشت دیوار نفوذناپذیری ایجاد می کند: «فَضْرِبَ بَیْنَهُمْ بِسُورٍ^(۱۰۷)؛ در این هنگام میان آنها دیواری زده می شود».

انسان می تواند خود را از بالای یک برج بیست طبقه پایین بیاندازد و برای این کار قدرت تکوینی دارد، اما شرع به او گفته است که چنین کاری را مرتکب نشود. این جا شارع با گفتن این مطلب مانع ایجاد کرده و پرده ای قرار داده است.

در این روایت سه وصف برای بهشت ذکر شده است که شَرَه باعث از دست دادن آنها می شود: نعیم، لذت، کرامت. نعمت های بهشتی لذت می آورد و لذت همراه و مصحوب کرامت است.

ولی دنیا چنین نیست و هیچ کس تا به حال در دنیا این سه امتیاز را یک جا نداشته است. حتی حضرت سلیمان علیه السلام که خداوند او را استثنا قرار داده و همتایی برای او قرار نداده است، قدرت و نعمت هایی که در اختیار او بود، این اوصاف را نداشت؛ چرا که نعمت های این جهان با نعیم جاودان آن جهان قابل مقایسه نیست.

نعمت های این دنیا مانند صحت، غذاهای لذیذ و گوارا و تفریح، گاهی اوقات وجود دارند، اما با لذت همراه نیستند؛ به عنوان مثال شخصی را تصور کنید که در حال میل کردن بهترین و خوشمزه ترین غذاهاست، اما فکرش مشغول دادگاهی است که پیش رو دارد.

چنین کسی در حال استفاده از بهترین نعمت های دنیایی است، اما از این نعمت ها کم ترین لذتی نمی برد.

یکی از تجار بزرگ می گفت اهل علم از دنیایشان لذت بیشتری نسبت به ما می برند، چون صبح نان و پنیر و چای شیرین ساده ای می خورند و لذت هم می برند، اما میز صبحانه ما آن قدر شلوغ و دارای غذاهای متنوع است که نمی دانیم از کدام یک از آنها میل کنیم.

اگر بخواهیم سر همان میز شش کیلو غذا در معده جا بدهیم می توانیم، اما هیچ وقت از خوردن صبحانه لذت نمی بریم؛ چرا که اول صبح دل مشغولی های ما نیز شروع می شود.

چون رادیو همزمان با وقت صبحانه قیمت اجناس را اعلام می کند و ما هم در حال خوردن صبحانه گوش می دهیم. تا می گوید قیمت فلان چیز سقوط کرد ما با خود می گوییم ای وای! چقدر ضرر کردیم. ای کاش، دیروز این قلم جنس را فروخته بودیم!

و مرتب در حال فکر و خیال هستیم. آری، نعمت های دنیا این چنین است و گاهی انسان از داشتن آنها لذتی نمی برد، اما نعمت های بهشت چنین نیست و با کامل ترین لذت ها همراه است.

آیا حیف نیست آن نعمت های ابدی را با لذت چهار روزه دنیا عوض کنیم؟

چهار روز دنیا در مقابل میلیادها سال بهشت! در بهشت علاوه بر نعمت و لذت، کرامت نیز هست. گاهی ممکن است در دنیا انسان از سلامت و بهترین نعمت ها برخوردار باشد، اما در جامعه ارزش و احترام نداشته باشد، حال یا در واقع انسان بی ارزشی باشد و یا محیطی که در آن قرار داد برای او احترام قائل نباشد.

کرامت امتیازی است که هیچ چیز جایش را پر نمی کند. از این گذشته نعمت، لذت، و کرامت دنیایی، روزی تمام می شود و جاوید نیست، ولی بهشت نعمت هایش با لذت و کرامت همراه است و تمام شدنی نیست.

حضرت می فرمایند شره پیدا نکنید تا از این نعمت های ابدی محروم نگردید. شخصی برای من نقل می کرد که روزی سر سفره فلان شخصیت سیاسی در عراق افراد زیادی از جمله سید صالح حلّی که از منبری های معروف بود، مهمان بودند.

روی این سفره غذاهای گوناگون و لذیذی قرار داشت اما برای میزبان، آبگوشت فلان حیوان حرام گوشت را آوردند؛ آبگوشتی بدون هیچ ادویه و چاشنی و نمک.

آقا سید صالح پرسید: چرا چنین غذایی می خوری؟ گفت: این غذاهای گوناگون که سر سفره است هیچ کدام با طبع من سازگار نیست و به خاطر بیماری هایی که دارم فقط باید از این غذا استفاده کنم.

دنیا همین است گاهی نعمت هایش لذتی در بر ندارند.

شخصی در جوانی با فقر و فلاکت زندگی می کرد، اما در ایام پیری آب لای پوستش رفته بود و ثروتی به دست آورده بود. با خودش می گفت: من آن وقتی که دندان داشتم، نان برشته نداشتم و نان جو و خمیر می خوردم، اکنون که نان برشته دارم نمی توانم بخورم. آن که پا را از حد خود فراتر گذارد بنا به فرموده امام صادق علیه السلام خدای متعال بین او و نعمت ها ولذت ها و کرامت بهشت که دائم و مهیاست حایل ایجاد می کند. «الدائمة» یعنی مستمر. «القائمة»، یعنی آماده و حاضر.

یعنی نعمتهای بهشتی هر لحظه در دسترسند و پشت سر هم ادامه دارند. در دنیا اگر کسی به عنوان مثال جایی منظره زیبایی دیده باشد و دوباره بخواهد آن منظره را ببیند، گاهی لازم است یک هفته رنج سفر را تحمل کند تا به مقصود خویش برسد، اما نعمت های بهشت جاویدان و همیشه در دسترس و مهیاست.

لازم است افراد گاهی روایات مربوط به بهشت و نعمت های آن را بخوانند، تا شوق بهشت به عنوان یک جزءسبب، مانع از دست و پا زدن آنها در باتلاق و زباله دان دنیا شود. نعمت های بهشت جاوید و در دسترس اهل بهشت است و اهل جهنم نیز تا ابد در جهنم ماندگارند.

در روایت آمده است که: روز قیامت مرگ را به شکل حیوانی برای اهل قیامت مجسم می کنند و به آنها می گویند این مرگ است. این حیوان را به جایی می برند که تمام اهل بهشت و اهل دوزخ او را ببینند و آن گاه بین بهشت و جهنم آن را سر می برند. و به بهشتیان و دوزخیان اعلام می شود، دیگر مرگ نیست ^(۱۰۸).

طبق مضمون روایتی: اگر مرگ وجود داشت اهل بهشت از شدت اندوه و اهل جهنم از شادمانی می مردند ^(۱۰۹). چرا که نعمتهای بهشت برای بهشتیان ابدی است و اهل جهنم نیز تا ابد در عذاب خواهند بود و از آن عذاب دردناک خلاصی ندارند. کلید این خوشبختی و

بدبختی در حال حاضر دردست ماست. این کلید ازدست مردگان گرفته شده و پرونده
هایشان بسته شده است، اما آنها که در قید حیاتند پرونده هایشان هنوز باز است.

مسلمانان و اخلاق پیامبر ﷺ

«فاتقوا الله ايّتها العصابة الناجية إن أتمّ الله لكم ما أعطاكم به، فأنّه لا يتمّ الأمر حتّى يدخل عليكم مثل الذى دخل على الصالحين قبلكم، و حتّى تبتلوا فى أنفسكم و أموالكم»^(۱۱۰)؛ پس از خدا بترسيد اى گروه نجات يافته اگر خدا نعمتى را كه به شما داده است كامل كند؛ چرا كه اين كار كامل نگردهد مگر اين كه آنچه به صالحان پيشين رسيد به شما نيز برسد و با جان و مالتان آزموده شويد.

در زبان عربى به دستمالى كه به پيشانى مى بندند عصابه مى گويند. امروز نيز اين كار در بين بعضى از عرب هاى باديه مرسوم است.

عصابه در اصطلاح به گروهى مى گويند كه روش و تفكر ويژه اى داشته باشند، مثل احزاب و امثال آن، اما مراد از عصابه در اين عبارت شريف شيعيانند كه آن روز شمارشان فراوان نبوده است.

در اين جا امام صادق عليه السلام ابتدا از شيعيان مى خواهند تقوا داشته باشند. نشانه تقوا داشتن اين است كه مؤمنان خداى متعال را در كارهايشان حاضر و ناظر بدانند. حضرت، شيعيان و پيروان اهل بيت عليهم السلام را عصابه ناجيه يا گروه اهل نجات خطاب مى كند.

در اين جا به مباحث فراوانى كه درباره فرقه ناجيه مطرح است كاري نداريم، فقط اشاره مى كنيم كه از اطلاق عبارت در اين جا مطالب بسيارى استفاده مى شود؛ از جمله اين كه كلام حضرت خطاب به تمام شيعيان در تمام ادوار و مراتب است.

در مورد «به» در عبارت «ما اعطاكم به» در منابع گوناگون احتمالات مختلفى آمده است، اما مرحوم علامه مجلسى در مرآة العقول اين كلمه را تفسير نكرده اند.

به هر حال «به» در این جا دو حالت ممکن است داشته باشد: اول، این که ضمیر در «به» به عصابه ناجیه برگردد که در این صورت استخدام لفظی صورت گرفته و از نکات بلاغی است.

احتمال دوم آن است که مرجع ضمیر در «به» تقوا باشد. احتمال اول از دو جهت بهتر به نظر می رسد: نخست اینکه عصابه به ضمیر نزدیک تر است و اصل آن است که مرجع با ضمیر فاصله زیادی نداشته باشد. البته، این قاعده در صورتی است که در کلام قرینه ای قوی تر از اقریبیت نباشد.

جهت دوم، آن است که اگر به تقوا برگردد در این صورت باید تقوا مفروض التحقق محسوب شده باشد و حال آن که حضرت در کلام خویش نجات را مفروض التحقق به حساب آورده اند، نه تقوا را.

حضرت می فرمایند: شیعیان اهل نجاتند، به شرط آن که خدای متعال آنچه به آنها داده (نجات) کامل نماید.

حال باید دید به چه چیز نجات شیعیان کامل می گردد. «فانه لا یتم الأمر حتی یدخل علیکم مثل الذی دخل علی الصالحین قبلکم و حتی تبتلوا فی أنفسکم و أموالکم؛ نعمت نجات برای شیعیان کامل نمی گردد مگر آن که آنان نیز همانند صالحان قبل از خود در اموال و انفس مورد امتحان قرار گیرند»، بی شک صالحان پیشین کسانی جز ائمه اطهار علیهم السلام و اصحاب آن بزرگواران نیستند.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، امامان معصوم علیهم السلام و اصحاب این بزرگواران چگونه و با چه وسیله ای امتحان می شدند؟ شیعیان و پیروان آنان نیز تا این امتحانات را پس ندهند نجاتشان کامل نمی شود.

نمونه ای از ابتلائات گذشتگان

در میان قبائل عرب چه قبل و چه بعد از اسلام، رسم بر این بوده که اگر کسی به خانه ای رفت و از آنها امان خواست و تقاضا کرد که به او پناه دهند به او امان و پناه می دهند و جا و غذا و دیگر وسایل آرامش او را مهیا می کنند، چه شخص پناهنده دوست باشد چه دشمن. حتی اگر قاتلی به خانواده مقتول پناه می بُرد به او پناه می دادند و چه بسا او را احترام می کردند.

این مسئله در سابق بیشتر رعایت می شده است. بنده خودم در عراق بارها این مسئله را مشاهده کرده و شنیده ام. برای عرب عیب بسیار بزرگی است که کسی از او پناه بخواهد، اما به او پناه ندهد. هیچ عربی حاضر نیست چنین کاری کند و اگر کسی چنین کاری انجام دهد، و به پناهنده ای پاسخ منفی دهد، ننگ تلقی می شود.

در بحارالانوار آمده است که «ان رسول الله ﷺ خرج في الموسم يعرض نفسه على القبائل»^(۱۱۱). رسول خدا ﷺ در ایام برگزاری مناسک حج خود را بر قبایل عرب که برای زیارت خانه خدا آمده بودند عرضه می کرد؛ به این معنا که هر قبیله و عشیره ای که بدانجا می آمد، پیامبر نزد آنها می رفت و می فرمود: آیا اجازه می دهید بنشینم و برایتان صحبت کنم؟ «فلم يقبله أحد منهم»^(۱۱۲).

کلمه احد، نکره در سیاق نفی است و افاده عموم می کند. یعنی احدی به پیامبر ﷺ اجازه چنین کاری را نمی داد؛ زیرا مشرکان مکه بر قبایل عرب فشار آورده بودند که با پیامبر گفت و گو نکنند.

در تمام تاریخ جزیره العرب فقط یک نفر است که با او چنین برخورد شده است، و غیر از پیامبر اکرم ﷺ مورد دیگری در تاریخ ثبت نشده و نبوده است. رسم و مرامی که حتی در مورد قاتلان هم ترک نمی شد، در خصوص ایشان ترک شد و هنگامی که سید

صالحان، پیامبر اسلام، با آن سیمای جذاب و نورانی و ملاحظت و زیبایی کلام، در ایام حج از قبایل عرب دعوت می کردند که به سخنان آن حضرت گوش دهند، دست رد بر سینه اش می زدند. در بحار آمده که «ف جعل يعرض نفسه على قبائل العرب فاذا اتاهم قالوا كذاب امض عنا» (۱۱۳).

نعوذ بالله، به پیامبر می گفتند: «دروغ گویی از کنار ما رد شو». این کار خرق عادت و شکستن سنت بود که نزد عرب بسیار ناپسند شمرده می شد و عرب ها حتی با یک قاتل چنین رفتاری نمی کردند، اما در مورد پیامبر اکرم از این بی حرمتی و اهانت ابا نکردند. رسول خدا ﷺ با آن که بسیار با حیا بودند با وجود همه این اهانت ها دست از تبلیغ برنداشتند. از میان این همه قبایل و با این همه خون دل خوردن فقط عده ای انگشت شمار ایمان آوردند.

اما چنین کسانی بسیار نادر بودند و «النادر كالمعدوم؛ چیزی که کمیاب است، گویا نیست و وجودش مثل نبود است». اما از آن جا که این کار از طرف خدا به رسولش امر شده بود، پیامبر همچنان به وظیفه خود عمل می کردند.

هر سال فقط افراد نادری به اسلام می گرویدند و بعضی از سال ها هیچ کس اسلام نمی آورد. در یکی از این سال ها عده ای از مشرکان قبیله خزرج از مدینه برای به جا آوردن زیارت (۱۱۴) خانه خدا به مکه آمده بودند. پیامبر خدا ﷺ نزد آنها رفت و فرمود: آیا اجازه می دهید برای شما صحبت کنم؟ گفتند: بلی، بیا صحبت کن.

پیامبر نیز برای آنها از دین اسلام و خداوند یگانه گفت و آنها با گوش دادن به سخنان پیامبر ایمان آوردند.

اسلام آوردن عثمان بن مظعون

عثمان بن مظعون^(۱۱۵) یکی از اصحاب شایسته پیامبر بود که امروزه قبر او در قبرستان بقیع زیارتگاه است.

عثمان ماجرای اسلام آوردن خود را چنین تعریف می کند: «در مکه بودم. روزی رسول خدا ﷺ مرا دیدند و به من فرمودند: عثمان نمی خواهی ایمان بیاوری؟ گفتم: نه. روز دیگر رسول خدا همان جمله را تکرار فرمودند و هم چنان جواب منفی دادم. چندین بار این کار رسول خدا تکرار شد، تا این که روزی نزد ابوطالب رفتم و گفتم: این برادر زاده ات دست بردار نیست. آن قدر به من گفت ایمان بیاور که دیگر خجالت می کشم. ابوطالب به من گفت: عثمان، او سعادت دنیا و آخرت را به تو پیشنهاد کرده است.»

ایمان عثمان بن مظعون ابتدا از روی شرم و حیا بود، اما کم کم ایمان در او مستقر شد و از جمله اصحاب رسول خدا ﷺ گردید و به جایی رسید که پیامبر اکرم بعد از وفات عثمان بر پیکر مبارکش بوسه زد^(۱۱۶) و این خود نشانه بزرگواری عثمان است.

پیامبر خدا ﷺ بنا بر وظیفه ای که داشتند، در راه تبلیغ دین اسلام انواع ابتلائات را تحمل می کردند و این نمازی که مسلمانان امروزه می خوانند نتیجه زجر و زحمات آن حضرت است. خدای متعال می فرماید: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ﴾^(۱۱۷)؛ قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست». مؤمنان باید اخلاق رسول الله ﷺ را سرمشق قرار دهند. باید دیگران را به اعمال نیک و پسندیده تشویق کنند، و لو این که سال ها طول بکشد تا سخنانشان تأثیر لازم را بگذارد. تمام آفرینش از برکت وجود پیامبر خدا ﷺ آفریده شده است. خدای متعال چون می خواست بر پیامبر خود لباس آفرینش بیوشاند، حضرت آدم و حوا را خلق کرد و تمام ابنای بشر به طفیل وجود مقدس رسول اکرم و خاندان او صلوات الله علیهم اجمعین آفریده شدند. آنگاه همین پیامبر که این چنین

نزد خداوند متعال مقرب است این گونه مورد آزمایش قرار می گیرد. چرا؟ این آیه شریفه جواب را می دهد: ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنِ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنِ بَيِّنَةٍ﴾^(۱۱۸)؛ «تا کسی که «باید» هلاک شود، با دلیلی روشن هلاک گردد، و کسی که «باید» زنده شود، با دلیلی واضح زنده بماند.»

مؤمنان وظیفه دارند اصول و فروع دین را به دیگران برسانند و چه خوب است از زن و بچه خودشان آغاز کنند و در مراحل بعدی همسایه، هم شاگردی، دوست و آشنا را تا جایی که می توانند و صدایشان می رسد، به تقوا و راستی فراخوانند ولو به واسطه رادیو، تلویزیون، کتاب و اینترنت.

این مسئله بسیار مهم و جدی است و باید در این راه استقامت کرد؛ زیرا اسلام با همین استقامت ها ماندگار شد. باید واجبات و مستحبات را به مردم رسانید، ولو آنها بگویند نمی خواهیم. این چیزی از وظیفه مؤمنان نمی کاهد؛ چرا که اگر نگویند، فردای قیامت همین شخص که می گوید نمی خواهم بشنوم، در محضر خدا دلیل می آورد که به من گفته نشد. بنابراین، باید در راه تبلیغ پیام خدا استقامت کنیم.

آیا پیامبر اکرم ﷺ نمی دانستند این مشرکان علی رغم کوشش های ایشان ایمان نمی آورند؟

می دانستند، اما دست از تلاش برنداشتند. عده ای می گویند: وظیفه نبوت پیامبر چنین اقتضا می کرده است! اما این استدلال عوامانه است به این دلیل که خصایص النبی در کتاب های مختلف آمده است: صاحب شرایع^(۱۱۹) آنها را تا پانزده خصلت^(۱۲۰) ذکر کرده، و صاحب جواهر^(۱۲۱) نیز، این خصایص را در جواهر الکلام^(۱۲۲) آورده است.

همچنین علمای دیگری در کتاب های خود به این خصایص اشاره کرده اند، اما هیچ یک از آن بزرگواران به این مسئله اشاره نکرده اند.

اصل نیز همین است که هر چه از خصایص آن حضرت نباشد. مشمول حکم این آیه می شود و باید از سوی مؤمنان سرمشق قرار گیرد. ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾^(۱۲۳) یعنی «تأسوا برسول الله، اقتدوا به؛ ای مؤمنان، هر چه پیامبر اکرم ﷺ انجام می دهند شما نیز باید انجام دهید» البته، بعضی چیزها از ویژگی های آن حضرت است و فقط بر آن حضرت واجب بوده که با عنوان خصایص النبی از آنها یاد شده است. اما غیر از این موارد، قول و فعل پیامبر اکرم لازم الاتباع است و «عرض النفس علی القبائل» نیز یکی از کارهای آن حضرت است که باید سرمشق پیروان آن حضرت قرار گیرد.

ایشان دوبار با قبیله های عرب گفتوگو داشتند، بار اول آنجا بود که احکام و مسائل اسلام را برای آنها نقل می کردند، و بار دوم هنگامی بود که مشرکان درکمین آن حضرت نشسته بودند و منتظر فرصتی برای کشتن ایشان بودند. این گفت و گوی دوم، هم در مکه و هم در مدینه اتفاق افتاد. پیامبر نیز به دنبال این تصمیم مشرکان، از قبیله های عرب خواستند تا از ایشان دفاع کنند.

مسئله شرعی

بنابر فتوای اکثر قریب به اتفاق فقها، یکی از شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر، تجویز التأثير است؛ یعنی آمر به معروف و ناهی از منکر باید احتمال بدهد که مخاطب به گفته او عمل می کند و گرنه اگر چنین احتمالی منتفی باشد نهی از منکر لازم نیست.

این فتوا از مقنعه شیخ مفید^(۱۲۴) گرفته تا کتاب های فقهی امروز در باب امر به معروف و نهی از منکر، آمده است، درباره این قید دو مطلب گفتنی است: اول این که در مستند الشیعه نراقی، شرح لمعه، الرياض، این قید ذکر شده اما هیچ جا در مقابل اطلاق «لتأمرن بالمعروف» قید تأثیر نیامده است.

بنابراین احتمال التأثير یا تجویز التأثير دلیل شرعی ندارد و تنها یک دلیل عقلی دارد که لغویّت باشد؛ بدین معنا که اگر به یک تارک الصلاة بگویند: نماز بخوان تأثیر ندارد و از طرفی دستور شارع حکیم باید بر اسلوب عقلانی حمل گردد.

آن جا که امر به معروف اثر ندارد، گفتن و امر و نهی از لحاظ عقلی جایز نیست.

مطلب دوم آن که مرحوم شیخ عباس علی اسلامی کتابی به نام دو از یاد رفته دارد که در آن، به شدت وجود دلیل شرعی برای تجویز التأثير در باب امر به معروف و نهی از منکر را رد می کنند و می فرماید تنها دلیل این قید، دلیل عقلی است.

به هر حال باید به وسیله امر به معروف و نهی از منکر حجت بر همگان تمام شود.

﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ﴾^(۱۲۵)؛ تا کسی که «باید» هلاک شود با دلیلی روشن هلاک

شود».

اتمام حجت خود مطلب مهمی است. اگر ما آن را مهم نمی دانیم خداوند چنین خواسته است. امروزه مسئله اساس دین مردم است؛ دینی که ریشه در وجود آنها دارد اما در پی تبلیغات شیطانی شرق و غرب ضعیف شده است.

اعتقاد به واجب بودن نماز دارند، اما نماز نمی خوانند و اساس ایمان در دل های آنها سست شده است. با امر به معروف و نهی از منکر دین آنها محکم تر می شود.

امروزه سختی های زمان پیامبر وجود ندارد. دیگر لازم نیست از صد قبیله اجازه سخن گفتن گرفته شود و کار به مراتب آسان تر است.

البته، اگر سختی و اهانتی در این راه دامنگیر مؤمن شود باید رسول خدا را که عالی ترین مصداق صالحان است به یاد آورد که تمام این بلاها بر سرشان می آمد، ولی هم چنان ادامه می دادند و از ابلاغ پیام خدا باز نمی ایستادند.

جایگاه صبر در اسلام

سمعتم قول الله عزوجل لنبیكم ﷺ ﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعُرْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ﴾ (۱۲۶) ثم قال و ﴿وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ، فَصَبْرُوا عَلَى مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا﴾ (۱۲۷) فقد كُذِّبَ نبي الله و الرسل من قبله و أوذوا مع التکذیب بالحق، فإن سرکم أمر الله فيهم الذي خلقهم له في الأصل من الكفر الذي سبق في علم الله أن يخلقهم له في الأصل و من الذين سماهم الله في كتابه في قوله ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ﴾ (۱۲۸) فتدبروا هذا و اعقلوه و لا تجهلوه فإنه من يجهل هذا و أشباهه مما افترض الله عليه في كتابه مما أمر الله به و نهى عنه، ترك دين الله و ركب معاصيه، فاستوجب سخط الله فأكبه الله على وجهه في النار (۱۲۹)؛ اين گفته خدای متعال را شنیده اید که به پیامبرتان فرمود: «هم چنان که پیامبران اولوالعزم صبر کردند، صبر کن و درباره ایشان شتاب مکن» و پس از آن فرمود: «اگر تو را تکذیب کردند، پیش از تو نیز پیامبرانی را دروغگو شمردند و آنان بر تکذیب و آزار شکیبایی کردند».

بدین ترتیب پیغمبر خدا و پیامبران پیش از او مورد تکذیب مردم واقع شدند و علاوه بر تکذیب، در راه حق آزار دیدند. پس اگر از امر خدا درباره آنان مسرور می شوید - همان امری که در اصل آنان را برای آن آفرید، در برابر کفری که در علم خدا گذشت که دیگران را در اصل برای آن بیافریند (همان کسانی که در قرآن از آنان نام برد و فرمود: و ایشان را پیشوا قرار دادیم که به سوی کفر رهبری می کنند) - پس در آنچه گفتیم تدبیر و اندیشه کنید و آن را ندانسته نگیرید؛ زیرا هرکس این امر و دیگر چیزهایی را که خدای متعال در کتابش بدان امر و نهی فرموده است نادیده بگیرد، دین خدا را فرو نهاده و از فرمان او سرپیچیده و سزاوار خشم خدا شده است و خدا او را به رو در آتش دوزخ افکند.

این در «ان سرگم» شرطیه و «ف» در «فتدبروا» جواب و جزای شرط است؛ یعنی اگر امر خداوند در مورد انبیا شما را خوشنود می کند تدبر و تعقل کنید و سفیه نباشید. امام علیه السلام ابتدا داستان صبر پیامبران اولوالعزم ^(۱۳۰) را با استفاده از آیات قرآنی یادآوری می کند و می فرماید: این بزرگان در راه تبلیغ فرمان خدا صبر پیشه می کردند. سپس، به مؤمنان می فرماید: اگر صبر این بزرگان، شما را خوشحال می کند، تدبر و تعقل پیشه کنید و خود را به جهالت نزنید که در این صورت عذاب الهی در انتظارتان خواهد بود.

براساس فرمایش امام باید در داستان زندگی پیامبران بزرگ تأمل کنیم و ببینیم این بزرگواران چگونه در راه تبلیغ دین سختی ها را به جان می خریدند. باید سرگذشت پیامبران اولوالعزم را مطالعه کنیم تا صبر نوح، ابراهیم، موسی و عیسی را درک کنیم و بدانیم که اینها تا چه اندازه دشمنان و دوستان نادان را تحمل می کردند.

در ادامه، شیعیان را به تدبر، تعقل و دوری از جهل امر می کنند. البته جهل در این جا در مقابل علم نیست، بلکه به معنای سَفَه است، یعنی انسان چیزی را بداند، اما به علم خویش عمل نکند. شخص عاقل چنین کاری نمی کند، بلکه این کار فقط از سفیه بر می آید. اراده معنای سفه از لفظ جهل معمول بوده و در قرآن نیز نظیر آن آمده است.

مانند: ﴿إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ ^(۱۳۱)؛ «به تو اندرز می دهم که مبادا از نادانان باشی». گر چه مخاطب آیه رسول خداست ولی در واقع دیگران مورد نظرند.

به قول عربها: «إياك أعني و اسمعی یا جارة» ^(۱۳۲). جهل در این جا به معنی کار جاهلانه است. هم چنین در آیه دیگر خدای متعال می فرماید: ﴿أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَلَةٍ﴾ ^(۱۳۳)؛ مبادا به نادانی گروهی را آسیب برسانید.

آیات دیگر نیز در این باب وجود دارد و مرحوم شیخ انصاری نیز در رسائل به این معنا اشاره کرده است.

حضرت از شیعیان می خواهند این ماجراها را به یاد آورند و تعقل و تأمل نمایند و در نهایت به آن بزرگواران تأسی جسته، خود نیز صبر و تحمل پیشه کنند. البته صبری که پیامبران به خرج می دادند از ما بر نمی آید، ولی باید به اندازه توانمان سعی نماییم.^(۱۳۴)

امام می فرماید: «مما افترض الله علیه فی کتابه» و اینجا از صبر در مقام تبلیغ در مقابل دشمن، به فرض و وجوب تعبیر می کند. باید دانست که صبر به عنوان فضیلتی اخلاقی در همه جا واجب نیست، بلکه به احکام پنج گانه حرام، حلال، مکروه، مستحب و مباح تقسیم می شود.

بنابراین گاهی اوقات صبر واجب می گردد. به عنوان مثال در امر تبلیغ دین و احکام، صبر در حد اتمام حجت بر طرف مقابل واجب است. این صبر به عنوان مقدمه وجود، واجب است. بنابراین، صبر در مقابل دشمن، در مقابل بلاهایی که در راه تبلیغ بر سر انسان می آید، و نیز در مقابل دوستان نادانی که چوب لای چرخ می گذارند، واجب است و حکم فریضه را دارد و اگر کسی تا این حد صبر پیشه نکند طبق فرمایش فرزند رسول خدا، ترک دین خدا کرده و از دین خارج شده است.

همان طور که نماز، حج، خمس و مانند آن جزء دین است، صبر نیز جزء دین است. ترک صبر گناه است و هرکس مرتکب شود مستوجب خشم الهی می گردد و سرانجام او چنین خواهد بود: «فاکبه الله علی وجهه فی النار؛ خداوند او را با صورت در آتش خواهد انداخت.»

روایتی به این مضمون از طریق عامه و خاصه نقل شده است که روزی یکی از همسران رسول خدا با ایشان تلخی و داد و بیداد کرد و گستاخی را به جایی رسانید که به رسول خدا گفت «لا انظر فی وجهك أبداً؛ دیگر هیچ وقت به صورت تو نگاه نمی کنم»

منظور از ذکر این ماجرا، دانستن برخورد رسول خدا، آن فخر عالم، در مقابل این گستاخی است. تا جایی که من در کتاب های روایی بررسی کرده ام، قضیه همان جا خاتمه

یافت و پیامبر هیچ عکس‌العملی از خود نشان ندادند. آری، رسول خدا حکمِ زدنِ همسر را «اضْرِبُوهُنَّ»^(۱۳۵) را بلد بودند چرا که این آیه بر ایشان نازل شده بود. خُلقِ خوشِ محمدی و بردباری ایشان تا روز قیامت برای تمام انسان‌ها سرمشق است. صبر برای اتمام حجت، بهتر از هر کس دیگری در اخلاق رسول خدا مشهود می‌باشد و ایشان بهترین اسوه برای مسلمانان است.

حکایت

در تفسیرها و کتاب های روایی حکایتی نقل شده است که ذکر آن خالی از لطف نیست. در جنگ بدر، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تمام غنائم را بین لشکر اسلام تقسیم کردند. ایشان اسلحه، لباس، اسب، طلا، جواهر، همه و همه را تقسیم فرمودند و هیچ چیز برای خودشان بر نداشتند ^(۱۳۶). در گیرودار تقسیم، یک قطیفه سرخ رنگ از غنائم گم شد. یکی از مسلمان ها که در جنگ شرکت کرده بود، و پشت سر رسول خدا نماز می خواند، در مجالس آن حضرت حضور داشت، و خلاصه یکی از دوستان پیامبر به شمار می آمد، پشت سر رسول خدا شایع کرد که خود پیامبر آن قطیفه را دزدیده است. مسئله به جاهای باریک کشیده، و باعث دو دستگی بین مسلمانان شد. رسول خدا با آن که می دانستند چه کسی این حرف را زده، رسوایش نکردند. واقعاً اگر هیچ پند دیگری وجود نداشت، برای آنان که اهل علم، تدبیر، و ارشادند همین ماجرا کفایت می کرد. من در این جا به خوانندگان توصیه می کنم که حتماً این ماجرای تاریخی را به نحو مفصل مطالعه ^(۱۳۷) و در آن دقت کنند. در میان خصوصیت های اخلاقی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خسته و مأیوس نشدن از کوشش، از دیگر ویژگی های ایشان برجسته تر بود. یکی از مسلمان ها ^(۱۳۸) می گوید: پیامبر از بس به من اصرار کرد، من از روی ایشان خجالت کشیدم و اسلام آوردم. پیامبر گرامی وقتی به برخی افراد اسلام را عرضه می کردند بی درنگ اسلام می آوردند، اما بعضی افراد بارها و بارها پیشنهاد آن حضرت را رد می کردند.

عده ای نیز به رغم کوشش های پی گیر و خستگی ناپذیر ایشان، به ظاهر اسلام می آوردند. همه افراد مثل هم نیستند. خداوند متعال تمام این صحنه ها را برای امتحان بشر نهاده است.

با صبر و شکیبایی پیروزی حاصل می گردد.

تزکیه نفس نیز چنین است. افرادی که از تزکیه نفس خود مأیوس می گردند، یأسشان به سبب خستگی است. آری، درست است که صفات پسندیده با یک بار و دوبار تمرین به دست نمی آیند، اما با صد بار و هزار بار، به دست می آیند!

بر اثر تمرین بسیار سرانجام موفقیت حاصل می شود. علمای گذشته با سختی مطالعه می کردند، به سختی مطلبی یاد می گرفتند و با چه خون دل خوردن، کتاب می نوشتند، تا به دست من و شما برسد.

بنده به دلیل علاقه شخصی از قدیم الایام کمابیش در این موضوع مطالعه داشته ام و موارد بسیاری از این زحمت ها و مرارات ها را که علما متحمل می شدند خوانده ام. پشتمانه این همه زحمت چه بوده است؟

داستانی در این باره

مرحوم شیخ جوادبلاغی^(۱۳۹) از استادان مرحوم والد بنده بود. ایشان یکی از علمای بزرگ اسلام است که کتاب های نفیس و گران قدری، همچون الرحلة المدرسية و الهدی الی دین المصطفی^(۱۴۰) را در رد آیین یهود و مسیحیت به رشته تحریر در آورده است. کتاب های ایشان در این زمینه از جمله بهترین کتاب هاست. در این کتاب ها به تحریف های تورات و انجیل پرداخته شده و آن مرحوم تناقضات عهدین را کنار هم نهاده و اختلاف نسخ تحریف شده فعلی را با تورات و انجیل اصلی به اثبات رسانده است. کتاب های ایشان فوق العاده ارزش دارد. اگر یک صفحه از این کتاب ها را در مقابل خود بگذارید مطالب و دلایل بسیاری برای اسلام آوردن یک شخص یهودی یا مسیحی در آن خواهید یافت.

شیخ جوادبلاغی بسیار فقیر بود و به زحمت خرج زندگی خود را به دست می آورد. از همین رو سرانجام بر اثر بیماری سل مُرد. اما این که چطور این کتاب ها را نوشت خود حکایتی بسیار آموزنده است. از مرحوم والد «آیه الله میرزا مهدی شیرازی^(۱۴۱)» نقل شده است که ایشان برای نوشتن این کتاب ها نیاز به فراگیری لغت عبری داشتند؛ چرا که تورات و انجیل به زبان عبری است و آن زمان مانند امروز دانشگاهی نبود که این زبان را آموزش دهند و این کتاب ها را دقیق ترجمه کنند.

در نتیجه ایشان برای آنکه بدانند ترجمه های عربی و فارسی با اصل کتابها فرقی دارند یا نه، تصمیم می گیرند لغت عبری را بیاموزند. در آن زمان اسرائیل وجود نداشت و یهودی ها در همه جای جهان از جمله در سامرا پراکنده بودند.

در این شهر بازاری وجود داشت به نام سوق الیهود، که یهودی ها و بچه هایشان در آن به زبان مادری شان یعنی عبری گفتگو می کردند.

ایشان ابتدا می خواستند عبری را از بزرگان و علمای یهود یاد بگیرند، ولی آنها آموزش نمی دادند؛ زیرا معلوم بود هدف شیخ از یادگیری عبری، استفاده از آن علیه یهودیت است.

بازاریان و تجار نیز از آموزش زبان عبری به شیخ خودداری می کردند.

مرحوم بلاغی گاهی اوقات برای فهمیدن معنای یک کلمه مجبور می شد سر ظهر که هیچ کس در آن گرمای سوزان عراق بیرون نمی آمد و همه در سرداب ها مشغول استراحت بودند، به محله یهودی ها برود و با پول نهار و شامش آب نبات می خرید و به بعضی از این بچه یهودی ها که از سرکم عقلی بیرون مانده بودند می داد تا یک کلمه از کتاب تورات برایش معنا کنند.

در آن گرما همه مردم بیست، سی پله زیر زمین می رفتند تا در محیط خنکی باشند، و حتی در حرم عسکرین عليه السلام هم کسی پیدا نمی شد و از گرما ضریح داغ می شد تا جایی که نمی شد بر آن بوسه زد.

عده ای برای آن که لبشان نسوزد عبا را روی ضریح می گذاشتند و روی عبا را می بوسیدند. مرحوم بلاغی در چنین وضعیتی تورات را که دو برابر قرآن است زیر بغل می گرفت و از بچه ها معنای کلمات آن را می پرسید و به این شکل لغت عبری را یاد گرفت.

مرحوم بلاغی با خود نگفت خدایا، نه دانشگاهی وجود دارد که عبری یاد بگیرم، نه پولی دارم و نه طاقت گرما دارم. بلکه با تعقل و تدبری که حضرت صادق عليه السلام می فرماید، به این نتیجه رسید که به رغم تهی دستی برود از بچه های یهودی یاد بگیرد و کلمه کلمه یاد گرفت.

عبری لغتی است که هرچند با زبان عربی خویشاوند و هم ریشه است، شباهت زیادی به عربی ندارد و آموختن آن آسان نیست. چه قدر صبر و کوشش خستگی ناپذیر لازم است تا از طریق معلمانی که بچه هستند، بر این زبان تسلط حاصل شود.

آن وقت ما بیاییم این صبر را با صبر خود، مقایسه کنیم، اصلا قابل قیاس نیست.

آن بزرگوار با چنین مشقت های طاقت فرسای کتاب های الهدی و الرحله را نوشت. من ده ها کتاب در مناقشه کتاب عهدین دیده ام، اما واقعا این دو کتاب مرجعی برای محققان است و دیگران نیز که خواسته اند در این زمینه کتاب بنویسند از آنها استفاده کرده اند. این معنای صبر در تبلیغ است. حال روز قیامت، ما را کنار شیخ جواد بلاغی می گذارند؟! گذارند؟!

امثال ما هرگز شایستگی مقایسه شدن با ایشان را نداریم.

حضرت امام صادق علیه السلام از خسته نشدن در صبر و تبلیغ، به دین خدا تعبیر کرده اند. ماجرای حضرت نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، و خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم همه برای بشر سرمشق و آکنده از پند است. خدای متعال در چندین جای قرآن به پیامبر می فرماید: پیامبران اولوالعزم قبل از تو نیز تکذیب می شدند: ﴿كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبَرُوا﴾ ^(۱۴۲)؛ پیش از تو پیامبرانی تکذیب شدند پس صبر کردند».

در بعضی از این آیات کلمه «رسل» با «أل» آمده است که جمع محلائی به الف و لام از جمله صیغه های عموم است و دلالت آن بر عموم از بقیه صیغه های عموم فراگیرتر است. یعنی تمام پیامبران، بدون استثنا تکذیب می شدند.

البته هم چنان که اشاره شد این سفارش ها از باب «ایک اعنی و اسمعی یا جارة» ^(۱۴۳) است. درست است که مخاطب این آیات، رسول خداست، اما مخاطب اصلی تمامی انسان ها می باشند. یعنی ای انسان ها، باید صبر داشته باشید صبر نیز تصمیم می خواهد. اگر کسی تصمیم گرفت و صبر نیز پیشه کرد، موفق خواهد شد، اما اگر صبر نکرد، نه تنها موفق نمی شود، بلکه خود را در معرض نابودی قرار می دهد.

در این قسمت از نامه نیز، حضرت تهدید به خشم الهی کرده و فرموده است: اگر صبر پیشه نکنید دچار عذاب الهی می شوید.

در امر تبلیغ صبر مقدمه واجب است و باید صبر به خرج داد تا حجت بر طرف مقابل تمام شود کافری که شما را نمی شناسد، و مغزش از اندیشه های باطل و انحرافی آکنده است، مطمئناً با یک بار دعوت کردن مسلمان نمی شود و گفته شما را نمی پذیرد.

پیامبران، ائمه، صالحان، علما و اتقیای گذشته یک مطلب را بارها تذکر داده اند. خود قرآن نیز گاهی یک مطلب را بارها و بارها یادآوری کرده است. باید یک مطلب را به قدری با انواع شیوه ها و براهین خردمندانه و استوار، تکرار کرد که طرف مقابل قانع شود. حال اگر پذیرفت که هدایت شده، و اگر نپذیرفت دست کم حجت بر او تمام شده است و گوینده نیز تکلیف خود را انجام داده است. مقام اثبات در امر تبلیغ بسیار مهم است. باید کاری کرد که مخاطب بر سر دو راهی قرار گیرد و به درستی سخن شما اعتقاد پیدا نماید، و همان گونه شود که خدای متعال در قرآن فرموده است: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ﴾^(۱۴۴)؛ و در حالی که یقین داشتند از روی ستم و طغیان انکارش کردند».

آری، اگر حجت تمام شد، انسان دیگر وظیفه ای ندارد، اما تا بخواهد به این جا برسد باید بارها تکرار کند و نرمی سخن و گفتار خردمندانه و موعظه و حکمت لازم است.

بسیاری از منبری ها و وعاظ موفق قبل از منبر فکر می کنند که چگونه سخن بگویند تا گفتارشان بر دل مستمع بنشیند.

اول آیه بخوانند یا اول داستان بگویند؟

روایت را کجای سخن بگنجانند؟ مطالب را چگونه سامان دهند؟

شخصی برای بنده نقل می کرد که چهل سال پیش واعظی در کربلا منبر می رفت.

تصمیم گرفته بود ده شب دربارۀ فضیلت نماز شب سخنرانی کند.

پس از آن ده شب تمامی اهل آن جلسه نماز شب خوان شدند.

در مورد نماز شب آیات، روایات و قصه های بسیاری وجود دارد. اگر یک شب منبر کارگر نبود شب دیگر، و اگر باز هم مؤثر نیفتاد شب دیگر تا سرانجام اثر کند و شخصی را نماز شب خوان نماید.

انسان باید صبر را جزء زندگی خود قرار دهد؛ صبر در مقابل پدر و مادر، صبر در مقابل زن و بچه، صبر در مقابل برادر و خواهر.

این ها همه لازمه زندگی است. باید صبر پیشه کرد. گاهی مبلغان دین را به سخره می گیرند، گاهی به آنان ناسزا می گویند، به هر حال باید صبر پیشه کرد. ﴿يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾^(۱۴۵)؛ دریغا بر این بندگان! هیچ رسولی بر آنان نیامد مگر این که او را ریشخند می کردند».

خداوند تکوین را چنین قرار داده که افراد این اختیار و قدرت را داشته باشند که پیامبران را ریشخند کنند، ولی در تشریح از این کار نهی کرده و پیامبران را هم به صبر فرمان داده است.

آثار دعا

«أكثرُوا من أن تدعوا الله فإنَّ الله يحبُّ من عباده المؤمنين أن يدعوه وقد وعد عباده المؤمنين بالإستجابة والله مصيِّر دعاء المؤمنين يوم القيامة لهم عملاً يزيدهم به في الجنة» (١٤٦)؛
به درگاه خدای متعال فراوان دعا کنید؛ زیرا خدا دوست دارد که بندگان با ایمانش به درگاه او دعا کنند و به آنها وعده اجابت داده است.

خدا دعای مؤمنان را در روز قیامت به صورت عملی در می آورد که با آن در بهشت بر پاداش و جایگاهشان می افزاید.

دعا و کوشش دو راه رسیدن به اهداف و آرزوهاست. هیچ کدام از این دو کار بر دیگری برتری ندارد و هر دو با هم انسان را به نتیجه دلخواه می رساند، درست مانند دو رشته سیم که با یکدیگر لامپ را روشن می کنند. همان خدایی که فرموده است: ﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾ (١٤٧)؛ «برای انسان جز حاصل تلاش او نیست» و ﴿وَأَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يُرَى﴾ (١٤٨)؛ «نتیجه» کوشش او به زودی دیده خواهد شد»، در جای دیگر می فرماید: ﴿قُلْ مَا يَعْْبَرُوكُمْ بِكُم رَّبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ﴾ (١٤٩)؛ «بگو اگر دعای شما نباشد، پروردگرم هیچ اعتنایی به شما نمی کند».

هیچ کدام از این دو به تنهایی و بدون وجود دیگری ثمربخش نیست. همان طور که کوشش بدون دعا نتیجه ندارد، دعا بدون سعی و کوشش نیز فایده ای به همراه نخواهد داشت؛ چرا که اراده خالق یکتا بر این تعلق گرفته است که این دو با یکدیگر اثر داشته باشند.

در سیره معصومین علیهم السلام نیز جایی نیست که وجود مقدس آن بزرگواران یکی از این دو کار را بدون دیگری سفارش کرده باشند.

پیامبر اکرم ﷺ که خداوند در وصف ایشان فرموده است: «لولاك لما خلقت الافلاك» (۱۵۰)؛ اگر تو نبودی افلاک را نمی آفریدم»، با وجود این که همیشه دست به دعا بودند و از خداوند استمداد می طلبیدند، دست از تلاش نیز بر نمی داشتند و همواره مشغول تبلیغ اسلام و آماده سازی مسلمانان برای ایستادگی در برابر مشرکان بودند.

حضرت امام صادق عليه السلام در این بخش از رساله خویش، شیعیان را به زیاد دعا کردن و استمرار در این کار فرا می خواند.

انسان باید برای هر خواسته مشروعی دعا نماید و دعا کردنش استمرار داشته باشد، به نحوی که بگویند: زیاد دعا می کند. دعا کردن باید به گونه ای باشد که انسان خود باور کند که دست کم پایین ترین درجه دعا را انجام داده و در این امر کوتاهی نکرده است.

در جمله «اکثروا من ان تدعوا لله» متعلق دعا حذف شده است و حذف متعلق افاده عموم می کند؛ یعنی باید در همه چیز دعا کرد. تنها جایی که نباید دعا کرد، دعا کردن برای محرمات است. در غیر این مورد، دعا کار پسندیده ای است.

«فإن الله يحب من عباده المؤمنین...»، مرحوم علامه مجلسی در مورد این عبارت فرموده است: مراد آن است که خداوند از بین اعمالی که بندگان مؤمن او انجام می دهند دعا کردن آنها را دوست دارد، نه این که فقط خداوند بنده ای را که دعا می کند دوست دارد.

ظاهر عبارت نیز نظر ایشان را می رساند. البته، این منافات با آن ندارد که خداوند اعمال دیگری را نیز دوست داشته باشد، ولی این یک شاخص است و در همین حد می توان گفت که خداوند دعا کردن مؤمنان را دوست دارد.

چگونگی استجاب دعا

گاهی اوقات هر قدر دعا کرده ایم، دعایمان مستجاب نشده است. امام صادق علیه السلام در اشاره به این مسئله می فرمایند: این دعاها از بین نرفته و باقی می ماند و در روزی که احتیاج شما بیشتر است، مستجاب می شوند، آن روز، جز قیامت نیست. خداوند دعای مستجاب نشده مؤمنان را نگه می دارد و بیشتر از آنچه فکر می کردند و توقع داشتند در بهشت به آنها خواهد داد.

فرض کنید روزی شخصی از سر احتیاج و اضطرار از شما پولی بخواهد اما شما متوجه شوید احتیاج او به این پول حیاتی نیست و ضرورتی ندارد این پول را به او بدهید، اما همان لحظه مبلغ موردنظر او را به حسابی که به نام اوست واریز می کنید تا روزی که آن شخص نیاز شدیدی به پول پیدا کرد آن را به او بدهید و بگویید من این پول را برای چنین روزی نگه داشته بودم که به شما بدهم.

ماجرای دعا و استجاب آن نیز چنین است. ممکن است بنده ای از خداوند بخواهد اسباب مسافرت یک ماهه ای برایش فراهم گردد تا در آن یک ماه خوش باشد.

شاید این دعا مستجاب نشود، اما در عوض به جای یک ماه، خداوند یک هزار سال خوشگذرانی در بهشت به او عطا خواهد کرد. در روایت آمده است که آروزها و دعاهایی که در این دنیا مستجاب نشده است روز قیامت به گونه ای مستجاب می شوند که انسان آرزو می کند که ای کاش هیچ کدام از دعاهایم در دنیا مستجاب نمی شد.

شیعیان کم و بیش به این مسایل عقیده دارند، اما فهمیدن آن بسیار مهم است. روایتی از ابن فهد حلی ^(۱۵۱) در *عُدّة الداعی* نقل شده است که در *بحار الانوار* و

مستدرک *سفینة البحار* نیز آمده است:

«فیما أوحى الله إلى داوود: من إنقطع إليّ كفيته و من سئلى أعطيه، و من دعانى أجبتة و إنما أؤخر دعوتة و هى معلقه، و قد استجبتها له حتى يتم قضائى، فإذا تمّ قضائى أنفذت ما سأل. قل للمظلوم إنّما أؤخر دعوتك و قد استجبتها لك على من ظلمك لضروب كثيرة غابت عنك، و أنا أحكم الحاكمين. اما أن تكون قد ظلمت رجلا فدعا عليك فتكون هذه بهذه لا لك و لا عليك^(۱۵۲)؛ از جمله چیزهایی که خدا به حضرت داوود عليه السلام وحی فرمود این بود: هرکس از غیر من قطع امید کند، او را بی نیاز کنم و هرکس از من بخواهد به او عطا می کنم و هرکس مرا بخواند اجابت می کنم، هرچند اجابت دعای او را تا آن زمان که مقدر کرده ام به تأخیر اندازم و چون زمان مقدر به سرآید خواسته اش را جامه تحقق پوشم.

به مظلوم بگو اجابت دعا و نفرین تو را علیه ظالم به تأخیر می اندازم و به اشکال گوناگونی که خبر نداری، علیه او کارگر می گردانم و من نیکوترین داوران و دادگسترانم. چه بسا به شخصی ستم کرده ای و تو را نفرین کرده باشد. در آن صورت دعای تو در برابر دعای او خنثی می شود و نه به سودت چیزی مستجاب می شود و نه به زیانت».

گاهی اوقات ممکن است شخص در عین حالی که مظلوم است، زیر دستانش در جای دیگری به کسی ظلم کرده باشند و او نیز از سویدای دل دعایی کرده باشد.

نقل شده است که عده ای از مؤمنان برای رفع ظلمی که به آنها وارد شده بود دعا می کردند و از خداوند استمداد می طلبیدند، اما دعایشان مستجاب نمی شد.

یکی از زهاد و بندگان خاص خدا در عالم مکاشفه یکی از معصومین عليه السلام را دیده بود که فرموده بودند: «سبقتکم دعوة مستجابة» یعنی شما قبلا ظلمی مرتکب شده بودید که علیه شما دعا کرده بودند. از این رو دعاهای شما مستجاب نمی شود.

انسان باید توجه داشته باشد که در زندگی ظلمی مرتکب نشود.

استاد نباید نسبت به شاگرد ظلم کند، پدر و مادر نباید به فرزند ظلم کنند.

در تمام روابط باید به این موضوع توجه داشت همان طور که در معامله و خرج کردن پول دقت لازم است، در معاشرت با دیگران نیز باید با دقت تمام، مواظب کردار خود باشیم تا مبدا ظلمی از ما سرزند.

در ادامه روایت پیشین آمده است: «وإما أن تكون لك درجة في الجنة لا تبلغها عندي إلاّ بظلمه لك^(۱۵۳)؛ و چه بسا درجه ای برای تو در بهشت مقرر شده باشد که در نزد من به آن دست نیابی مگر این که مظلوم واقع شوی».

تنها قسمت کوچکی از درجات بهشت مربوط به نماز و روزه و عبادت است و قسمت اعظم آن در مقابل فشارها و سختیهای است که انسان در دنیا متحمل می گردد. اگر منزلت کسی در بهشت دارای ۱۸۰۰ درجه باشد، ممکن است پنجاه درجه به سبب عبادت، صد درجه به سبب خیرات، و دویست درجه آن به پاس حُسن خلق باشد، اما هزار درجه به دلیل فشار و مظلومیت در دنیا است.

در دنباله همین روایت می فرماید: «لأني أختبر عبادي في أموالهم وأنفسهم؛ زیرا من بندگانم را در مال و جانشان آزمون می کنم».

شروط استجاب دعا

«عن أبي عبدالله، قال: كان بين قوله قد أجيب دعوتكما وبين أن أخذ فرعون أربعون سنة^(۱۵۴)؛ از امام صادق عليه السلام روایت شده است که فرمودند: بین این گفته خدا که فرمود: دعای شما مستجاب شد، و مرگ فرعون چهل سال طول کشید».

خدای متعال به موسی و هارون عليهما السلام می فرماید: «دعای شما مستجاب شد»، اما این استجاب چهل سال طول کشید.

«إن رجلا أتى النبي صلى الله عليه وآله فقال ادع الله أن يستجيب دعائي فقال إذا أردت ذلك فأطب كسبك^(۱۵۵)؛ مردی خدمت رسول خدا صلى الله عليه وآله رسید و از ایشان خواست تا از خدا بخواهد دعای او مستجاب گردد. رسول خدا فرمودند: اگر می خواهی خدا دعای تو را مستجاب نماید، کسب خود را پاکیزه کن و در جامعه غل و غش نکن.»

این یکی از شروط استجاب دعاست. بنابراین کسی که می خواهد دعایش مستجاب گردد نباید دیگران را در معامله فریب دهد.

«روی آن موسی رأى رجلا يتضرع تضرعاً عظيماً ويدعوا رافعاً يديه ويبتهل^(۱۵۶)؛ روایت شده است که حضرت موسی عليه السلام شخصی را دید که سخت در حال تضرع است و در حالی که دست هایش را بلند کرده، با زاری به درگاه خدا دعا می کند».

ابتهاال انواعی دارد. یکی از آنها این است که انسان دست هایش را به سوی خدای متعال بلند نماید و آنها را از یکدیگر باز کرده، دعا نماید. حضرت موسی شخصی را دید که با این حال به درگاه خدای متعال دعا می کرد به حضرت موسی وحی شد که: «لو فعل كذا وكذا لما استجبت دعائه، لأن في بطنه حراماً، و على ظهره حراماً و في بيته حراماً^(۱۵۷)؛ این مرد هر قدر دعا کند دعای او را مستجاب نخواهم کرد چرا که لباسش حرام، خوراکش حرام و در خانه اش نیز حرام است».

کنایه از این که وسایل خانه اش دزدی است یا زنش کار حرام انجام می داده است. به هر حال مراد حرامی است که انسان در برابر آن مسئول است، و الاً اگر در حرام نقشی نداشته باشد عقوبت ندارد.

غرض این که استجابت دعا نیز مانند بسیاری از کارهای روزمره ما شروط و قیودی دارد. کسی که می خواهد ازدواج کند، چه بسا با همسرش شرط و شروط می گذارد، آن که می خواهد خانه ای معامله کند با شرط شروط معامله می کند. هر کاری شرط و شروطی دارد و استجابت دعا نیز از این قاعده بیرون نیست. نقل شده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ السَّائِلَ اللِّحْوَجَ»^(۱۵۸)؛ خدای متعال بنده ای را که در خواهش خود پافشاری می کند، دوست می دارد.»

بندگان خداوند پافشاری و اصرار را دوست ندارند و اگر کسی چیزی از آنها بخواهد و پاسخشان منفی باشد، ولی اصرار فراوان طرف مقابل را ببینند به ستوه می آیند. اما خدای متعال چنین نیست و اصرار و الحاح بندگان خود را دوست دارد. پس اگر چیزی از خدا خواستید و یک بار، دوبار، سه بار، ده بار، یا صدبار گفتید و برآورده نشد، خسته نشوید و دوباره از خدا بخواهید؛ چرا که تکرار یکی از شروط استجابت دعاست. در همین زمینه روایتی از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده است که فرمودند: «وَاللَّهِ لَا يَلْحَقُ عَبْدَ مُؤْمِنٍ عَلَى اللَّهِ فِي حَاجَةٍ إِلَّا قَضَاهَا لَهُ»^(۱۵۹)؛ هیچ بنده مؤمنی نیست که با اصرار از خدای متعال حاجتی بخواهد و خدا آن حاجت را برآورده نکند.»

موانع استجاب دعا

حضرت امیر علیه السلام مشغول خواندن خطبه ای بودند. در میان خطبه شخصی درباره قول خداوند متعال که می فرماید: ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾^(۱۶۰)؛ «بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را» پرسید و به حضرت عرض کرد: «فما بالنا ندعو فلا يجاب^(۱۶۱)؛ چرا ما دعا می کنیم، ولی مستجاب نمی شود؟»

حضرت در جواب آن شخص فرمودند: «إِنَّ قلوبكم خانت بثمان خصال؛ هشت چیز است که مانع استجاب دعای شماست: «أولها انكم عرفتم الله فلم تؤدوا حقه كما أوجب عليكم فما أغنت عنكم معرفتكم شيئاً؛ اول اینکه خدا را شناختید، اما حق معرفت او را ادا نکردید. از این رو این شناخت سودی به شما نرساند.»

شخصی که به ما احسان می کند، فراموش نمی کنیم و همیشه سعی می کنیم در حد توان، احسان او را جبران کنیم خدای کریم به ما بسیار احسان کرده و آنچه داریم از جانب اوست. پس باید در حد توان خویشتن به فکر جبران باشیم و این کار تأمل و تدبیر می خواهد. خدا در قرآن با تعابیر مختلفی چون «افلا يتدبرون»، «افلا يتفكرون»، و «افلا يعقلون» مردم را به تدبیر و تعقل بیشتر فراخوانده است.

«والثانية انكم آمنتم برسوله، ثم خالفتم سنته، وأمتم شريعته، فأين ثمرة إيمانكم؛ دوم این که ابتدا به رسول خدا ایمان آوردید، سپس به مخالفت با او پرداختید و شریعت آن حضرت را از بین بردید، پس فایده ایمان شما چه بوده است؟»

انسانها باید خود را با سنت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم تطبیق دهند و ملاحظه نمایند که چند درصد از شریعت در وجود آنها زنده است؟

«و الثالثة انکم قرأتُم کتابه المنزل علیکم، فلم تعملوا به وقلتم سمعنا و اطعنا، ثم خالفتم؛ سوم اینکه آیات کتاب خدا را قرائت کردید، اما به آن عمل نکردید و به مخالفت با قرآن برخاستید.»

«والرابعة قلت انکم تخافون من النار و أنتم فی کل وقت تقدمون إليها بمعاصیکم، فأین خوفکم؛ چهارم این که گفتید از آتش دوزخ می ترسید، اما همیشه با ارتکاب گناه به سوی آن پیش می روید. پس ترستان کجاست؟»

«والخامسة انکم قلتُم انکم ترغبون فی الجنة و أنتم فی کل وقت تفعلون ما یباعدکم منها فأین رغبتکم فیها؛ پنجم این که گفتید بهشت را می خواهید اما همیشه مرتکب اعمالی می شوید که شما را از بهشت دور می کند.

پس علاقه شما به بهشت کجاست؟»

طلبه ای که بیشتر اوقاتش را بیهوده می گذارند نمی خواهد عالم شود. فرد کاسبی که در روز فقط پانزده دقیقه مغازه اش را باز می کند کاسب نیست و در حقیقت نمی خواهد کاسبی کند کسی که خواهان بهشت است، اما عملی برای آخرت خویش انجام نمی دهد، در واقع نمی خواهد به بهشت راه یابد.

«والسادسة انکم أکلتم نعمة المولى ولم تشکروا علیها؛ ششم اینکه از نعمت های الهی استفاده می کنید، اما شکر آن را به جا نمی آورید.»

تمام اطراف شما و حتی وجود انسانها را نعمت های الهی فرا گرفته است: نعمت زبان، گوش، دست، پا و... انسان در حالت عادی متوجه نعمت ها نیست و تنها در هنگام از دست دادن نعمت است که قدر آن را می فهمد.

کسی که زبان ندارد، نمی تواند خواسته هایش را تفهیم کند. کسی که گوش ندارد، نمی تواند بشنود. اعضای بدن نعمت های خدا هستند.

در روایات آمده است که این کوتاه فکری و کوتاه بینی است که فقط نعمت های ظاهری خداوند را به حساب آوریم.

«وَالسَّابِعَةُ أَنْ اللَّهُ أَمَرَكَ بِعَدَاوَةِ الشَّيْطَانِ وَقَالَ: ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا﴾»^(۱۶۲)، فعادیتموه بلا قول «بالقول» و والیتموه بلامخالفة «بالمخالفة»؛ هفتم آن که خدا شما را به دشمنی با شیطان فرمان داد و فرمود: «شیطان دشمن شماست پس او را دشمن بدانید».

ولی شما با او از در دوستی درآمدید. با زبان گفتید که شیطان را دشمن به حساب می آورید، اما با اعمال زشت دوست او هستید.

«وَالثَّامِنَةُ أَنْكُمْ جَعَلْتُمْ عَيُوبَ النَّاسِ نَصَبَ عَيُونِكُمْ وَعَيُوبَكُمْ وَرَاءَ ظَهْرِكُمْ؛ هَشْتَمَ أَنْ كَيْفَ عَيْبِ هَيْبِ مَرْدَمِ رَا پِيش رُو وَ عَيْبِ هَيْبِ خُودِ رَا دَرِ پِشْتِ سَرِ خُودِ قَرَارِ دَا دِيدَ.»

«تَلُمُونَ مِنْ أَنْتُمْ أَحَقُّ بِاللَّوْمِ مِنْهُ فَأَيُّ دَعَاءٍ يَسْتَجَابُ لَكُمْ مَعَ هَذَا وَقَدْ سَدَدْتُمْ أَبْوَابَهُ وَ طُرُقَهُ؛ كَسَى رَا مَلَامَتِ مِی كَنِید كِه خُودِ بَرَایِ مَلَامَتِ اَزِ اُو سَزَاوَا رَتَرِيدِ بَا اِیْنِ اَوْضَاعِ وَ اِحْوَالِ كِه دَرِ هَا یِ اسْتِجَابَتِ رَا بَسْتِه اید دِیْگَرِ چَطُورِ اَنْتِظَارِ دَا رِیدِ دَعَا هَا یِ تَانِ اسْتِجَابِ گَرِ دِدَ؟»

اگر کسی یکی از این عیب ها را داشته باشد، استجاب دعایش مشکل است، چه رسد به این که مشکلات و گناهانش دو چندان باشد. حضرت در ادامه، راه بیرون شدن از این مشکل را چنین تصویر می کنند:

«فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ اَصْلِحُوا اَعْمَالَكُمْ وَ اَخْلَصُوا سِرَائِرَكُمْ وَ اَمْرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ اَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ فَيَسْتَجِيبُ اللَّهُ لَكُمْ دَعَائِكُمْ»^(۱۶۳)؛ اَعْمَالَ خُودِ رَا اِصْلَاحِ، دَرُونِ خُودِ رَا خَالِصِ كَنِیدِ وَ اَمْرِ بِهِ مَعْرُوفِ وَ نَهْيِ اَزِ مَنكَرِ رَا بِهِ جَا اُورِيدِ تَا خُودِ دَعَا یِ شَمَا رَا مَسْتِجَابِ كَنْدَ.»

امام صادق علیه السلام در حدیثی درباره موانع استجاب دعا می فرماید: «الَّتِي تَرُدُّ الدَّعَاءَ وَ تُظْلِمُ الْهَوَاءَ عَقُوقَ الْوَالِدِينَ»^(۱۶۴)؛ اَزِ جَمْلِهِ كَا رِهَا یِیِ كِه بَاعْثِ مَرْدُودِ شَدْنِ دَعَا وَ تِیْرِگِیِ هُودِ مِی شُودِ نَا فَرْمَانِیِ الْوَالِدِیْنَ اسْتِ» عَقُوقِ بِهِ مَعْنِیِ تَرْكِ اسْتِ. اَزِ اُنْ رُو بِهِ گُوسْفَنْدِیِ كِه بَرَا یِ

بچه سر می برند «عقیقه» می گویند که او را از بلا دور می کند. معنای عاق والدین فقط این نیست که پدر و مادر، فرزند خود را عاق نمایند. انجام دادن کاری بر خلاف میل پدر و مادر نیز، بین آنها فاصله ایجاد می کند و مانع از استجاب دعا می گردد. احترام پدر و مادر و تأمین خواسته های آنان بسیار مهم است. خدای متعال در قرآن می فرماید:

﴿وَإِنْ جَهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِـِىَ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾^(۱۶۵)؛ «و اگر تو را وادارند تا درباره چیزی که تو را بدان دانشی نیست به من شرک ورزی، از آنان فرمان مبر و [لی] در دنیا به خوبی با آنان معاشرت کن».

فقط در جایی که فرزند را امر به شرک می کنند اطاعت از آنها لازم نیست. در بقیه موارد تأمین نظر آنها لازم است. کسی که با پدر و مادرش تندی می کند، دعایش بالا نمی رود و مستجاب نمی شود.

«عن نوف عن امير المؤمنين عليه السلام، قال: «إِنَّ اللَّهَ أَوْحَىٰ إِلَىٰ عِيسَىٰ بْنِ مَرْيَمَ... قُلْ لَهُمْ إِعْلَمُوا أَنِّي غَيْرُ مُسْتَجِيبٍ لِأَحَدٍ مِنْكُمْ دَعْوَةً وَلَا أَحَدٌ مِنْ خَلْقِي قَبْلَهُ مَظْلَمَةٌ»^(۱۶۶)؛ خداوند به عیسی بن مریم می فرماید: ای عیسی، به بنی اسرائیل بگو: اگر کسی به افرادی ظلم کند تا زمانی که ظلم باقی باشد دعای کسی مستجاب نمی شود».

در دنباله همین حدیث حضرت می فرماید: «یا نوف، إِيَّاكَ أَنْ تَكُونَ عَشَّارًا أَوْ شَاعِرًا أَوْ شُرْطِيًّا أَوْ عَرِيفًا»^(۱۶۷)؛ ای نوف، مبادا مأمور ستاندن مالیات، شاعر، پاسبان، یا نماینده ظالم باشی.»

شاید منظور از شاعر در این جا شاعرانی باشند که مدح اهل باطل می کنند و به دروغ شعر می سرایند.

ائمه عليهم السلام شعرا را به سرودن شعرهای خوب ترغیب می کردند و به آنها جایزه می دادند تا شعر خوب بسرایند. شاعری^(۱۶۸) نزد امام کاظم عليه السلام بود امام عليه السلام فرمودند: این شعر از شماست:

فَالآنَ صِرْتُ إِلَىٰ أُمِّيَّةٍ وَالْأُمُورَ إِلَىٰ مَصَاتِرِ^(۱۶۹)

این شعر که امام علیه السلام به آن اشاره فرموده شعر طولانی است که می گوید: خلافت امروز به بنی امیه رسید و بنی امیه برای خلافت درست شده و سزاوار خلافتند.

شاعران بد در برابر مال بی ارزش دنیا ارباب زر و زور را می ستایند. خدا دعای چنین شاعرانی را مستجاب نخواهد کرد.

«عریف» یعنی کسی که مردم را نزد ظالم معرفی می کند و «شرطه» کسی است که مظلوم را جلب می کند.

«فإنّ نبی الله داؤد خرج ذات لیلۃ فنظر إلى السماء فقال إنها الساعة التي لا تردّ فیها دعوة إلاّ دعوة عریف أو دعوة شاعر أو دعوة عاشر^(۱۷۰)؛ حضرت داوود شبی به آسمان نگاه کرد و گفت در این شب دعای همگان مستجاب خواهد شد الاّ دعای عریف و شاعر و عاشر».

مختصر این که دعا باید با عمل همراه باشد و دعای بدون عمل و عمل بدون دعا فایده ای ندارد. مقام دعا بسیار بلندی است که خدای متعال به انسان عطا فرموده است. شخصی که عالم یا پولدار می شود، دیگر مردم را به ملاقات خود راه نمی دهد، اما خدای بزرگ که مالک همه هستی است، به انسانها اجازه داده است که دعا کنند.

اگر خدا رخصت دعا کردن را به انسان ها نمی داد، چه راهی برای ارتباط با خداوند وجود داشت؟

اما این مقام که خداوند به انسان عطا کرده، شرط های متعددی دارد که به جای آوردن آنها کار مشکلی است و اگر کسی بتواند کتابی بنویسد و در آن موانع استجاب دعا را گردآوری کند کار بسیار پسندیده ای انجام داده است.

این کار باعث می شود که مردم بفهمند به سبب چه اعمالی دعای آنها مستجاب نمی گردد.

مرحوم سید بن طاووس در مهج الدعوات یکی از شروط استجاب دعا را چنین بیان کرده است: «أن لا یكون عاذراً لظالم علی ظلمه^(۱۷۱)؛ این که توجیه کننده ستم ستمگران

نباشد». توجیه کارِ ظالمان و عذر تراشیدن برای آنان باعث می شود که دعای انسان مستجاب نگردد.

احسان به خویشان

«و أحسنوا إلى أنفسكم ما استطعتم، فإن أحسنتم أحسنتم لأنفسكم وإن أسأتم فلها و جاملوا الناس»^(۱۷۲)؛ تا می توانید به یکدیگر نیکی کنید؛ زیرا هر چه خوبی کنید به خود کرده اید و اگر بدی کنید به خودتان بدی کرده اید.

در کتاب های بلاغت، اصطلاحی به نام «تقابل جمعین» آمده است، یعنی جمله ظهور در کلّ فرد داشته باشد، مثلاً وقتی گفته می شود «باع القوم دوابهم» معنای جمله این است که افراد قوم هر کدام به طور جداگانه حیوانات خود را فروختند، نه این که همه قوم تمام حیواناتشان را جمع کرده باشند، آن گاه در یک معامله همه را یک جا فروخته باشند.

فرمایش گران بهای امام علیه السلام نیز در این جا مصداق تقابل جمع است. به این معنا که منظورشان این بوده است که هر کدام از شیعیان باید در حق نفس خویشان نیکی نماید، یعنی من به نفس خود نیکی کنم، شما به نفس خود نیکی کنید، و همین طور همه مردم.

امام علیه السلام در این بخش از سخنان خویش از شیعیان می خواهند که به خود نیکی کنند. اما منظور از احسان و نیکی چیست؟ شاید در ابتدای امر انسان تصور کند این مطلب روشن است و نیاز به گفتن ندارد. ولی امام در دنباله روایت آیه ای را می خوانند که تا حدودی منظور ایشان را از احسان روشن می کند: ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا﴾^(۱۷۳)؛ «اگر کار خوب انجام دهید، در حق خود خوبی کرده اید و اگر کار بدی را مرتکب شدید، در حق خود بدی کرده اید».

امام صادق علیه السلام، قبل از ذکر این آیه می فرماید هر اندازه می توانید در حق خود خوبی کنید و تعبیر «ما استطعتم» را به کار می برند.

در روایات و آیات دو کلمه «استطعت و شئت» از لحاظ معنا تفاوت دارند و در موارد مختلفی استعمال شده اند.

استطعت، ناظر به امر لازم و مهمی است و هر جا ذکر گردد، به این معناست که تا هر قدر می توانی انجام بده، یعنی تا زمانی که یک کار لازم است باید آن را انجام دهی. در قرآن کریم آمده است: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾^(۱۷۴)؛ تا جایی که می توانید تقوای الهی پیشه کنید» یعنی هر چقدر که می توانید تقوا داشته باشید، مگر در جایی که نمی توانید، که در آنجا دیگر استثنای منفصل است.

و ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ﴾^(۱۷۵)؛ حج این خانه برای خدا بر کسی که می تواند واجب است» ولی در مقابل، «شئت» برای امور دلخواه و اختیاری است؛ برای مثال شیخ در مکاسب روایتی از حضرت امیر علیه السلام نقل کرده است که در آن می فرماید: «أخوك دينك فاحتط لدينك بما شئت»^(۱۷۶)؛ برادر تو دین توست پس هر چه می توانی برای دین خود احتیاط کن»، آبی که مشتبه است و انسان نمی داند پاک است یا نجس، بهتر است از آن پرهیز شود. بنابراین کلمه «شئت» متضمن امر لازم نیست، بلکه اگر در جایی ذکر شد نشان دهنده آن است که هر اندازه که می خواهی این کار را انجام بده.

در این قسمت از رساله نیز از لفظ «استطعت» استفاده شده است که متضمن امر لازم است.

ناگفته نماند این قانون در امور اقتضایی و خوب، و در امور غیراقتضایی استحباب را می رساند.

در هر صورت امام در اینجا فرموده اند: «ماشئتم»؛ یعنی تا جایی که دلتان می خواهد به خود احسان کنید، بلکه احسان به خویشان را امری لازم دانسته اند که در صورت امکان انسان ها نباید از آن دریغ ورزند و غافل بمانند.

حضرت برای روشن شدن بهتر کلام خویش، آیه ای از قرآن را شاهد آورده اند که نشان می دهد هر که نیکی کند در حقیقت به خود نیکی کرده است. روایتی از امیرمؤمنان علیه السلام

نقل شده است که فرمودند: «من به کسی احسان نکرده ام و کسی در حق من بدی نکرده است».

عرض شد: یا امیرمؤمنان، شما در طول عمر خویش به همه احسان کرده اید و افرادی نیز به شما اسائه ادب کرده اند. حضرت فرمودند: «هرچه احسان کرده ام به خود کرده ام، و هر کسی به من بدی کرده به خودش بدی کرده است».

انسان باید باور داشته باشد هنگامی که به دیگران کمک و نیکی می کند در واقع به خودش نیکی کرده است. گرچه طرف مقابل از نیکی ما سودی می برد، اما سود بیشتری نصیب خود ما می شود. در ظاهر آن که از ما درس می آموزد، عالم می شود، آن که از ما پول می خواهد مشکلش حل می شود، اما ثوابی که در نامه اعمال ما ثبت می گردد، به مراتب بیشتر از سودی است که آنها از نیکی ما برده اند.

چرا که در آخرت این نیکی ها خریدار دارد و به کار می آید، اما کاربرد پول فقط در این دنیای فانی است.

کسی که در مقابل تند خویی برادر مؤمنش بردباری می کند و شکیبایی از خود نشان می دهد، به او احسان نکرده، بلکه به خویشتن احسان کرده است.

باید نیکی به دیگران در ما ملکه شود. باید در تمام ادوار زندگی، در توانگری و تنگدستی، در گرفتاری و آسانی، در شادی و اندوه، این جمله در ذهن ما باشد: «واحسنوا الی انفسکم؛ به خود احسان کنید».

مراد حضرت از این جمله این نیست که غذای خوب بخورید، پول بیشتری جمع کنید، و یا خوب استراحت کنید، بلکه می فرماید در مقابل بدی دیگران بردبار باشید؛ چرا که این بردباری احسان به خودتان است. نقل شده است که مرحوم آیت الله العظمی بروجردی رحمته علیه (۱۷۷) زمانی که زعامت حوزه علمیه با آن همه مسئولیت ها و سختی ها بر عهده ایشان

بود فرموده بودند: «از این که از اول ماه تا آخر ماه از مردم پول بگیرم و قبض ها را مهر کنم، دستانم خسته می شود!»

با این که ایشان با آن پول شهریه طلاب را می دادند و قاعدتاً باید از وصول این وجوه خوشحال می شد؛ چرا که اگر این پول ها نمی رسید باید قرض می کردند و با مشکل مواجه می شدند.

در عین حال فرموده بودند، پول دادن برای من آسان تر از پول گرفتن است. انسان وقتی پول را می گیرد، مسئولیتی را پذیرفته است و وقتی آن پول را، البته با رعایت ضوابط، می دهد از مسئولیت رهایی می یابد و بارش سبک می شود.

خدمت به خلق و آخرت

در روایات متعددی آمده است که: اگر کسی را یافتید که نیاز عالم آخرت شما را با خود به آن جا ببرد و در آن جا به شما بازگرداند فوراً احتیاج او را برآورده کنید. زاد و توشه و نیاز آخرت چیزی جز خوش اخلاقی، صدقه دادن، خیرات کردن، منبر رفتن، تدریس کردن، هدیه دادن، خدمت به خلق و برآوردن حاجت دیگران نیست.

پول در دنیا خیلی کارها می کند، و برای پول دارها نوعی خوشی است؛ چرا که به هنگام گرفتاری و احتیاج، دیگر لازم نیست به این و آن رو بیندازند و پول قرض کنند. پس پول داشتن در دنیا یک امتیاز است. عقل این مطلب را قبول دارد و کاملاً منطقی است. اما باید به نفس قبولاند که وقتی کار خیری برای دیگران انجام می شود، در واقع مانند آن است که فاعل آن خیر برای خودش پول جمع می کند و بودجه آخرت خود را تأمین می کند، پس اگر در دنیا گره از کار کسی گشود و مشکلی را حل کرد، در آخرت صدها گره از کارهایش باز می شود.

این است معنای احسان به خویشان، نه این که انسان خوب بخورد، یا راحت بخوابد. از دنیا و پول فقط آنچه صرف آخرت و خدمت به خلق خدا می شود ارزش دارد و بقیه اش ضرر است.

در کتاب های قدیمی آمده است که شخصی با سوزاندن اسکناس آب سماوری را جوش می آورد.

این کار، کار جاهلانه و بی ارزشی است که حکایت از بی عقلی شخص دارد؛ چرا که با آن پول هایی که سوزانده دو استکان چای نصیبش شده است و حال آن که می توانست با مقدار اندکی از آن پول ها میلیون ها استکان چای بنوشد.

عمری که، صرف خوش گذرانی می شود حکایت همان اسکناس هایی است که برای به جوش آمدن سماور مصرف می شود. از تمام عمر فقط لحظاتی ارزش دارد که صرف تأمین آخرت گردد و با آن مایحتاج جهان دیگر فراهم شود و بقیه اش تباه کردن سرمایه گران بهای عمر و جوانی است.

تلف کردن عمر هیچ فرقی با سوزاندن اسکناس نمی کند، بلکه ضرر تلف شدن عمر بیشتر است، چرا که با سرمایه عمر می توان آخرت را آباد کرد و صرف عمر در عیاشی و خوش گذرانی نابود کردنِ پر بهاترین سرمایه در راه های بی ارزش است.

کسی که سرمایه عمر و جوانی خود را بر باد می دهد از کسی که پول خود را هیزم سماور می کند به مراتب بی خردتر است.

«وَأَحْسِنُوا إِلَى أَنْفُسِكُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ» استطاعت یعنی توانستن، یک شرط عقلی است، نه شرعی. فرض کنیم شخصی یکی از نزدیکانش مریض شده و پولی برای مداوای او نداشته باشد.

آن شخص می توانسته پولی از کسی قرض کند و مریض خود را نجات دهد، اما این کار را نکرده و بیمار او در گذشته است. اگر از او بپرسند: آیا نمی توانستی پول قرض کنی و با آن مریض خود را مداوا نمایی؟ در جواب خواهد گفت: چرا می توانستم.

این معنای استطاعت است. کسی که برای امرار معاش خود کاسبی می کند اگر یک روز اصلاً کاسبی نکند و به خانه بیاید، به اهل و عیال خود بگوید: من امروز کاسبی نکرده ام، در نتیجه شما هم غذایی برای خوردن ندارید، آیا این جمله پذیرفتنی است؟

آیا عقلای عالم چنین سخنی را قبول خواهند کرد؟

معصومین علیهم السلام از ما خواسته اند با استطاعتی که داریم آخرت خویش را آباد کنیم.

صدقه و بی نیازی

در روایت آمده است که شخصی خدمت رسول خدا ﷺ رسید و به آن حضرت عرض کرد: من فقیر هستم و چیزی ندارم. حضرت فرمودند: صدقه بده. عرض کرد: یا رسول الله، ندارم. حضرت فرمودند: قرض کن، و صدقه بده.

او نیز صدقه داد و گره از کارش گشوده شد. با این کار هم مشکل دنیایش بر طرف شد و هم ثوابی برای آخرت ذخیره کرد. البته، کار خیر را نباید با منت گذاشتن از بین برد. اگر کسی پول هنگفتی برای خودش در بانک پس انداز کند آیا درست است که بر دیگران منت گذارد؟

این کار خنده آور و مضحکی است. آن که برای دیگران کار خیری انجام می دهد و به دنبال آن بر آنها منت می گذارد، کار مضحکی انجام داده است.

هم چنان که بارها اشاره شد ایجاد ملکه در وجود انسان نیاز به تکرار فراوان دارد، باید بر نفس فشار آورد تا رام شود نفس بسیار سرکش است و حتی بعد از آن که رام شد گاهی یادش می رود و سرکشی می کند، ولی باید به آن فشار آورد تا اگر یک بار افسارش رها شد کار خراب نشود.

استجابات سریع دعا

شخصی برای بنده با آب و تاب چگونگی برآورده شدن حاجتش را تعریف می کرد. می گفت: روزی حاجتی داشتم و توسلی انجام دادم، فوراً حاجتم برآورده شد. او از این ماجرا که سال ها پیش اتفاق افتاده بود ابراز خوشحالی می کرد. زود برآورده شدن حاجت بسیار خوب است. ولی بسیاری از بزرگان، ترس این را داشتند که مبادا استجابات سریع دعایشان به معنی استدراج باشد. ذکر حکایتی در این باب خالی از لطف نیست.

یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام، خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: یا بن رسول الله، دعا کردم که خدا به من خانه ای بدهد، فوراً خانه دارشدم؛ دعا کردم خدا به من هزار درهم بدهد، هزار درهم به دستم رسید (هزار درهم در آن روزگار پول هنگفتی بوده و ارزش آن معادل پنج حج نیابتی بوده است. یک حج نیابتی دویست درهم بوده است)؛ دعا کردم، خدا به من خادم بدهد صاحب خادم و عبد شدم.

عرض کرد: یا بن رسول الله، می ترسم این چیزها را که خداوند به من داده است از باب استدراج باشد. در عربی به پله «دَرَج» می گویند. در روایات آمده است که اگر خدا کسی را دوست نداشته باشد و نخواهد در آخرت او را با اولیا و صالحان هم نشین نماید، او را استدراج می کند؛ یعنی پله پله او را به بدی می رساند.

البته نه این که اجباراً او را بد کند، بلکه اسباب آن را در اختیارش قرار می دهد، و آن شخص آهسته آهسته بد می شود.

از این رو اولیای الهی وقتی حاجاتشان برآورده می شد می ترسیدند که مبادا خداوند آنها را به استدراج مبتلا کرده باشد.

حضرت امام صادق علیه السلام به آن شخص فرمودند: حال که می ترسی مستدرج باشی چه کار می کنی؟ عرض کرد: یابن رسول الله، خدا را شکر می کنم که محتاج کسی نیستم و مشکلی ندارم.

حضرت فرمودند: آن خانه و پول کوچک تر از این «الحمد لله» است که تو می گویی انسان در زندگی باید همیشه به فکر آن چیزهایی باشد که دارد، نه چیزهایی که ندارد. همیشه با خودش بگوید: «الحمد لله» که من نعمت های فراوانی در اختیار دارم، نه این که به فکر آن باشد که فلانی چیزی دارد که من ندارم؛ چرا که حاجات اخروی بسیار بیشتر از حاجات دنیایی است.

به راستی اگر اقوال و افعال معصومین علیهم السلام نبود، انسان راه به جایی نمی برد. سرنخ تمام خوبی ها گفتار و کردار ائمه علیهم السلام است و همه خوبی ها نیز از آنها سرچشمه می گیرد.

امام سجاد علیه السلام و نیازمند

امام سجاد علیه السلام از انگور خوششان می آمد. یکی از خدمتکاران ایشان از بازار عبور می کرد. دید انگور خوب و تازه ای آورده اند. بدون این که به حضرت خبر دهد، با پول خود مقداری انگور خرید و به هنگام افطار در مقابل آن حضرت نهاد.

حضرت تبسمی کردند. معلوم بود که از انگور خوششان آمده است، دست دراز کردند تا دانه ای از انگور را در دهان مبارکشان بگذارند که ناگهان فقیری در زد و عرض کرد: وقت افطار است و من گرسنه ام، غذایی به من بدهید.

حضرت به آن خدمتکار فرمود: این انگورها را بردارید و به او بدهید. خدمتکار عرض کرد: یابن رسول الله، آن شخص همه انگورها را لازم ندارد، مقداری از این انگورها را به او بدهید و بقیه را خودتان میل کنید. حضرت فرمودند: همه را بردار و به او بده.

خدمتکار نیز به امر حضرت این کار را کرد و ایشان با غذای دیگری افطار کردند. فردای آن روز نیز دوباره امام روزه دار بودند.

خدمتکار مجدداً به بازار رفت و از همان انگور خرید و به هنگام افطار در مقابل ایشان نهاد حضرت نیز مجدداً اظهار خرسندی کردند و خواستند با انگور افطار کنند که مجدداً فقیر دیگری در زد و غذا خواست.

امام مجدداً تمام انگور را به خدمتکار دادند که به فقیر بدهد. روز سوم نیز خدمتکار به بازار رفت و انگور خرید و در وقت افطار انگور را در مقابل امام نهاد مجدداً فقیری در زد و غذا خواست امام بار دیگر تمام انگور را به فقیر داد. خدمتکار روز چهارم نیز انگور خرید و در هنگام افطار در مقابل امام قرار داد، آن شب فقیری نیامد و حضرت از آن انگور میل کردند (۱۷۸).

احسان به نفس که در قرآن و روایات از آن سخن به میان آمده است همین است. این کار تصمیم و نیز دعای قبل از تصمیم می خواهد؛ چرا که ما نیروی کمی داریم و نمی توانیم تزکیه نفس کنیم و باید از خدای متعال بخواهیم تا در این راه به ما کمک کند. همان طور که برای امور دنیایی دعا می کنیم باید در امور اخروی نیز دعا کنیم. بسیاری کسانی که چهل روز زیارت عاشورا را با حضور قلب می خوانند تا حاجتشان برآورده شود. آیا نباید چهل روز زیارت عاشورا بخواند تا خدا به او کمک کند و توفیق تزکیه نفس پیدا کند؟ گرفتاری های دنیا هرچه باشند برطرف می شوند و حتی اگر برطرف نشوند باکی نیست، اما مشکلات اخروی که حل شدنی نیست.

صد سال، هزار سال، بلکه بیشتر و بیشتر ادامه دارند و برطرف نمی شوند. یکی از مراجع تقلید گذشته برای بنده نقل می کرد: قبل از این که مرجع تقلید شوم، کم تر با مردم محشور بودم و وقتی متصدی امور مرجعیت شدم تصمیم گرفتم نه از کسی گله ای داشته باشم و نه توقع.

به کار بستن تصمیم مشکل است، ایشان با خود عهد کرده بود که از کسی گله نکند؛ مثلاً اگر کسی بعد از سال ها رفاقت دیگر در نماز جماعتش حاضر نشد از او گله نکند و من هیچ وقت ندیدم از کسی شکوه کند.

نیز عهد کرده بود که از کسی توقعی نداشته باشد.

این یک عمل درونی است. انسان معمولاً از دیگران توقع دارد، اما برای این که خوار نشود و از چشم دیگران نیفتد نمی گوید. ولی آن توقع درونی اعصابش را به هم می ریزد. به هر حال کسی که به دیگران خدمت می کند، پول می دهد، کار خیر انجام می دهد، در واقع در حال پر بار کردن نامه اعمال خویش است و این کار را باید آن قدر تکرار کند تا ملکه شود. تا این مقام به دست نیاید درک آن مشکل است.

تقدیر الهی و رضایت

«إِعلموا أنه لن يؤمن عبد من عبیده حتی یرضی عن الله فیما صنع الله إلیه و صنع به علی ما أحبّ و کره، و لن یصنع الله بمن صبر و رضی عن الله إلا ما هو أهله و هو خیرله ممّا أحبّ و کره»^(۱۷۹)؛ بدانید که هیچ یک از بندگان هرگز به مقام ایمان «کامل» نمی رسد مگر این که نسبت به مقدرات الهی راضی باشد، چه مورد پسند او باشد و چه نباشد.

خدای متعال هرگز نسبت به بندگان صابر و راضی جز آنچه شایسته آنان است انجام نمی دهد و مقدرات او از آنچه می پسندند و نمی پسندند برایشان بهتر است.

ایمان بنده خدا کامل نمی شود مگر آن که به آنچه خدا برای او مقدر کرده رضایت داشته باشد. منظور از ایمان در این جا درجات بالای ایمان است؛ چرا که ایمان درجاتی دارد و اگر کسی به مقدرات الهی رضایت نداشته باشد در درجه بالای ایمان قرار ندارد، و ایمان او ایمان کاملی نیست.

البته، این معنا با قرار دادن آیات و روایات دیگر در کنار این روایت و مقایسه آنها به دست می آید. «عبید» همانند «عباد» جمع کلمه «عبد» است.

کلمه عبید همیشه در جاهایی استعمال می شود که بار منفی داشته باشد به خلاف کلمه عباد که استعمال آن در معانی منفی و مثبت است یعنی به هر دو معنا استعمال می شود؛ به عنوان مثال خدای متعال در قرآن می فرماید: ﴿مَا رَبُّكَ بِظَلَمٍ لِلْعَبِيدِ﴾^(۱۸۰)؛ «پروردگار تو هرگز به بندگان (خود) ستم روا ندارد».

در این جمله چون بحث از ظلم است و ظلم مقوله ای ناپسند است، کلمه «عبید» به کار برده شده و از عباد استفاده نشده است. این جمله در قرآن بارها آمده و در تمام موارد لفظ عبید به کار رفته است.

معنای این آیه چنین است: اگر بلائی به سر بندگان خدا می آید، در واقع خود آنها مقصرند و خدا در حق آنها کوتاهی نکرده است. در این جا حضرت با استفاده از «لن» در جمله، سلب ایمان ابدی را افاده می کند.

در این دنیای فانی هر کس ممکن است در ادوار مختلف، دستخوش اوضاع گوناگونی شود. همه مردم علم، عمر طولانی، ثروت، زن، فرزند، جایگاه اجتماعی و موفقیت را دوست دارند و در مقابل، فقر و بیماری و مظلومیت را دوست ندارند. امام علیه السلام می فرمایند: مؤمن کسی است که به همه اینها راضی باشد.

یعنی چه در حال خوشی و ثروتمندی و سلامت، و چه در حال فقر و بیماری و بدبختی به مقدرات الهی راضی باشد. مطلب شایان تامل در آیه پیش گفته آن است، که امور نامطلوب در دنیا نتیجه اعمال نامناسب خود انسان است و باعث اصلی خود اوست و چه قاصر باشد و چه مقصر، در هر صورت تخلف و خطا از جانب خود اوست.

در کلام و لغت عربی ظرافت های زیادی وجود دارد؛ به عنوان مثال در این زبان گاهی یک حرف معنای فعل را تغییر می دهد. در همین قسمت از روایت لفظ «صنع» یک بار با «الی» و بار دیگر با حرف «ب» متعدی شده است.

ماده «صنع» اگر با «الی» آمده باشد به معنای نیکی و خوبی است، اما اگر با حرف «ب» متعدی شده باشد به معنای بدی و امور ناخوشایند است.

به عنوان مثال اگر خداوند به کسی سلامتی داده باشد می گویند: «صنع الله إلیه العافیة» و اگر سلامتی را از کسی سلب کرده باشد و او را به بیماری دچار کرده باشد می گویند: «صنع الله به المرض». جمله «فیما صنع الله إلیه و صنع به علی ما أحبّ و کره» مشتمل بر صنعت لف و نشر مرتب است؛ یعنی «صنع الله إلیه» مربوط به «ما أحبّ»، و «صنع به» مربوط به «کره» است.

انسان باید به خودش بقبولاند که وضعیتی که در آن قرار دارد، به مصلحت او و مطابق مقدرات الهی است. اگر برخی از امور و اوضاع را نمی پسندد و از وضعیت خویش دل خوشی ندارد، با خود بگوید: خدا این وضعیت را برای من قرار داده است، پس من نیز راضی به رضای او هستم. درست است که این وضعیت خوشایند من نیست اما چون خدا چنین خواسته من رضایت دارم. هر چه از دوست رسد نیکوست.

رضایت به تقدیر خدا

همان طور که گفته شد، «لن» برای افاده نفی ابدی به کار می رود. خداوند حکیم بر اساس مصلحت خویش با بندگان خود رفتار می کند و از روز اول که آنها را خلق کرده، قدم به قدم آنان را به طرف صلاح و مصلحت خویش سوق می دهد.

سخت ترین مصیبتی که واقع شده مصیبت سید الشهداء علیه السلام بود که طی آن آل پیامبر دشواری های بسیاری تحمل کردند اما چون مصلحت امام علیه السلام در این بود، اراده خداوند بر وقوع این مصیبت ها تعلق گرفت. صرف راحتی دنیا مصلحت انسان نیست، بلکه مصلحت آن است که تمام اوضاع و احوال انسان سنجیده شود و دنیا و آخرت او مد نظر قرار گیرد.

سپس، بر اساس همه اینها مصلحت او مشخص شود. انسان ها نیز در حد عقل و فهم خویش بر این امر واقفند و در کارهای دنیای خویش این ملاحظات را به کار می بندند؛ به عنوان مثال کسی که پول زیادی اندوخته، اما سفر طولانی یا امر خیری همچون ازدواج در پیش دارد، به پس انداز خود دست نمی زند و آن را خرج نمی کند. بنابراین، هر کس در حد عقل و فهم خویش مصلحت اندیش است.

کارهای خدای حکیم نیز بر همین اساس استوار است و مقام ربوبی اش با هر بنده ای طبق مصلحت او رفتار می نماید. آنچه بر سر بندگان می آید قطعاً به صلاح آنهاست، چه با آن موافق باشند چه نباشند.

ایزد منان هر کسی را به طرف مصلحتش سوق می دهد، و انسان است که باید در مواقع و مراحل که خوشایند او نیست بردباری به خرج دهد و راضی به رضای الهی باشد.

تفاوت صبر و رضا

بین صبر و رضایت تفاوت وجود دارد و خود این دو مقوله دارای درجات متفاوتی است. گاهی اوقات بنده ای از خداوند گله می کند که چرا چنین است و چرا فلان کار را در حق من کردی و چرا و چرا. چنین بنده ای نه صابر است و نه راضی.

اما گاهی بنده از خداوند گله نمی کند و این سکوت او نیز ناشی از عقل و فهم و تحمل اوست، اما در عین حال راضی هم نیست چنین بنده ای با این که صابر است، راضی نیست. اما مرحله بالاتر که مراد حضرت نیز از رضایت همان است، این است که بنده علاوه بر این که به در خانه خدا شکوه نمی برد، شکر خدا را نیز به جا می آورد و «الحمد لله» می گوید. چنین مقامی مقام رضایت است و چنین بنده ای را صابر و راضی گویند.

شخص محترمی نقل می کرد که: چنان دچار فقر و بی چیزی شده بودم که تحمل آن برایم دشوار بود، اما در عین حال آبروداری می کردم و نمی خواستم کسی چیزی به من قرض دهد و دیگران بفهمند که چیزی ندارم. عده ای هستند که به این مسائل حساسند و نمی خواهند دیگران از فقر آنها اطلاع داشته باشند.

نقل می کرد در همان روزها یک بار قرآن را برداشتم و نزدیک ضریح حضرت امیرمؤمنان علیه السلام رفتم و بدون آن که سلام کنم یا زیارت بخوانم، درمقابل ضریح قرآن را باز کردم و عرض کردم: یا امیرمؤمنان، شما می شنوید و علم دارید. سپس این آیه را خواندم: ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾^(۱۸۱)؛ خداست که خود روزی بخش نیرومند استوار است» و پس از آن گفتم: یا امیرمؤمنان، به خدا قسم من مفهوم این آیه را نمی فهم.

این را گفتم و از حرم بیرون آمدم. در صحن شخصی را دیدم که مقداری پول به من داد و از آن موقع تا امروز هیچ وقت محتاج پول نشده ام.

این شخص صبر نکرد، اما ممکن است فرد دیگری دچار همین وضعیت شود و در عین حال که راضی هم نیست هیچ وقت این کار را انجام ندهد.

شخصی می گفت: دعای ابو حمزه ثمالی را می خواندم. تا رسیدم به جمله آخر آن که می فرماید «وَرَضِّنِي مِنَ الْعَيْشِ بِمَا قَسَمْتَ لِي؛ و مرا در زندگانی به هر چه قسمتم کرده ای راضی گردان.» آن را نخواندم، چون دیدم جمله سختی است.

انسانی که صابر و راضی است اگر همه این سختی ها بر سرش بیاید هم چنان «الحمد لله» می گوید و از ته دل راضی است. تأکید امام علیه السلام بر این حالت اخیر است که از آن به رضایت تعبیر می شود. به دست آوردن مقام رضایت به هیچ وجه کار ساده ای نیست و انسان به راحتی نمی تواند به این مقام دست یابد. ﴿لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾^(۱۸۲)؛ برای انسان جز حاصل تلاش او نیست.»

هم چنان که سعی برای به دست آوردن غذا و رفع مشکلات لازم است، در امور معنوی نیز ضرورت دارد، چه از این دست کارها عزم جزم لازم دارد، اما شدنی است.

امام در این قسمت دو بار از کلمه «لن» که برای نفی ابد است، استفاده کرده است: یکی بار نسبت به بندگان خدا و یک بار نسبت به خدا. نسبت به خدا می فرمایند: حاشا که خداوند کاری خلاف مصلحت انجام دهد.

به یکی آن قدر فرزند می دهد که از عهده مخارج آنها بر نمی آید و دیگری آن قدر نذر و نیاز می کند که صاحب بچه شود، اما بچه دار نمی شود. مسلماً مصلحت این دو شخص یکسان نیست.

حکایت

یکی از علما می فرمود: سال ها پیش عیالوار بودم و از حیث مالی در تنگنای شدیدی قرار داشتم.

روزهای زیادی بود که از مغازه دارها نسیه خرید می کردم. یک روز به قصد آن که برای بچه هایم خوراکی تهیه نمایم، زنبیلی برداشتم و از خانه بیرون رفتم. در آن ایام یخچال نبود که بتوان خوراک چند روز را در خانه نگه داشت. بلکه خوراک هر روز را همان روز تهیه می کردند.

می گفت: به وسط کوچه که رسیدم فکرکردم از کدام مغازه دار ممکن است نسیه بگیرم. هر چه به ذهنم فشار آوردم کسی را نیافتم که از او نسیه نیاورده باشم. از قصاب گرفته تا نانوا و بقال، از همه آنها کم و بیش نسیه گرفته بودم. البته چیزی به من نگفته بودند، اما خجالت می کشیدم دوباره از آنها نسیه بخرم.

با خود گفتم: بهتر است بروم از رفقا پول قرض بگیرم. دیدم از آنها نیز آن قدر پول قرض کرده ام که نمی توانم دوباره تقاضای قرض بکنم. مدتی گذشت و من هنوز با همین افکار در کوچه ایستاده بودم و هر چه فکر می کردم نمی توانستم راهی پیدا کنم.

ناگهان این حدیث به ذهنم خطور کرد: «**إن الله تعالى قد تكفل لطالب العلم برزقه خاصة مما ضمنه لغيره**»^(۱۸۳)؛ خداوند روزی طالب علم را خود متکفل شده است» به سوی آسمان نگاهی کردم و گفتم خدایا، من تا جایی که می توانستم قرض کردم و با قرض و نسیه روزگار گذراندم، اما دیگر نمی توانم. این را گفتم و با زنبیل خالی به طرف مدرسه به راه افتادم و مشغول مطالعه شدم.

مدتی که گذشت ناگهان خادم مدرسه مرا صدا زد و گفت: خانمی از منزل شما آمده و با شما کار دارد.

خیلی نگران شدم؛ چون زن ها در مواقع عادی این کار را نمی کردند و به مدرسه نمی آمدند. با خود گفتم: نکند اتفاق بدی افتاده باشد.

از جا پریدم و تا وقتی به در مدرسه رسیدم، هزار و یک فکر به ذهنم آمد. دیدم پشت در مدرسه همان زنی ایستاده است که گاهی به منزل ما می آمد و در مقابل کمکی که به بچه های من می کرد، ناهار یا شامی می خورد و می رفت.

کلفت نبود، اما گاهی اوقات می آمد و کمک می کرد. گفت: فلان همسایه می خواهد شما را ببیند و با شما کار فوری دارد. خدا را شکر کردم که مسئله مهمی نیست و زنبیل خالی ام را برداشتم و به طرف خانه به راه افتادم.

به خانه که رسیدم، بچه هایم سؤال کردند: چرا چیزی نخریده ای؟ گفتم: بعدا می خرم و به سراغ همسایه رفتم. دیدم خانمی است که عزم سفر دارد. آن روزها رسم بر این بود اشخاصی که به مسافرت می رفتند پول های خود را نزد شخص امینی به امانت می گذاشتند.

خانم گفت: می خواهم به مسافرت بروم و شاید این سفر بیش از شش ماه به طول بینجامد، مقداری رویه ^(۱۸۴) دارم که می خواهم آنها را نزد شما به امانت بگذارم. مقداری پول به من داد و من آنها را گرفتم.

گفتم: اجازه می دهی اگر محتاج شدم در این پول ها تصرف نمایم؟ گفت: بله اشکالی ندارد. تو فرد امینی هستی و مال مرا نمی خوری. خداحافظی کردم و چند رویه از آن پول ها را برداشتم و تمام بدهکاری هایم را ادا کردم.

آن روز غذای بهتری تهیه کردم و به خانه بردم. این آقا، هم صابر بوده است و هم راضی.

مثل آن شخص نبوده است که قرآن را بردارد و نزد حضرت امیر علیه السلام برود.

رسیدن به این مقام کارساده ای نیست. هنر می خواهد که انسان قدرت گله کردن داشته باشد ولی شکوه نکند و این بدون کمک خدا و سعی خود انسان امکان پذیر نیست؛ چرا که کوشش باید با دعا همراه باشد.

بسیارند اموری که اگر بی استعانت و توسل انجام شوند چندان ثمربخش واقع نمی شوند، هرچند با کوشش فراوان توأم باشند. چه بسا مجتهدی پس از چهل یا پنجاه سال زحمت، به مقام اجتهاد و مرجعیت دست یابد ولی در آخر نداند که حکم خدا کدام است.

بی استعانت از خدا و اهل بیت علیهم السلام ما کجا و فهم حکم خدا کجا؟

خدا مقدمات و اسبابی را فراهم می کند تا انسان امتحان شود.

یکی از منسوبان ما زن صالح و مؤمنی بود که می گفتند سال ها با مادر شوهرش در یک خانه زندگی می کرده است، اما هیچ وقت با هم مشکلی نداشته اند.

خیلی مهم است که یک عروس و یک مادر شوهر در یک خانه باهم زندگی کنند و در نهایت هر دو نیز به بهشت بروند. چهل سال پیش که این بنده خدا از دنیا رفت، او را در خواب دیده و پرسیده بودند: حالت چطور است؟

گفته بود حال خوب است. پرسیده بودند: آیا عمه ات ^(۱۸۵) را می بینی؟

گفته بود: آری می بینم. پرسیده بودند: حالش چطور است؟ گفته بود: درجه او از من بالاتر است. گاهی اوقات او اراده می کند و می تواند به دیدن من بیاید، اما من نمی توانم به دیدن او بروم.

خدای متعال او را در درجه «راضین بقضاءالله» و مرا در درجه «صابرین» قرار داده است.

حضرت در این جا صبر و رضا را در پی هم آورده و فرموده اند: «بمن صبر و رضی». علما گفته اند «واو» ظهور در اثبیت دارد؛ یعنی معطوف و معطوف علیه به هر حال دو چیزند، نه یک چیز. این «واو» دلالت می کند که رضا غیر از صبر است «ولن یصنع الله

بِمَنْ صَبْرٍ وَرَضَى عَنِ اللَّهِ إِلَّا مَا هُوَ أَهْلُهُ» ظاهراً «هو» در این عبارت به «مَنْ» برمی گردد، انسانی که سحر بیدار می شود و با این که خوابش می آید وضو می گیرد و مشغول عبادت می شود، در واقع پا روی نفس خویش گذاشته است این شخص با کسی که خوابیده و عبادتی انجام نداده فرق می کند، و مطمئناً پاداش این دو نفر در نزد خدا یکسان نیست.

منشأ بلاها

انسان معمولاً به منشأ گرفتاری‌ها اهمیتی نمی‌دهد و زمانی که بلایی به سرش می‌آید نمی‌داند چرا در این مخصه گرفتار آمده است. حال آن که هیچ‌یک از این امور بی‌سبب نیست و چه بسا در لحظات حساس استقامت نکرده است.

اگر در کتاب‌های روایی جستجو کنیم و روایاتی را که در این زمینه آمده است کنار هم بگذاریم، حجمی به اندازه یک کتاب پیدا می‌کند.

انبیا و اولیا و صدیقین هنگامی که بلایی بر سرشان می‌آمد از خداوند می‌پرسیدند: خدایا، آیا خطایی از ما سر زده که به این روز افتاده ایم؟

پاسخ چنین پرسشی گاهی مثبت و گاهی منفی است. بیشتر بلاهایی که بر سر مؤمنان می‌آید نتیجه کوتاهی آنهاست. گم شدن حضرت یوسف علیه السلام برای حضرت یعقوب بسیار سخت و دردناک بود؛ چرا که یوسف را بسیار دوست می‌داشت.

او در فراغ یوسف آن قدر گریه کرد که دیدگانش را از دست داد. این عذاب فقط بدان سبب بود که حضرت یعقوب علیه السلام گرسنه‌ای را رد کرده بود. تشخیص پروردگار بسیار دقیق است و هیچ چیز از یادش نمی‌رود.

همه کارهای ایزد منان از روی دقت است. خوب است دیگران نیز بدانند بلاهایی که سرشان می‌آید، نتیجه اعمال خودشان است.

فقط فرق انسان‌های معمولی با پیامبران در این است که آنها علم انبیا را ندارند و نمی‌دانند از چه رو این بلاها به سرشان آمده است. البته در روایات متواتر، ذکر شده است که چه چیزهایی از جانب خداوند و چه بلاهایی از جانب خود انسان‌هاست. خدای متعال می‌فرماید: ﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ﴾ ^(۱۸۶)؛ هر چه خوبی به تو می‌رسد از جانب خداست و هر بدی که به تو می‌رسد از خود توست.»

برحسب روایات و احادیث ملاک این است که اگر انسان به وظایف خود عمل کرد و با این حال به فقر و گرفتاری مبتلا گردید، این گرفتاری ها امتحان الهی است، اما اگر در ادای وظایف خویش کوتاهی کرد، بلاهایی که بر سرش می آید نتیجه اعمال خود اوست. در روایت آمده است که خداوند دعای دو نفر را مستجاب نمی کند: یکی آن که دنبال کسب و کار و تحصیل روزی نمی رود و اهل کار و زحمت نیست و با این حال می گوید خدایا، تو رزاقی، پس روزی مرا برسان، دیگری مریضی که دنبال مداوا نمی رود، اما از خدا می خواهد که او را شفا دهد.

حضرت موسی علیه السلام به خداوند عرض کرد: خدایا، علاجم کن. خطاب آمد که نزد طبیب برو و با دارو و درمان معالجه کن. اگر در حد توان و امکان به دنبال طبیب و دارو و درمان رفتیم، اما شفا پیدا نکردیم، این جا دیگر باید از خدای متعال شفا بخواهیم. قانون الهی این است.

شخصی که توان دفاع از خویشتن در برابر ظلم را دارد، اما از خود دفاع نمی کند، دعایش مستجاب نمی شود. ماجرای مظلومیت امیرمؤمنان علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام استثناست و دلیل خاصی داشت. آن حضرت به منظور بقای اسلام و ادای وظیفه خاصی که برعهده داشتند، این مصایب را تحمل نمودند و گرنه حضرت علی علیه السلام می توانست عکس العمل نشان دهد.

کسانی که با امیرمؤمنان علیه السلام بیعت کرده بودند می بایست امتحان پس می دادند. روایت های متعددی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از طریق شیعه و سنی نقل شده است که در آنها پیامبر اسلام حضرت علی علیه السلام را محک اسلام خوانده اند. در صحاح سته اهل سنت و کتب اربعه شیعه نیز آمده است که اگر حضرت امیر علیه السلام در آن زمان دست به شمشیر می بردند امت پیامبر امتحان پس نمی داد. سکوت ایشان وظیفه ای خاص، و برای بقای اسلام لازم بود.

حکایت ابوتراب با ابوسفیان

پس از غصب خلافت از سوی ابوبکر، ماجرای بین حضرت علی علیه السلام و ابوسفیان پیش آمد که خواندنی است. در ایامی که حضرت امیر علیه السلام خانه نشین بودند روزی ابوسفیان آمد و این اشعار را برای سرزنش آن حضرت خواند:

ولا یقیم علی ضمیم یراد به إلا الأذلان عیر الحی و الوتد
هذا علی الخسف مربوط برمته و ذایشج فلا یرثی له أحد ^(۱۸۷)

اعراب جاهلیت وقتی می خواستند خون و غیرت کسی را به جوش بیاورند تا قیام کند این اشعار را می خواندند. معنای اشعار چنین است:
غیر از الاغ عشیره و میخ که ذلیل ترین چیزهایند کسی در مقابل ظلم خاموش نمی نشیند.

این یک به خواری تمام بر زمین بسته شده و آن دیگری سرش شکسته و مرثیه گویی ندارد.

الاغ شیخ عشیره یعنی الاغی که همیشه بر در خانه بسته شده و هر کس از راه برسد، چه مهمان باشد یا اهل خانه و همسایه سوارش می شود، هر وقت و هر کسی که باشد فرقی نمی کند خلاصه این حیوان را به صورت شبانه روزی بر در خانه نگه می دارند تا هر کس خواست سوار شود و این غیر از الاغی است که در آن زمان هر کس داشته و فقط خودش سوار می شده است.

«ضمیم» یعنی ظلم و «اذلان» نیز صیغه افعال التفضیل است که بر سرش الف و لام آمده است. صیغه افعال التفضیل به صورتهای گوناگون به کار می رود که قوی ترین وجه آن زمانی است که بالف و لام بیاید؛ مانند: «زید الأفضل»؛ یعنی هیچ کس بالاتر از زید نیست.

صیغه افعال التفضیل یا به «مِن» و یا به اضافه مختوم می شود دایره برتری آن یا در مجرور مَن و یا در مضاف الیه است.

وقتی می گویند: «زیدُ أفضلُ من عمرو» یعنی فضیلت زید از عمرو بیشتر است و این جمله بیش از این چیزی را نمی رساند.

گاهی هم می گویند: «زید أفضل علماء هذا البلد» یعنی زید از علمای این شهر افضل است، اما همان طور که اشاره شد وقتی می گویند «زید الأفضل»، یعنی هیچ کس بالاتر از زید نیست و این قوی ترین نوع افعال التفضیل است.

«وَتَدَّ» یعنی میخ. «رَمَّه» یعنی بندی که با آن حیوان را می بندند. ابوسفیان نزد حضرت امیر علیه السلام آمد و این دو بیت شعر را خواند و گفت: مگر ما واقعه غدیر یادمان رفته است؟ به پاخیز و قیام کن. «لأملأنها لك خيلاً و رجلاً؛ به پشتیبانی از تو مدینه را پر از سواران و مردان جنگی می کنم».

برخیز و شمشیر به دست بگیر و از حَقَّت دفاع کن. امام علی علیه السلام می دانستند که آن سپاهی که ابوسفیان وعده اش را می دهد مطیع ایشان نیست، بلکه مطیع ابوسفیان است و ممکن است در گرما گرم جنگ، ابوسفیان دستور قتل ابوبکر و حضرت علی علیه السلام را با همدیگر صادر کند و خود بر مسند امور بنشیند و بار دیگر، مردم را به بت پرستی بخواند. در آن مقطع حساس، حضرت وظیفه خاصی داشتند و مأمور نبودند کاری انجام بدهند. می بایست همان ظواهر اسلام رعایت می شد تا دین پا برجا بماند و اسلام به نسل های بعدی برسد.

در غیر این صورت، همه این چیزها از بین رفته بود و دیگر امروزه اثری از مقدس اردبیلی و شیخ کلینی نبود.

هم چنان که بیشتر اُمت ها و ادیان پیشین از بین رفتند و از بیشتر پیامبران آنها نامی هم بر جای نمانده است. مؤید این مطلب، فرمایشی است که امیرمؤمنان علیه السلام به حضرت زهرا

علیه السلام فرمودند که اگر می خواهی نام پدرت باقی بماند تحمل کن، و الا اگر انسان مظلوم توان دفاع از خود را داشته باشد، اما از حق خویش دفاع نکند، دعایش مستجاب نخواهد شد.

همه ائمه اطهار علیهم السلام بر اساس وظیفه ای که داشتند صبر پیشه کردند و البته راضی هم بودند. رضای به قسمت الهی این نیست که وظیفه مان را انجام ندهیم.

بلکه باید نخست وظیفه را به نحو احسن انجام داد، آن گاه به قسمت الهی رضایت داد. «وَلَنْ يَصْنَعَ اللَّهُ بِمَنْ صَبَرَ وَرَضِيَ عَنِ اللَّهِ إِلَّا مَا هُوَ أَهْلُهُ وَهُوَ خَيْرُ لَهُ مِمَّا أَحَبَّ وَكَرِهَ» (۱۸۸). همان طور که گفته شد در این فقره از نامه، امام صادق علیهما السلام شیعیان را به صبر و رضا در برابر تقدیر الهی فرا می خواند، یعنی علاوه بر آن که مؤمن در مقابل تقدیر الهی صبر پیشه می کند، باید راضی نیز باشد.

مقدراتی که خدا برای شخص صابر و راضی رقم می زند بهتر از چیزهایی است که خود او دوست دارد یا بدش می آید.

انسان بعضی از چیزها را دوست و از چیزهایی هم نفرت دارد. به عنوان مثال، غذای لذیذ، خانه بزرگ، سلامتی و دیگر لذت های دنیایی را همگان دوست دارند و فقر و بدبختی و ناسزا شنیدن و بیماری مورد تنفر همگان است. امام صادق علیهما السلام در این جا می فرماید آنچه برای انسان صابر و راضی اتفاق می افتد، اعم از شادی و غم، فقر و غنا، بیماری و بهبود، فراغ و اشتغال، همه و همه به صلاح اوست. در روایت دیگری این معنا به «الرضا بما قسم الله» یاد شده است که از «الرضا عن الله» خاص تر است.

فرض کنیم فرد پولداری به شخصی تضمین دهد که تو فلان کار را برای من انجام بده، در عوض هر اتفاقی برای تو پیش آمد، من پنج برابر خسارت آن را به تو می دهم.

در این صورت خیال آن شخص آسوده می شود و اگر در بین کار دستش بشکند راضی است، چرا که اگر مخارج درمان دستش صد هزار تومان باشد، می داند به جای صد هزار تومان پانصد هزار تومان به او خواهد رسید. چنین شخصی حتی پس از این تضمین هم شاید دوست نداشته باشد دستش آسیب ببیند ولی چون نتیجه خوبی برایش در پی دارد آن را به جان می خرد.

این مثال را از آن رو آوردیم که مفهوم رضایت را بهتر درک کنیم و بدانیم کسی که نسبت به مقدرات الهی صابر و راضی است در هیچ حال زیان نمی کند و خدای متعال پاداش او را دو چندان می کند.

مقام رضا به تقدیر الهی بالاترین مقام و درجه است، هر چند که خود نیز مراتب و درجاتی دارد؛ زیرا معنویات و مادیات، بهشت و دوزخ، دنیا و آخرت، هر کدام مراتب و درجات مختلفی دارند.

در قرآن کریم آمده است: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^(۱۸۹)؛ چنین نیست، به پروردگارت سوگند که آنها ایمان نمی آورند مگر آن که در اختلافات خویش تو را به داوری بخوانند و از قضاوت تو دلگیر نشوند و کاملاً تسلیم باشند».

از میان دو طرف متخاصم که با هم اختلاف دارند، دست کم یکی از آنان محکوم خواهد شد.

خداوند متعال در این آیه شریفه قسم یاد کرده است که مؤمنان به درجات بالای ایمان دست نمی یابند، مگر آن که به هنگام اختلاف و مشاجره و پس از آن که پیامبر به نفع یکی و علیه دیگری حکم کرد، آن که حکم علیه او صادر شده است، رضایت داشته باشد، و چه در ظاهر و چه در باطن او نشانی از نارضایتی نباشد و در نفس خویش احساس حرج و سختی ننماید.

مقام رضا به سادگی میسر نمی‌گردد. اما انسان چاره دیگری ندارد؛ چرا که فقط رضا به قسمت الهی است که سعادت اُخروی را تأمین می‌کند. نوع انسان‌ها در زندگی خویش کم و کاستی‌هایی دارند. یکی فرزند ندارد، دیگری فرزند دارد، ولی خرج او را ندارد، آن یکی فرزندش ناصالح است.

به طور کلی هر کسی در زندگی با امور ناخوشایندی رو به روست، اما آیا انسان در برابر این ناگواری‌ها رضایت دارد یا نه؟
کسب رضایت ساده نیست، ولی مقامات و پاداش‌های والا را به سبب داشتن رضایت می‌دهند.

پاداشی که به نمازگزار می‌دهند، به اندازه رضایت موجود در نماز است. نمره‌ای که به حُسن خلق می‌دهند، در مقابل رضای نهفته در آن است. باید به آنچه خداوند حکیم قسمت انسان کرده است رضایت داشت.

آنچه در گذشته اتفاق افتاده قسمت بوده و آنچه در آینده اتفاق می‌افتد، قسمت خواهد بود. حضرت علی علیه السلام خطاب به فرزند گرامی‌شان امام حسن مجتبی علیه السلام می‌فرمایند: «بني إنك لا تعلم ماذا خبأ لك الدهر؛ تو نمی‌دانی دنیا برایت چه چیزی پنهان کرده است.» درست است که این فرمایش مولای متقیان خطاب به امام حسن علیه السلام است، اما در واقع مخاطب این سخن تمام انسان‌ها می‌باشند.

تفاوت انسان ها در قسمت و تقدیر

ویژگی ها و روحیات انسان ها با یکدیگر متفاوت است. ممکن است شخصی با شنیدن یک ناسزا شب تا صبح نخوابد، دیگری ممکن است اگر صد ناسزا هم بشنود تا صبح با خیال آسوده بخوابد.

روحیات و استعدادها با هم فرق می کند. شخصی که ۱۷۰ سانتی متر قد دارد اندازه مشخصی پارچه برای دوخت لباس لازم دارد و شخصی که قد او ۱۹۰ سانتی متر است به مقدار بیشتری پارچه نیاز دارد. انسان ها همان طور که در طول و عرض لباس اندازه مشخصی دارند، در باب ویژگی ها و روحیات و مقدرات نیز با یکدیگر متفاوتند. انسان باید از مقدرات خود راضی باشد و از خدا شکوه نکند.

شخصی می گفت من از نعمتی برخوردارم که همگان آرزوی داشتن آن را دارند، اما از داشتن آن رنج می برم.

می گفت: من همه چیز را زود می فهمم و گوشه و کنایه ها را خیلی سریع درک می کنم و از این بابت بسیار در عذابم. معمولا انسان اگر همه چیز را بفهمد خوشحال می شود ولی این شخص از این بابت خشنود نبود.

خدای متعال پس از خلق بندگان خویش برای یکایک آنها قضا و قدری متفاوت با دیگر بندگان در نظر گرفته و دائما از آنها امتحان به عمل می آورد.

حکایت

یکی از زهاد را پس از مرگ در خواب^(۱۹۰) دیدند و از او پرسیدند: حالت چطور است؟ گفت حال خوب است، ولی یک بار در دنیا گفته بودم: امروز، روز خوبی است. به کیفر این سخن مدتی است که گرفتارم. به من می گویند: مگر روزهای دیگر بد بود که گفتی آن روز، روز خوبی است. ملائک و مأمورین آخرت مفهوم سخن ها را به خوبی درک می کنند.

در علم اصول فقه، آنهایی که می گویند لقب مفهوم ندارد، یعنی دائماً مفهوم ندارد و کشف دائمی نمی کند، به عبارت ساده تر بین لقب و مفهوم رابطه علیت برقرار نیست بر خلاف شرط و مفهوم آن که بین این دو، رابطه علیت و معلولیت برقرار است. در دادگاه به او گفته بودند: کدام روز ما بد بود که گفتی آن روز خوب است. البته پرسیدن این سؤاها مقام و مرتبه بالایی را می طلبد که در بین انسان های معمولی یافت نمی شود. ممکن است از من و امثال من چنین سؤالی نشود؛ زیرا با هر کسی به فراخور حال و درک و فهمش برخورد می شود.

اگر ده لیوان شربت و چای، روی فرشی که رنگش کدر است بریزند کسی متوجه نمی شود؛ چرا که رنگ فرش از رنگ شربت و چایی تیره تر است. اما اگر شیشه عینک را جلو دهانمان بگیریم نفس بکشیم، بخار موجود در بازدم روی شیشه عینک می نشیند و شیشه کدر می شود؛ چرا که شیشه عینک شفاف است.

سؤالاتی که در قیامت از انسان ها پرسیده می شود بر اساس فضایل و مقاماتی است که به دست آورده اند. البته، تمام این مقامات و فضایل، اکتسابی و به دست آوردن آنها برای همگان میسر است.

آن که در مراتب خیلی پایین قرار دارد، می تواند به تدریج خود را بالا برد و به مدارج بالاتر دست یابد. تاریخ نگاران در مورد حضرت ابوذر نوشته اند، که قبل از اسلام، دزد سرگردنه بوده است. این دزد سر گردنه به تدریج بالا رفت تا آن که جزو اهل بیت علیهم السلام شد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مورد او فرمود: «یا اباذر ائتک أنت منّا اهل البيت ^(۹۶)؛ ای ابوذر، تو از ما اهل بیت هستی». این جمله در روایتی آمده است که در آن بیش از صد و پنجاه بار لفظ «یا اباذر» تکرار شده است.

در این روایت مطالب فراوانی در مورد اصول دین، فروع دین و اخلاق وجود دارد. مرحوم علامه مجلسی مقداری از این روایت را شرح کرده اند.

حضرت ابوذر می فرماید: روزی به مسجد رفتم و دیدم در مسجد کسی به جز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی علیه السلام نیست. به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم: یا رسول الله، مرا نصیحت فرمایید، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نصایحی فرمودند و در بین این سخنان فرمودند: «ای ابوذر تو از ما اهل بیت هستی».

فرمایش پیامبر به این معنا نیست که ابوذر هم معصوم است. فرض کنید به کسی که با یک خانواده رفاقت و دوستی زیادی دارد و همدیگر را بسیار دوست دارند، گفته شود: تو از مایی. معنای این سخن این نیست که تو جزو فامیل ما هستی.

بلکه این سخن به این معناست که روح ما با یکدیگر تناسب دارد. این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز ربطی به عصمت ندارد، اما نشان از مقام بسیار بلندی برای ابوذر دارد.

آری، می شود انسان آن قدر بالا رود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد او چنین جمله ای بر زبان آورد. این کار شدنی است و به تدریج می توان به این مقام دست یافت.

مراتب رضا در انسان ها

اگر اعضای یک خانواده به اتفاق همدیگر به مهمانی بروند و بر سر سفره ای بنشینند، ممکن است هر کدام از آنها برای حضور در این مهمانی انگیزه خاصی داشته باشند.

فرزند کوچک تر از این رو به مهمانی آمده است که شربت و شیرینی و ناهار خوشمزه ای بخورد و پیوسته در این فکر است که چه موقع شیرینی و ناهار می آورند. خیلی از انسان ها نیز مانند این طفل از معنویات فقط به دنبال فواید مادی آنند و وقتی به فواید دنیوی معنویات دست یابند راضی می شوند.

البته، این هم به نوبه خود مرتبه ای است و به عنوان پله اول ترقی مورد قبول است، اما نباید پله آخر تلقی باشد. برادر بزرگ تر به امید این که فلان کس را آنجا ببیند به مهمانی می آید، مادر خانواده از این رو آمده که می داند اگر به مهمانی نیاید، صاحب خانه نیز دعوت او را برای مهمانی آینده نمی پذیرد.

پدر خانواده نیز در این مهمانی به دنبال آن است با فلان پولدار که در مهمانی حاضر شده است آشنا شود تا در آینده بتواند از او کمک بخواهد.

ممکن است یک نفر هم از بین این خانواده پیدا شود که چون خدا اجابت دعوت مؤمن را دوست دارد، در آن مهمانی حاضر شده باشد. تمام اعضای این خانواده از این مهمانی استفاده برده اند، اما هدف و مقام هر کسی با دیگری تفاوت دارد.

فضیلت رضا نیز در میان انسان ها مراتب گوناگون دارد و هرکس به فراخور درک و مرتبه خود، بهره ای از این حالت معنوی دارد.

محاسبه در دادگاه الهی

در دستگاه الهی ﴿مِثْقَالَ ذَرَّةٍ﴾^(۱۹۲) نیز به حساب می آید، درست مانند دستگاه نوار قلب که کوچک ترین حرکت قلب را نشان می دهد.

دستگاه عدل الهی حتی از دستگاه نوار قلب نیز دقیق تر است. در حال صحبت کردن ممکن است بارها و بارها در پی کم و زیاد شدن میزان رضایت، نشانگر دستگاه سنجش رضایت بالا و پایین برود.

نه تنها در هنگام سخن گفتن، بلکه در تمام مواقع مانند فکر کردن، زیارت، نماز، و معامله این قانون برقرار است.

از عالمی خواستند به زیارت برود، ولی ایشان از رفتن به زیارت خودداری کرد. علت را که جویا شده بودند گفته بود: چون تازه ناهار خورده ام و شکم سیر است.

اگر بخواهم زیارتنامه بخوانم باید بعد از هر کلمه یک نفس بکشم و این حالت برای زیارت مناسب نیست.

این آقا درک کرده است که باید با چه حالی زیارت رفت. اما بسیاری از مردم تا آخر عمر هم درک نمی کنند که با چه حالتی باید به عبادت و زیارت پردازند. در مورد کسانی که قاصرند حرفی نیست، اما گاهی اوقات برخی افراد از این مسئله آگاهند ولی اعتنا نمی کنند و به چنین اعمالی می پردازند. آری، این «مثقال ذره» ها، در لابه لای اعمال ما بسیار زیاد است که در قیامت جمع می شود و به میلیاردها مثقال می رسد.

در روایات آمده است: شخصی که در حال خواندن نماز است، تا زمانی که قلبش به خدا توجه داشته باشد خدا نیز به او اقبال می کند، اما اگر رویش را از خدا برگرداند، خدا هم رویش را از او بر می گرداند.

اگر بار دوم به خدا روی آورد خدا دوباره به او اقبال می کند و رحمت و فیض خود را نصیب او می گرداند و اگر تا چهار بار توجه خود را از دست داد و مجدداً به سوی خدا رو کرد، خدا مجدداً به او توجه می کند. اما بار چهارم که رویش را برگرداند، خدا دیگر به او توجه نمی کند. آن وقت گاهی اتفاق می افتد در نماز چهل بار انسان دچار بی توجهی می شود و فکرش مشغول جاهای دیگری است.

البته، اگر از اول نماز فکرش جای دیگری نباشد. خدا نکند که انسان روز قیامت متوجه شود که نماز و درس خواندن او چنین بوده است.

القای هنری کلام و پرداختن به وجوه لفظی هنگام سخنرانی برای تأثیر گذاری، بسیار کار پسندیده ای است و گاهی هم واجب است؛ چرا که تأثیر، مقدمه انسان سازی است و به قول علما تأثیر مقدمه وجود است.

اما درعین حال باید دید ذهن و فکر سخنران کجا سیر می کند؟ در بین اهل منبر مرسوم است که می گویند: فلان کس منبرش را دست و پا شکسته تمام کرد که خیلی چشمگیر نباشد. این حرف واقعا اشتباه است. ریا و تکبر و جلوه گری لفظی خوب نیست، اما این کار هم نادرست است.

ملاک این کار را می توان با تامل در گفتار معصومین و پیشوایان دین به دست آورد اگر در بیانات نغز و پرمغز معصومین علیهم السلام دقت شود، خواهید دید که کلام خود را به زیباترین شکل بیان می کردند. پیشوایان دین وقتی می خواسته اند کلامی بر زبان آورند، آن را با زیباترین الفاظ و هنرمندانه ترین شیوه بیان می کردند.

حضرت زهرا علیها السلام با آن مقام عصمت و با آن همه جلال و عظمت، در خطبه ای که در مسجد خواندند نکات ظریف و دقیقی را با عبارات رسا و زیبا و نغزی بیان فرمودند. فرمایش آن حضرت در آن مجلس از درک بسیاری از حضار مجلس بالاتر بود.

نفس گرم آن حضرت مؤثر افتاد و در آهن دل هایشان اثر گذاشت. بحث آن حضرت علمی و عاطفی بود. در مقام هدایت انسان ها باید سعی کرد تا جایی که می شود کلام را زیبا و متین بیان کرد.

باید مطالبی را که تأثیر گذارند جمع آوری، و آنها را در جامه زیبایی از الفاظ بیان نمود؛ چرا که هدف از منبر تأثیرگذاری است.

حضرت زهرا علیها السلام و مقام رضا

رضا امری درونی است ولی در ظاهر نشانه هایی دارد، شکر با زبان و گله نکردن از خدا از نشانه ها و مظاهر زبانی رضاست.

انسان راضی به تقدیر، از نظر عملی نیز در مقابل تقدیر الهی تسلیم است و ظلم و حبس و حرمان و هجرت را به جان می خورد. انسان صابر و راضی از نفس خودش راضی نیست، اما از تقدیر الهی رضایت کامل دارد و در مصایبی که از جانب خدا بر سر او می آید بردبار و خشنود است.

زندگی حضرت زهرا علیها السلام پر از مشکلات و فراز و نشیب، و خود تاریخ مفصلی است که یک سینه سخن در آن نهفته است.

دشمنان آن حضرت چه ها که نکردند!... اثر جراحی و کبودی سینه تا چهل روز بر بدن آن حضرت باقی مانده بود. به رغم این همه مشکلات، در بین سخنانی که آن حضرت در این روزها بر زبان راندند حتی یک کلمه شکایت از خداوند وجود ندارد.

مقام آن بزرگوار بالاتر از آن است که بخواهد گله ای به زبان آورد. سراسر آن خطبه آتشین حمد خداوند منان است.

ایشان حجت را بر ابوبکر و عمر تمام کردند بر زن های مهاجر و انصار احتجاج فرمودند، اما حمد و سپاس خدای را فراموش نکردند؛ گویا حضرت با این کار می خواستند به ما بفهمانند که ای مسلمانان، به هنگام گرفتاری حمد و ثنای خداوند را از یاد نبرید.

روایات متواتری از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمودند:

«یا فاطمة إنّ الله تبارک و تعالی لیغضب لغضبك و یرضی لرضاک»^(۱۹۳)؛ ای فاطمه، خدای

تبارک و تعالی با غضب تو غضبناک، و با رضایت تو راضی می شود.»

نیز فرمودند: «واعلم يا علي إني راض عمّن رضيت عنه إبنتي فاطمة^(۱۹۴)؛ یا علی، بدان که هرکس دخترم فاطمه از او را راضی باشد، من نیز از او راضی ام».

از این گونه سخنان در کلام رسول خدا ﷺ درباره حضرت فاطمه عليها السلام فراوان است. نکته مهمی که از این روایات دریافت می شود این است که همگان باید به مقدرات خدا راضی باشند، ولی خدا رضایت خود را به رضایت حضرت زهرا عليها السلام پیونده زده است.

فقط حضرت زهراست که رضایش ملازم رضای خداست و خدای متعال به خشنودی او خشنود، و به خشم او خشمگین می شود. فقط در مورد زهرا عليها السلام تعبیر «الإنسیة الحوراء»^(۱۹۵) آمده است. پیامبر خدا ﷺ در این روایت می فرماید خداوند فضل خود را شامل حال انسان ها کرده و حضرت زهرا عليها السلام را به دنیا آورده است.

ایشان این جهانی نیستند، اما خدا خواسته دیگران از زهرا عليها السلام یاد بگیرند و نسبت به او محبت، و تولی داشته باشند و لذا ایشان را آفریده است. فعل و قول حضرت زهرا عليها السلام در ایجاب و سلب، از طرف خداوند امضا شده است.

حضرت زهرا عليها السلام به آن دو نفر فرمودند: «شما مرا غضبناک کردید و من بر شما خشمناکم» و به یکی از آنها فرمودند: «من در هر نماز تو را نفرین می کنم».

آیا حضرت از ما راضی است یا نه؟ آیا راضی است که خدا هم راضی باشد؟ باید دید حضرت از چه چیزی راضی هستند و از چه چیزی ناراضی؟ اگر خطبه ایشان را کلمه به کلمه بخوانیم، خواهیم فهمید از چه چیزی راضی نیستند. خدایی که خالق است و با مخلوق قیاس نمی شود، رضای خود را در رضای بنده قرار داده است.

رضای خدا مقرون و ملازم رضای فاطمه عليها السلام است. این همان عصمت است که انبیاء و ملائک به آن دست یافته اند، اما عصمت آنها در این مرتبه و درجه نیست. هیچ آیه و روایتی نیامده که انبیای الهی از هر که راضی شوند، خدا نیز راضی می شود. اخلاق عملی، اخلاق عبادی، و بالاتر از این دو، اخلاق عقیده را باید از زهرا عليها السلام آموخت.

حضرت امام حسن علیه السلام به عبدالله بن جعفر فرمودند: «من ضمانت می کنم اگر کسی در دل از خداوند راضی باشد و هیچ گاه سؤالی نکند، دعایی نمی کند مگر آن که مستجاب گردد». این امتیاز مخصوص معصومین علیهم السلام نیست، بلکه برای انسان های عادی نیز هست، اما به دست آوردن آن مشکل است.

ممکن است کسی از آن رو درپی رضایت از خداوند باشد که دعایش مستجاب گردد، ولی بالاتر از این، مقام رضای عن الله است.

رضای عن الله از همه چیز بالاتر است. کسی که از خدا راضی باشد به قدری آثار و نعمات الهی در اطراف خود می بیند که چه بسا هیچ وقت از خدا سؤالی نکند و چیزی نخواهد و به مرحله ای برسد که درخواست هایش از باری تعالی، همه در مورد آخرت باشد و درخواست دنیایی نکند.

نقل شده است که حضرت علی علیه السلام به همراه همسرشان، دختر گرامی رسول خدا، سه روز بود که غذای خود را می بخشیدند و چیزی نمی خوردند.

روز سوم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به منزل آنها تشریف آوردند. حضرت زهرا علیها السلام فرمودند: «یا رسول الله، سه روز است اهل این خانه چیزی نخورده اند». پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرمود: دخترم، پدرت نیز سه روز است که چیزی نخورده است.

این بزرگواران غذا داشتند، اما آن را می بخشیدند و ایثار می کردند.

اگر روزه داری یک روز از ماه مبارک رمضان را بدون خوردن سحری روزه بگیرد، به هنگام افطار می گوید من نمی توانم نماز را با حضور قلب به جای آورم، مگر آن که اول افطار کنم. حال اگر سه روز بدون سحری و افطار روزه بگیرد، چه می شود؟

دخت گرامی رسول خدا به سجده گاه رفتند و دو رکعت نماز به جای آوردند و

فرمودند: «بار خدایا، پیامبر تو به مهمانی ما آمده و ما غذایی نداریم».

آن گاه از جانب خداوند برایشان غذا فرستاده شد. بهترین بندگان خدا سه روز گرسنگی را تحمل کردند اما چیزی از خداوند نخواستند، در صورتی که اگر می خواستند، خداوند به آنها می داد. البته، خداوند هم نخواست است که این بزرگواران را با گرسنگی امتحان کند. چنین امتحان هایی پایین تر از حد و منزلت معصوم است این امتحان کوچک برای آن است که انسان ها به این بزرگواران اقتدا نمایند و آنها را الگوی خویش سازند.

رضا مرتبه ای بس گرانبهاست که انسان باید به دنبال کسب آن باشد؛ چرا که اگر اهل آخرت باشد به درد آخرتش می خورد و اگر اهل دنیا باشد به کار دنیایش می آید و فوائد بسیاری عایدش می شود.

هر چند کسب رضا برای تحصیل دنیا، ارزان فروختن متاعی پرارزش به قیمتی ناچیز است. درست مانند آن که در زمان وفور نان و نه در قحطی، میلیون ها تومان در مقابل یک قرص نان بپردازند یا مثل آن شخص که برای به جوش آوردن آب سماور اسکناس های فراوانی را به شعله های آتش می سپرد.

اطاعت، تنها راه موفقیت

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ مَلِكٌ مَقْرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مَرْسَلٌ وَلَا مَنْ دُونَ ذَلِكَ مِنْ خَلْقِهِ كُلَّهُمْ إِلَّا طَاعَتُهُمْ لَهُ، فَاجْتَهِدُوا فِي طَاعَةِ اللَّهِ إِنْ سَرَّكُمْ أَنْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ حَقًّا حَقًّا وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ﴾^(۱۹۶)؛ بدانید که میان خدا و هیچ یک از بندگانش - چه فرشته مقرب باشد، یا نبی مرسل یا بنده ای فروتر - چیزی جز اطاعت نیست. پس اگر به راستی دوست دارید که مؤمن حقیقی حقیقی باشید، در اطاعت خدا بکوشید و [بدانید که] هیچ نیرویی جز به مدد خدا نیست.

امام صادق علیه السلام در این بخش از فرمایش خود می فرماید، بین خداوند و بندگان او یک راه بیشتر وجود ندارد. آن هم طاعت خداوند است و در این راه بین ملک و نبی و هیچ آفریده دیگری، عالم باشد یا جاهل، مرجع تقلید باشد یا واعظ، استاد باشد یا کاسب فرقی نیست.

«أحد» در عبارت فوق نکره در سیاق نفی است. معنای نفی نیز از کلمه «لیس» استفاده می شود؛ یعنی استثنایی وجود ندارد، همه و همه برای ارتباط با خدا راهی جز طاعت ندارند. حتی پیروی و اطاعت از پیامبر و امامان نیز از این روست که پیمودن راه آنها اطاعت از خداست.

حال که اطاعت تنها راه است در این راه تمام تلاش خود را به کار گیرید. مؤمن حقیقی راهی به جز اطاعت از باری تعالی ندارد. سپس حضرت می فرمایند: «لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ». هیچ قدرت و نیرویی وجود ندارد، مگر آن که از خداوند سرچشمه گرفته است و کسانی که در راه اطاعت خداوند کوشش می کنند نیز تلاش و کوششان با استعانت خدای متعال است و بدون کمک الهی قدرت انجام چنین عملی را ندارند.

انبیا و اولیا با آن همه طاعت و صدقی که داشتند، از آخرت می ترسیدند. ترس و بیم امام معصوم ناشی از این است که می داند تنها راه ارتباط با خدا اطاعت است.

طاعت و عبادت

ماه های رجب، شعبان و رمضان بر ماه های دیگر برتری دارند و در روایات تعبیری هست که شوق و رغبت بیشتری برای طاعت و عبادت در این ماه ها به وجود می آورد در این ماه ها می توان خود را به گونه ای از لحاظ معنوی تقویت کرد که اثر آن تا نه ماه دیگر سال بر جای بماند. می توان در این سه ماه برای بقیه سال به قدر امکان نیرو ذخیره نمود و کاهلی در این ماه ها ضربه بزرگی به انسان خواهد زد.

در کافی و بحار روایتی نقل شده که در آن آمده است: «أغلق بابك فَإِنَّ الشيطان لا يفتح بابا^(۱۹۷)؛ در نفس خود را ببند؛ زیرا شیطان در بسته ای را نمی گشاید».

شیطان یک دزد است - البته، دزد ایمان - و دزد از در بسته وارد نمی شود، اما اگر کسی از بستن در خانه غفلت کرد و در را باز گذاشت دزد وارد می شود و در صورت ورود دزد به خانه ای که در آن باز است صاحبخانه نباید کسی به جز خودش را ملامت کند. البته دزد هم بی تقصیر نیست، اما صاحبخانه است که اسباب ورود دزد را فراهم ساخته است.

این سه ماه فرصت مناسبی برای تحقق این سفارش ارزشمند و دیگر تعالیم ناب اهل بیت علیهم السلام است. در این سه ماه فرصت برای عبادت و خود سازی بیشتر از ایام دیگر سال مهیاست. طاعت و عبادت در همه ایام سال ممدوح است و به وقت خاصی اختصاص ندارد، اما در این ماه ها بازار عبادت داغ تر است.

کاسب در طول سال به کسب و خرید و فروش اشتغال دارد، اما در بعضی از ایام و ماه ها که بازار خرید و فروش داغ تر است، سود بیشتری می برد.

در زمستان و فصل سرما بازار لباس های زمستانی، و در تابستان بازار جنس های تابستانی رونق دارد و همین طور اجناس دیگر هر کدام فصلی دارند.

سه ماه رجب و شعبان و رمضان نیز فصل عبادت است. در بحار و کتاب های دیگر فضیلت ماه رجب و رمضان و این که کدام یک از این ماه ها بر دیگری فضیلت بیشتری دارد بررسی شده است. در روایتی که به پیامبر ﷺ نسبت داده شده ماه رجب با فضیلت ترین ماه معرفی شده و از طرف دیگر چندین^(۱۹۸) روایت مبنی بر افضل بودن ماه رمضان نسبت به دیگر ماه های سال وارد شده است.

اصل این بحث که کدام یک از این ماه ها افضل است مهم نیست.

مهم غنیمت شمردن فرصت در این ماه هاست. انسان باید در این ماه ها و در این فرصت طلایی، خود را بیش از پیش آماده اطاعت نماید و این کار آسانی نیست.

رفاقت تا جهنم

در حالات یکی از مراجع نقل شده است که شخصی از ایشان درخواست غیر معقولی داشت. ایشان در پاسخ او فرموده بودند: من تا در جهنم با شما رفیق هستم، اما دیگر در داخل جهنم با شما دوست نیستم! کنایه از این که نمی خواهیم به واسطه رفاقت با تو به جهنم بروم.

تمام تلاش شیطان برای آن است که انسان را به داخل جهنم هدایت نماید. گاهی برای انجام ندادن عبادت آن قدر به انسان فشار می آورد که انسان العیاذ بالله، از عبادت کردن بیزار می شود و گاهی نیز او را چنان مشغول مستحبات و مکروهات می کند که از واجبات باز ماند، و هر دو راه منتهی به جهنم می شود.

در حالات یکی از علما نقل می کنند که هر کس هر چه از او می خواست انجام می داد و هیچ وقت «نه» نمی گفت، ولی در عین حال هیچ کس نمی توانست او را به انجام دادن کاری که به آن اعتقاد نداشت مجبور سازد.

این یک الگوست و دیگران نیز باید سعی کنند این گونه باشند. باید مواظب بود تا ریاست و آقایی دنیا با بهشت معامله نشود و انسان راهی جهنم نشود؛ چون مالکیت تمام دنیا در مقابل رفتن به جهنم، هیچ ارزشی ندارد.

همت بلند

یکی از اصحاب معصومین علیهم السلام روزی خدمت ایشان رسید و عرض کرد: یابن رسول الله، سال های سال است که در خدمت شما هستم و تا کنون چیزی از شما نخواستم. حضرت فرمود عیبی ندارد، از ما حاجتی بخواه. عرض کرد: می روم تا فکر کنم چه چیزی از شما بخواهم.

پس از مدتی خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: یابن رسول الله، من از شما می خواهم بهشت را برایم ضمانت کنید. حضرت مقداری تأمل کردند و بعد فرمودند: من بهشت را برایت ضمانت می کنم. سپس فرمودند: اگر حاجت دیگری داری بگو.

عرض کرد: یابن رسول الله، من در مورد خواسته ام بسیار فکر کردم. دیدم اگر از شما پول بخواهم، سرانجام آن را در این دنیا بر جای می گذارم و می میرم. اگر طول عمر بخواهم، سرانجام همه مرگ است. بنابراین، تصمیم گرفتم که آخرت را از شما بخواهم.

تأمل در جواب

وقتی علما به روایتی می‌رسند که در آن معصومی برای جواب دادن به سؤال دیگران تأمل به خرج می‌دهد، احتمالات زیادی برای این تأمل بیان می‌کنند. شکی نیست که امام همه چیز را می‌داند و بر تمام مسائل احاطه دارد پس این سکوت و درنگ دلیل خاصی داشته است.

شخصی از حضرت امیر علیه السلام پرسید: چگونه است که هر چه از شما می‌پرسند، بدون درنگ پاسخ می‌دهید؟ حضرت از آن شخص پرسیدند: انگشتان دست من چند تاست؟ فوراً جواب داد: پنج تا. حضرت فرمودند: چرا مقداری برای پاسخ دادن فکر نکردی؟ عرض کرد: یا امیرمؤمنان، پاسخ بسیار واضح است. حضرت فرمودند: همه مسائل برای من درست مانند تعداد انگشتان دست روشن است.

روزی از رسول اکرم صلی الله علیه و سلم سؤالی پرسیدند. ایشان مقداری تأمل کردند. و سپس به آن سؤال جواب دادند از پیامبر صلی الله علیه و سلم پرسیدند: یا رسول الله، مگر پاسخ سؤال این مرد را نمی‌دانستید؟ چرا فوراً جواب ندادید و تأمل کردید؟ رسول خدا فرمودند: لازمه حکمت چنین است.

یک سؤال و دو گونه جواب

معصومین علیهم السلام، قبل از انسان ها خلق شده اند. تمرینهای بسیاری دیده اند و فشارهای فراوانی را تحمل کرده اند تا به این درجه و مقام رسیده اند.

آنها مانند خورشید و ماه نیستند که فقط یک تکلیف داشته باشند. بلکه تکلیف های متعدد دارند و با هر کس به فراخور حال خودش رفتار می کنند.

معاویة بن عمار و اسماعیل بن جابر هر دو از یاران امام صادق علیه السلام بودند. روزی معاویة بن عمار از حضرت پرسید: یابن رسول الله، آیا می توانم نماز روز را در شب قضا نمایم؟

امام پاسخ دادند: آری، می توانی. بعد از مدتی اسماعیل بن جابر خدمت حضرت رسید و همان سؤال را از حضرت پرسید. امام پاسخ دادند: نمی توانی. عرض کرد: یابن رسول الله، چرا به معاویة بن عمار پاسخ مثبت و به من جواب منفی دادید؟

حضرت فرمودند: «إِنَّ ذَاكَ يَطِيقُ وَأَنْتَ لَا تَطِيقُ»^(۱۹۹)؛ او می تواند، اما تو نمی توانی.»

دشواری های عصر غیبت

کسانی که به خدمت ائمه علیهم السلام می رسیدند مسائل برایشان حل می شد؛ چرا که آنها راهنمایانی بودند که بر عالم غیب احاطه داشتند و تکلیف مراجعه کننده را به روشنی مشخص می کردند.

اما در زمان غیبت امام علیه السلام وضع طور دیگری است. اگر کسی از مراجع بزرگ تقلید همچون صاحب جواهر، شیخ انصاری و یا سید بحر العلوم بپرسد که آیا این احکامی که شما گفته اید حکم خداست؟ پاسخ خواهند داد: نه، ما این گونه تشخیص داده ایم و معتقدیم که آنچه گفته ایم حکم خداست. اگر شما به این احکام عمل کردید و مطابق با واقع در آمد که بسیار خوب، اما اگر مخالف احکام واقعی بود معذورید و راهی به جز این وجود ندارد.

فقدان امام در بین امت مصیبت بزرگی است. این مسئله تقدیر الهی است و ما دخالتی در آن نداریم. پس باید به تکلیف عمل کنیم.

مرحوم محقق خراسانی از منبری های خوب بود که آن وقت ها (چهل سال پیش) به کربلا و عتبات می آمدند و منبر می رفتند و من هم گاهی از منبرهای ایشان بهره می بردم. شبی در مدرسه صمیمیه منبر رفتند و فرمودند از این که در زمان غیبت هستید، خیلی تأسف نخورید، گر چه نعمت بسیار بزرگی را از دست داده اید.

در این زمان برای حل مشکلات دینی خود نمی توانید به امام معصوم مراجعه کنید و باید از مراجع تقلید بپرسید.

آنها نیز خواهند گفت: ما نمی دانیم احکامی که استنباط می کنیم مطابق واقع است یا نه، و فقط وظیفه خود را انجام می دهیم. اما اگر در زمان معصوم بودید و در ادای واجبات کوتاهی می کردید، کار بسیار مشکل تر می شد.

کسانی که در زمان معصوم بودند اما استفاده نکردند وضعشان بسیار بدتر است از کسی که در زمان غیبت زندگی کرده و گناهی مرتکب شده است.

معرفت خدا و نبی و امام علیه السلام

شناخت خدا و نبی و امام از جمله لوازم پیروی از خدا است و باید آن را هرچند با دعا و زیارت هم که شده به دست آورد. در مجموعه های حدیثی آمده است که لوازم طاعت خداوند سه چیز است: معرفت خدا، معرفت نبی و امام، و نیز «إصابة السنّة». منظور از معرفت و عرفان، عرفانی است که در روایات وارد شده است، نه عرفان اصطلاحی.

عرفان اصطلاحی فنی است همانند فن هواپیما سازی، با این تفاوت که فن هواپیما سازی کسی را از راه مستقیم دور نکرده و نمی کند و نوعی خدمت به مردم است. خدمت به مردم هیچ وقت انسان را از خداوند دور نمی سازد.

اما عرفان اصطلاحی چون از اساس چیزی جدا از اهل بیت علیهم السلام بوده بسیاری از مردم را گمراه ساخته است. عرفانی که در روایات آمده است، همان معرفت و تصحیح اعتقادات خود و دیگران است. اعتقاد درست و عمل از مهم ترین عبادت هاست.

دعاهایی که در ماه های رجب، شعبان و رمضان وارد شده انسان را آماده عمل به فرائض و طاعت می نماید: «خاب الوافدون علی غیرک و خسر المتعرضون إلاّ لك^(۲۰۰)؛ کسی که بر غیر تو درآید ناکام، و آن که به غیر تو رو کند زیان کار است».

این مطالب، انسان را آماده می سازد تا اعتقادات خود را تصحیح کند. برای تصحیح اعتقاد کمک لازم است و این دعاها انسان را یاری می کنند تا اعتقادات خود را بازسازی کند.

انسان نباید واجبات و فرائض را فدای مستحبات و نوافل کند. حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید: «لا قربة بالنوافل إذا أضرت بالفرائض^(۲۰۱)؛ اگر مستحبات به واجبات زیان رساند، باعث تقرب به خدا نمی شود». در روایت دیگری آمده است: «إذا

أَضْرَتِ النَوَافِلَ بِالْفَرَائِضِ فَارْفُضُوهَا (۲۰۲)؛ اگر مستحبات به واجبات زیان رساند، مستحبات را رها کنید».

قسمت اعظم اعتقادات، روایات، واجبات و محرمات از طریق شیخ صدوق، شیخ طوسی، و شیخ کلینی به دست ما رسیده است.

اگر شیخ طوسی میلیون ها سال نماز شب می خواند، این اندازه که با نوشتن کتاب اجر و ثواب برده، ثواب نمی برد. نمی خواهم ثواب نماز شب را کم بشمارم. در فضیلت نماز شب همین بس که خدای متعال در قرآن می فرماید: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾ (۲۰۳)؛ هیچ کس نمی داند چه پاداش های مهمی که روشنی بخش دیدگان است برای آنان اندوخته شده است».

خود همین نماز شب عمده احکام آن از طریق این سه بزرگوار به دست ما رسیده است.

نابودی اعمال

در روایات آمده است: روز قیامت بسیاری از اعمالی که انسان در دنیا انجام داده، در نامه اعمال خویش مشاهده نمی‌کند؛ مثلاً می‌بیند خمسی که پرداخته یا نماز و روزه ای که به جا آورده در نامه اعمالش ثبت نشده، و این مطلب را زمانی درمی‌یابد که بیشترین احتیاج را به این اعمال دارد.

تصور کنید شخصی تصمیم بگیرد در مسافرت فقط پول با خود ببرد؛ چرا که غذا و دیگر لوازم سفر را می‌شود با پول تهیه کرد، اما وقتی به مقصد می‌رسد متوجه می‌شود پول هایش را نیاورده یا گم کرده است؛ از سوی دیگر نه کسی را می‌شناسد و نه جایی را بلد است. چنین مسافری چه حالی پیدا می‌کند؟

چه خوب است انسان کمی به عقب برگردد و اعمال و واجبات خود را از نو یاد بگیرد. اگر مقلد است رساله عملیه را ببیند و اگر مجتهد است ادله را باز بینی نماید. مرحوم شیخ عبدالرحیم قمی می‌فرمودند: نکند علم عالم، علم سینه به سینه (یعنی بدون پژوهش و بازبینی ادله) باشد.

اگر دقت و تأمل به خرج دهیم چه بسا معلوم شود که اشتباهات زیادی در آموخته هایمان وجود دارد. بارها در قرآن کریم آمده است: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ﴾^(۲۰۴)؛ آیا اندیشه نمی‌کنند؟»

برای مثال بسیاری از ما گمان می‌کنیم که در برابر خطاهای خانواده و بستگانمان وظیفه ای جز امر به معروف، آن هم به صورت زبانی، نداریم؛ حال آن که خدای متعال می‌فرماید: ﴿قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾^(۲۰۵)؛ خودتان و کسانتان را از آتشی که سوخت آن مردم و سنگهاست حفظ کنید.»

در جاهای گوناگون قرآن آمده است که باید امر به معروف کرد، اما آیا صرف امر به معروف و نهی از منکر کافی است. قرآن درباره کسانی که تحت تکفل انسان هستند، نگفته امر به معروف و نهی از منکر کنید، بلکه فرموده: «قوا»؛ کاری کنید که اینها خوب شوند.

قسمتی از این هدف با امر به معروف و نهی از منکر به دست می آید، اما قسمت دیگر با عمل کردن تأمین می شود. باید خود انسان عمل کند و با عمل الگوی کوچک ترها باشد. اگر خود انسان دروغ نگوید اهل خانه نیز راستگویی را از او یاد می گیرند.

شکی نیست که خداوند در حدّ قدرت انسان از او توقع دارد تا خود را از آتش جهنم دور سازد، اما از آن طرف قدرت کوشش کردن را نیز به انسان عطا کرده است.

مؤمن باید پشت کار را از کاسب ها یاد بگیرد. اگر صبح، اول وقت از یک کاسب بپرسند: آیا می دانی که امروز ضرر می کنی یا سود می بری؟ می گوید: نه نمی دانم. ممکن است ضرر کنم. اگر بپرسند: حال که احتمال ضرر هست چرا به دنبال کسب می روی؟ می گوید: چاره ای جز این نیست، یک روز ضرر می کنم و روز دیگر سود می کنم. بارها کسانی به خود من مراجعه کرده و گفته اند: کاسب هستیم و مثلاً هشت سالی سود نبرده بودیم، اما امسال سود خوبی کرده ایم و می خواهیم خمس بدهیم.

ممکن است شخصی با یک بار گفتن و ده بار گفتن اثری در فرزند خود نبیند، اما باید به امید این که روزی این گفتن ها به عمل تبدیل شود هم چنان ادامه دهد.

در کتاب های حوزه تعبیر معروفی هست مبنی بر این که «ما من عام إلا وقد خص؛ هیچ عامی نیست مگر آن که استثنایی داشته باشد».

در کتاب معالم^(۲۰۶) آمده است که خود این عام نیز تخصیص خورده است؛ چرا که عام هایی وجود دارد که تخصیص نخورده اند؛ مثل: ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^(۲۰۷)؛ «و خدا بر همه چیز تواناست».

این عامی است که تخصیص نخورده و قدرت الهی مافوق همه چیز است. خداوند بر همه موجودات قدرت دارد و چیزی نیست که از دایره قدرت او بیرون باشد. در این فقره از رساله حضرت می فرمایند: هیچ کس راهی به جز عبادت و طاعت ندارد، و بعد در ادامه برای تأکید بیشتر، موجودات والا مرتبه ای همچون نبی و ولی را نیز مشمول این حکم عام دانسته اند. این فرمایش امام نیز از آن دسته عموماتی است که تخصیص نخورده است.

کوشش و مقام طاعت

برای طاعت، جستوجو و کوشش لازم است.

آن که مجتهد نیست باید رساله عملیه را بخواند. البته، تمام مسائل مورد نیاز در رساله های عملیه نیامده است. هزاران مسئله مورد ابتلا وجود دارد که در رساله های عملیه نیست باید این قبیل مسائل را پرسید و یاد گرفت؛ زیرا این مسائل به خودی خود برای انسان کشف نمی شوند.

اگر شخص در یادگیری مسائل مقصر باشد زیان و کیفر اخروی را به جان خریده و اگر قاصر باشد دچار حسرت و پشیمانی خواهد شد.

کسی که می خواهد به سفر برود یا معامله ای انجام دهد، چون خودش خبره نیست از این و آن می پرسد تا چیزهایی که نمی داند یاد بگیرد.

هدف از این پرسیدن ها آن است که می خواهد متضرر نشود. مسائل شرعی نیز از این قاعده بیرون نیست و برای جلوگیری از ضرر اخروی باید مسائل موردنیاز خود را بیاموزیم.

احتیاط، نشانه ایمان

به امام صادق علیه السلام عرض کردند که فلان شخص انسان بسیار خوب و مؤمنی است و نمازهایش را دو بار در روز می خواند تا مبدا نمازهایش کاستی هایی داشته باشد. حضرت فرمودند: «هل یشکّ فی الزکاة فیُعطيها مرّتين ^(۲۰۸)؛ آیا زکات اموالش را نیز دو مرتبه می دهد؟»

شخصی در کربلا بود که خمس مالش را چند مرتبه می داد. البته، پولدار نبود و خمسش در نهایت پنجاه یا صد فلس می شد. یک بار که خمس می داد، شک می کرد که آیا فلان چیز را حساب کرده است یا نه، و دوباره خمس اموال خود را حساب می کرد.

دعای «یا مَنْ ارجوه»

معروف است که در ماه رجب دعای «یا مَنْ ارجوه لکلّ خیر» بعد از هر نماز خوانده شود. در روایت آمده است این دعا را در صبح و شام و بعد از نمازها بخوانید (۲۰۹).

خوب است انسان در شبانه روز یک بار این دعا را با تأمل بخواند و بیندیشد که این «من» که در دعا آمده کیست؟ آیا به راستی امید ما به خداست یا به استاد و پول و اهل و عیال و دیگران؟

اگر امیدمان به دیگران است، باید خود را اصلاح کنیم و امید به خدا را جایگزین امید به دیگران نماییم. تأمل در این دعا مقدمه وجود تزکیه، و تزکیه واجب عینی است، هر چند که خواندن این دعا در حال عادی مستحب است.

نیرنگ های شیطان

قرآن یک کلمه گفته است که کاری کنید که جهنم نروید، اما به جا آوردن این کار، مستلزم انجام دادن هزاران کار دیگر است.

اطراف انسان پر از تله های شیطانی است؛ قلاب های آهنی و زنجیرهای محکمی که شیطان برگردن آدمی می اندازد و او را به طرف جهنم هدایت می کند. در اطراف هر یک از انسان ها شیاطین بسیاری وجود دارد.

در روایت آمده است که در قلب انسان ۲۵ شیطان، و در کنار آنها نیز ۲۵ فرشته وجود دارد. این شیاطین بسیار سریع تر از انسان عمل می کنند. خدای حکیم به انسان نیروی بیشتری عطا فرموده تا توان مقابله با آنها را داشته باشد.

آنها خواب و خوراک ندارند و بابت این کارها وقتی صرف نمی کنند، اما انسان ها گرفتاری های متعددی دارند. شیاطین در کار خود تخصص دارند ولی انسان در مبارزه با شیطان و شناخت نیرنگ ها محتاج آموزش و یادآوری است.

انسان ها چه بسا در طی روز با صدها نفر سر و کار داشته باشند، اما شیاطین فقط با یک نفر کار دارند. خلاصی از دست شیطان با این اوصاف کار بسیار مشکل و طاقت فرسایی است.

در قرآن کریم بارها و بارها آمده است: ﴿أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾^(۲۱۰)؛ بیشتر آنان نمی اندیشند»، ﴿أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾^(۲۱۱)؛ بیشتر آنان نمی دانند».

شیطان وسواس الخناس است، گاهی مطلبی را در دل انسان می اندازد تا برای او شک و شبهه ایجاد کند.

من با چشم خودم کسی را دیدم که لب حوض نشسته بود و بیش از هفتاد بار دستش را داخل آب می برد و بیرون می آورد.

بنده خدا می خواست دست خود را بشوید، ولی دچار وسواس بود. این شخص فکر می کرد چنین کاری دقت در اعمال است، اما در واقع شیطان او را هدایت می کند و این همان زنجیر جهنمی است که برگردن انسان ها می اندازد.

قرآن کریم درباره چنین افرادی که می پندارند عبادت می کنند اما در واقع شیطان بر آنها سوار شده است، می فرماید: ﴿وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾^(۲۱۲)؛ و خود می پندارند که کار خوب انجام می دهند». همچنین آنان را ﴿الْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا﴾^(۲۱۳)؛ زیانکارترین مردم» خوانده است. افعال التفضیل یا با «من» یا با «عن» و یا با الف و لام می آید و اگر با الف و لام بیاید عمومیت و شمول بیشتری دارد. در این آیه «اخرین» با الف و لام آمده است.

«اخرین» در بین همین انسان ها و امثال من و شما هستند. کسی بودند که بیست و سه سال پای منبر رسول خدا ﷺ نشستند و بیست و سه سال پشت سر آن حضرت نماز خواندند، اما سرانجام از خاسرین شدند. شمر در جنگ صفین و جنگ جمل زیر پرچم امیرمؤمنان علیه السلام می جنگید، اما عاقبتش چه شد؟

غفلت و عبرت

در میان اخسرين نیز مراتب فرق می کند و چه بسا برخی وضع بدتری نسبت به دیگران داشته باشند. ما اهل علم نیز بسته به میزان غفلت‌مان دچار خسرانیم و باید به چشم عبرت به پیرامون خود بنگریم.

انسان های عادی اگر مرده ای ببینند تا چند روز وضعیتشان متحول می شود، اما مرده شور عادت کرده و برایش عادی است. البته، به مرده شورها اهانت نشود، چراکه کارواجبی انجام می دهند و به تکلیف عمل می کنند. انسان ها نیز عادت کرده اند موعظه بگویند و موعظه بشنوند، اما این گفتن ها و شنیدن ها هیچ تأثیری ندارد.

مانند مرده شوری که دیدن مرده تأثیری به حالش ندارد. اساس تزکیه همین دعاها و زیارت هاست، نباید انسان فقط بخواند و رد شود، بلکه باید در آنها تأمل کند.

در یکی از زیارت های سید الشهداء علیه السلام آمده است: «واجعل سریرتی خیراً من علانیتی»^(۲۱۴)؛ خدایا، نهان مرا بهتر از آشکارم قرار ده (که اگر کسی در ظاهر یک خوبی از من سراغ دارد باطن من بهتر از آن باشد).

به راستی که چه گوهرهایی در این زیارت ها آمده است، و چه خوب است انسان در طول عمر حتی یک بار هم که شده تمام این دعاها را بخواند؛ چرا که هر گلی بویی دارد.

تسلیم در دین

«واعلموا انّ الاسلام هو التسليم والتسليم هو الاسلام، فَمَنْ سَلَّمَ فَقَدْ اسْلَمَ، وَمَنْ لَمْ يَسَلِّمْ فَلَا إِسْلَامَ لَهُ»^(۲۱۵)؛ و بدانید که اسلام یعنی تسلیم و تسلیم یعنی اسلام. پس کسی که تسلیم شد مسلمان است و آن که تسلیم نشد مسلمان نیست.

از نظر ادبی ظاهر کردن ضمیر فصل دلالت بر حصر دارد. اگر گفتند: «زیدٌ هو الشاعر»، «هو» که ضمیر فصل است حصر را می‌رساند^(۲۱۶). در این قسمت از رساله امام علیه السلام فرموده اند: «الاسلام هو التسليم». اگر می‌فرمودند: «ان الاسلام التسليم» معنا مشخص بود؛ چرا که اسم و خبر آن در واقع مبتدا و خبرند.

اما با آوردن هو بین این دو، اسلام منحصر در تسلیم شده است؛ یعنی عمل به احکام و تعالیم اسلام بدون داشتن تسلیم فایده‌ای ندارد، و چنین اسلامی، اسلام درست و کامل نیست. در ادامه می‌فرمایند: «و التسليم هو الاسلام». این تکرار برای تأکید بیشتر است. «فمن سَلَّمَ فَقَدْ اسْلَمَ» این قسمت تأکید پس از تأکید است.

هر کس تسلیم احکام تکوینی و تشریحی خدا بود مسلمان است. «و من لم یسَلِّمْ فَلَا إِسْلَامَ لَهُ»، آن که تسلیم نشد مسلمان نیست.

اسلام منحصر در یک عمل نیست، بلکه اجزا و شرایط و موانع بسیاری دارد که همه آنها با همدیگر مجموعه اسلام را می‌سازند. نماز در اسلام رکن است، اما همه چیز نیست. همین‌طور روزه و حج رکنند، اما همه اسلام نیستند.

شاید بتوان مجموعه اسلام را به هواپیما تشبیه کرد. هواپیما برای پرواز نیاز به شرایط و اجزای خاصی دارد و با نبود هر یک از این اجزا و شرایط، قدرت پرواز نخواهد داشت و اگر با آن وضعیت به پرواز در آید، سرنشینان آن از بین می‌روند.

کسانی که روز عاشورا فرزند رسول خدا ﷺ را به شهادت رسانیدند، اهل نماز و روزه و حج بودند، و آنها که در جنگ جمل، صفین و نهروان بر علی بن ابی طالب علیه السلام شوریدند، چه بسا بیش از دیگران به نماز و روزه می پرداختند.

عیاشی ذیل آیه شریفه: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^(۲۱۷)؛ «چنین نیست، به پروردگارت قسم که ایمان نمی آورند مگر آن که تو را در اختلافات خود داور کنند، سپس از حکمی که کرده ای در دل هایشان احساس ناراحتی نکنند و کاملاً سرتسلیم فرود آورند». روایتی را از ابی ایوب خزاز نقل کرده است که چنین است:

«لو أنّ قوماً عبدوا الله وحده لا شريك له وأقاموا الصلاة وآتوا الزكاة وحجّوا البيت و صاموا شهر رمضان، ثم قالوا لشي صنعهُ الله أو صنعهُ رسول الله ﷺ ألاّ صنع خلاف الذي صنع أو وجدوا ذلك في قلوبهم لكانوا بذلك مشركين»^(۲۱۸)؛ اگر قومی خدا را به یکتایی پرستش کنند و نماز به پا دارند و زکات بپردازند و حج به جا آرند و ماه رمضان را روزه بگیرند ولی نسبت به یکی از کارهایی که خدا و یا رسول خدا ﷺ انجام داده اند اعتراض کنند و بگویند: چرا چنین کرده؟ یا در دلشان چنین چیزی باشد به سبب این اعتراض مشرکند».

مشرک فقط به ملحد گفته نمی شود که احکام فقهی ویژه ای دارد و جزو نجاسات شمرده می شود، بلکه کفر و الحاد فقط یک مرتبه از شرک است و کسی که به یگانگی خدا اعتقاد دارد، اما در عمل خدایان دیگری به نام نفس، پول، زن، فرزند و خانه را می پرستد و ستایش می کند، نیز در مرتبه ای از شرک قرار گرفته است.

شخصی نزد من آمده بود و می گفت: خانه ای از فلان کس خریده ام، اما بعد معلوم شد که این خانه غصبی است و فروشنده نیز فرار کرده. به او گفتم: می دانی که این فروشنده غاصب بوده؟ گفت: می دانم.

گفتم: پس باید خانه را به صاحب اصلی برگردانی. مرتب می گفت: پس بولی که داده ام

چه می شود؟

دین فروشی سمره بن جندب

همان طور که گفته شد، تسلیم مراتبی دارد و از هرکس به فراخور حال و موقعیتش انتظار می رود. در بین عوام اصطلاح جالبی وجود دارد که می گویند: فلانی دین فروشی کرد. این اصطلاح حقیقت دارد و بسیاری از مردم دین خود را می فروشند. قیمتی که مردم با آن دین خود را می فروشند، به تناسب حال فروشندگان، مختلف است. سمره بن جندب دین خود را به چهار صد هزار درهم یا دینار فروخت. اگر درهم باشد معادل ۱۵۰ کیلوگرم طلا، و اگر دینار باشد معادل یک تن و نیم طلای ناب است. این همه پول را فقط در مقابل یک دروغ گرفت، که به پیامبر نسبت داد. معاویه این پول را به او داد و او نیز با آن، خانه و باغ و زمین خرید. اما آیا واقعا ارزش آن را داشت که دین خود را بفروشد؟ با آن پول ها زندگی خوبی کرد، اما هرچه بود پول ها تمام شد و سمره نیز مرد. از اولین روز مردن او تا به امروز که چندین قرن گذشته گرفتار بوده، و تا قیامت گرفتار خواهد بود.

دشواری تسلیم

تسلیم کار ساده ای نیست، اما چاره ای جز آن نیست. کسی که می خواهد در آن دنیا هم نشین انبیا و اولیا گردد راهی به جز تسلیم ندارد.

در روایت آمده است که امام رضا علیه السلام کسی را نصیحت می کردند. آن شخص در جواب گفت: من دوست پدر شما موسی بن جعفرم و پدر شما مرا رها نمی کند. امام در پاسخ او گفتند: تو خیال می کنی با این اعمال روز قیامت هم نشین موسی بن جعفر می شوی که آن همه تقوا و ورع و قرب به خدا دارد؟

اگر چنین باشد که به موسی بن جعفر ظلم شده است. تصور کنید شخص محترمی خانه بسیار تمیز و با شکوهی دارد و در این خانه با نهایت نظافت و آراستگی زندگی می کند. شخص دیگری که سر تا پا آلودگی است به این آقا اظهار علاقه می کند، آیا کسی حاضر می شود این ژولیده را نزد آن شخص پاکیزه ببرد؟

اگر بخواهد نزد او برود باید خودش را تمیز کند و لباس مناسب بر تن نماید.

انسان باید در مقابل تکوین و تشریح تسلیم باشد. آن که پول ندارد گرفتار تسلیم در مقابل خمس و زکات نیست، اما کسی که پول دارد باید در مقابل حکم پرداخت خمس و زکات تسلیم باشد، و هر قدر پول بیشتری داشته باشد تسلیم مشکل تر است.

به ثروتمندی گفته بودند: خمس اموالت را پرداخت کن، گفته بود: می فهمی چه می گویی؟ من اگر بخواهم خمس بدهم می دانی چقدر باید پول بدهم؟ پول زیاد این گونه است و تسلیم شدن به هنگام ثروت کار مشکلی است. تسلیم عالم و مرجع دینی نیز آن است که حلال را حرام، و حرام را حلال جلوه ندهد و حاضر نباشد حتی در مقابل تمام ثروت های دنیا چنین کند.

سرگذشت علی بطائنی

علی بن حمزه بطائنی عالم دین و اهل فتوا و وکیل امام صادق و امام کاظم علیهما السلام بود. در ایام زندانی شدن امام کاظم علیه السلام، سی جاریه ^(۲۱۹)، چند هزار درهم و دینار و هم چنین مقداری گوسفند و شتر در نزد او جمع شد.

پس از شهادت امام کاظم علیه السلام دلش نیامد این اموال را تسلیم حضرت رضا علیه السلام کند. در نتیجه امامت امام رضا علیه السلام را رد کرد و برای خود مذهبی به نام واقفیه درست کرد و با این کار او هزاران نفر منحرف شدند. امام رضا علیه السلام از واقفیه با عبارت «کلاب ممطوره» ^(۲۲۰) یاد کرده، یعنی سگی که زیر باران خیس شده است.

باران همه چیز را پاک می کند، اما سگ را نجس تر می کند. کسی که از کنار یک سگ خیس عبور کند با عجله می گذرد تا مبادا سگ خود را تکان دهد و او را نجس کند. نجاست مادامی که خشک است اگر به بدن یا لباس برسد نجس نمی کند، اما تا رطوبت به آن برسد نجاستش سرایت می کند.

ابن ابی العزاقر شخصی بود که مدت بسیاری تسلیم حق تعالی بود، اما در یک جا دچار لغزش شد و حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) او را لعنت کرد. درباره یکی از همین بدعت گذاران آمده است: «احذروا الصوفی المتصنّع» ^(۲۲۱)؛ برحذر باشید از صوفیان بدعت گذار».

اسلام در عین سختی بسیار آسان است. مشکل آن جاست که بعضی مواقع باید از منافع دست شست و تسلیم گردید.

قرآن نمی گوید که فقط تسلیم باش، بلکه می گوید علاوه بر آن که تسلیم شدی، شکایت هم نکن و راضی باش.

نباید بگویی اسلام دستم را بسته و الا فلان کس را چنین و چنان می کردم.

امام صادق علیه السلام سه مرتبه قسم یاد می کنند که اگر کسی عمل داشته باشد، اما در نفس خود دچار حرج گردد مشرک است. البته شرک مراتب گوناگونی دارد.

زاهد و ترس از گناه

پیرمردی روزی با خود اندیشید که من شصت سال است زندگی می‌کنم. این شصت سال حدود بیست هزار روز می‌شود. اگر در هر روز فقط یک گناه مرتکب شده باشم می‌شود بیست هزار گناه.

بابت کدام یک از خدا عذر بخواهم و کدام یک را می‌توانم جواب دهم. در این افکار غوطه‌ور بود که ناگهان از شدت ناراحتی سخته‌کرد و جان به جان آفرین تسلیم نمود. در دنیا خیلی‌ها سخته‌می‌کنند: فلانی در فلان شهر به دنبال پایین و بالا رفتن قیمت‌ها سخته‌می‌کند و می‌میرد، دیگری به سبب اختلاف خانوادگی یا تقسیم ارث سخته‌می‌کند.

همام نیز پس از شنیدن صفات متقین از زبان امیرمؤمنان علیه السلام تاب‌نیامورد و جان مشتاقش از کالبد تن‌خاکی بیرون رفت: «فَصَعِقَ هَمَّامٌ صَعَقَةً كَانَتْ نَفْسُهُ فِيهَا»^(۲۲۲)؛ همام فریادی کشید و جان داد.»

یکی از دوستان خبر مرگ شخصی را برایم آورد. از او پرسیدم: چه مرضی علت مرگ او شد؟ گفت: هیچ، فقط این آقا در زمان حیات پدرش مقداری پول خرج خانه مسکونی او کرده بود. پس از فوت پدر، به وراثت دیگر گفت: علاوه بر سهم الارث باید آن پول هم در سهم من لحاظ شود و سهم بیشتری از دیگران نصیبم شود. این را که گفت بین آنها مشاجره شد و چند لحظه بعد در حالی که روی صندلی نشسته بود ناله‌ای کرد و مرد.

احسان به نفس

«وَمَنْ سَرَّهُ أَنْ يُبْلَغَ إِلَى نَفْسِهِ فِي الْإِحْسَانِ فَلْيُطِيعِ اللَّهَ فَإِنَّهُ مِنْ أَطَاعِ اللَّهِ فَقَدْ أَبْلَغَ إِلَى نَفْسِهِ فِي الْإِحْسَانِ، وَإِيَّاكُمْ وَمَعَاصِيَ اللَّهِ أَنْ تَرْكَبُوهَا فَإِنَّهُ مِنْ إِنْتَهَكِ مَعَاصِيَ اللَّهِ فَرَكِبَهَا فَقَدْ أَبْلَغَ فِي الْإِسَاءَةِ إِلَى نَفْسِهِ وَلَيْسَ بَيْنَ الْإِحْسَانِ وَالْإِسَاءَةِ مَنْزِلَةٌ، فَلَأَهْلِ الْإِحْسَانِ عِنْدَ رَبِّهِمُ الْجَنَّةُ وَالْأَهْلِ الْإِسَاءَةِ عِنْدَ رَبِّهِمُ النَّارُ»^(۲۲۳)؛ هرکه خوش دارد در نیکی به خویشتن به حدنهایی رسد، باید خدا را فرمانبرداری کند؛ زیرا هرکه فرمان خدا بُرد در نیکی به خود به حدنهایی رسید. مبادا خدا را نافرمانی کنید؛ زیرا هرکه پرده نافرمانی خدا بدرد و مرتکب معصیت شود، نهایت بدی را در حق خود کرده و میان نیکی و بدی جایگاه سومی نیست برای نیکوکاران نزد خدا بهشت، و برای بدکاران دوزخ مقرر شده است.

مراتب احسان به نفس متفاوت است. تحصیل، به دست آوردن پول برای داشتن زندگی مرفه، خوش رفتاری با مردم و احترام گذاشتن به آنها، به اندازه خوردن برای جلوگیری از سوء هاضمه و بیماری، رعایت بهداشت دهان و دندان و بسیاری دیگر از کارهای انسان ها در طول زندگی احسان به نفس، و هدف از انجام دادن آنها به دست آوردن آسایش است. ولی امام صادق علیه السلام در این قسمت از فرمایش خویش، طاعت خداوند را بالاترین و بلیغ ترین احسان به نفس دانسته و در مقابل، گناه کردن و نافرمانی خدای متعال را شدیدترین ظلم به نفس شمرده است. «یبلغ» فعل متعدی است مفعول آن مقدر است؛ یعنی «یبلغ درجة عالیة». از سوی دیگر حذف متعلق افاده عموم می کند.

در این جا نیز مفعول ذکر نشده و معنای کلام چنین است: هر کسی که تمام درجات احسان به نفس و بالاترین آنها را می خواهد طاعت خدا را به جا آورد. «الی نفسه» متعلق به احسان، و از این رو تقدیر کلام به این صورت است: «أَنْ يُبْلَغَ فِي الْإِحْسَانِ إِلَى نَفْسِهِ».

جمله «فقد أبلغ إلى نفسه في الإحسان» در کلام امام دوبار تکرار شده و دارای بار بلاغی است؛ چرا که مطلب مهم است و تکرار تأکید را می رساند.

حضرت می فرماید طاعت خدا بهترین راه راحتی نفس است. یک عمر رنج و فقر، هر چند بسیار دشوار باشد، در مقابل به دست آوردن نعمت جاوید آخرت مسئله ای نیست. همان طور که اشاره شد احسان به نفس در دنیا با پول و سلامتی و فرزند و عشیره و امثال اینها میسر می شود و اگر کسی بخواهد در چار چوب دنیا با عزت و سربلندی و احترام زندگی کند، به ناچار باید از این امتیازها برخوردار باشد.

اما همه این امتیازها تا وقتی وجود دارند که انسان زنده است، و همین که روح از بدن جدا شد همه چیز تمام می شود. ولی اگر انسان بخواهد علاوه بر دنیا، در آخرت نیز آسوده باشد، تنها راه طاعت خداوند است.

البته، کمی تأمل و تفکر لازم است تا انسان به این نتیجه برسد. غفلت انسان را گمراه می کند و برای رسیدن به این ذهنیت موانع بسیاری در دنیا وجود دارد، ولی انسان عاقل در هر صورت به این نتیجه خواهد رسید و پس از این نتیجه گیری سعی می کند وسائل آرامش و آسایش خود را در آخرت - که نعمت ها و عذاب های آن با دنیا مقایسه شدنی نیست - فراهم سازد.

درک وسعت آخرت و نعمت های آن از عهده انسان خارج است و آگاهیهای ما از آخرت، منحصر به همین روایات مأثوره است، اما این که آخرت چیست، نمی دانیم. در روایت آمده است: «**وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ**^(۲۲۴)؛ و هرگز به فکر بشری خطور نکرده است». انسان تا با آخرت مواجه نشود آن را درک نمی کند؛ درست مانند کسی که با یک مریض بد حال مواجه می شود، و آن وقت است که می فهمد واقعا خداوند چه نعمت بزرگی به نام سلامتی به او داده است.

نعمت های الهی به شمار نمی آید و نمی توان همه را به ذهن آورد. گاهی اوقات به نعمت هایی برخورد می کنیم که تا آن لحظه نمی دانستیم چنین نعمتی هم داریم.

مدتی پیش به عیادت مریضی رفتم و حال او را جويا شدم. گفتم: «به مرضی مبتلا شده ام که تا آخر عمر باید تشنه باشم؛ زیرا بدن من قدرت دفع کردن آب را ندارد و اگر آب بخورم دفع نمی شود و باید با داروهای مختلف آب را از بدنم خارج کنم. از این رو همیشه زبانم به کام چسبیده و دهانم خشکیده است!».

چه بسا، هیچ وقت به ذهن خطور نکند که امکان خوردن آب یک نعمت است. نهایت چیزی که برای ما اتفاق می افتد این است که در یک روز تابستان اگر روزه باشیم تا شب تشنگی را تحمل می کنیم و شب به هنگام افطار دو برابر هر روز آب می خوریم.

کسب علم به نوعی کسب مجهولات نیز هست، چرا که انسان متوجه می شود چه چیزهایی نمی دانسته و چه چیزهایی نمی داند. وقتی حال ما نسبت به فهم و درک نعمت های دنیایی این گونه باشد و بسیاری از آنها را درک نکنیم، تکلیف نعمت های اُخروی معلوم است.

حقایق معقول

آخرت و نعمت های آن محسوس نیستند، بلکه معقولند. مرده شور هیچ وقت از دیدن مرده عبرت نمی گیرد، چرا که برایش عادی می شود، مگر این که با تلقین، خود را از عادت و غفلت نگه دارد.

در روایت آمده است: اگر مرده شورها حرفهای مرده ها را می شنیدند، وحشت آنها را برمی داشت و هیچ کس حاضر نمی شد مرده ها را بشورد. امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «لَوْ عَايَنْتُمْ مَا قَدْ عَايَنَ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ لَجَزَعْتُمْ وَوَهَلْتُمْ»^(۲۲۵)؛ اگر آنچه مردگان شما پس از مرگ دیده اند می دیدید، بی تاب می کردید و هراس بر شما چیره می شد.

لذا در احوال مرحوم سیدجمال الدین گلپایگانی^(۲۲۶) نقل کرده اند که شب ها تا به صبح در قبرستان تخت فولاد اصفهان عبادت می کرد. او انسانی وارسته و از اوتاد بود که در عالم مکاشفه چیزهایی می دیده.

آخرت و حسرت

انسان با ورود به آخرت متوجه می شود که چه بلایی به سرش آمده و حسرتی دائم گریبانش را می گیرد؛ چرا که می بیند میلیاردها سال باید در آن جا بماند، ولی هیچ کاری برای خودش انجام نداده و هیچ توشه ای برای خودش نیندوخته است.

ولی فهم این مطلب در این دنیا مشکل است. اگر چک های امضا شده رنگارنگ را که میلیاردها تومان روی آن نوشته شده به یک بچه نشان دهند فقط ممکن است از نقش رنگارنگ آنها خوشش بیاید ولی ارزش آنها را درک نمی کند.

اگر بچه ای گوهر قیمتی و با ارزشی گم کند قاصر است، چرا که جاهل بوده و ارزش آن را نمی دانسته، ولی پس از آن که بزرگ شد اگر به او بگویند در کودکی گوهر با ارزشی که قیمت آن میلیون ها تومان بود، گم کرده است، تا آخر عمر حسرت می خورد و می گوید: ای کاش دستم می شکست و آن گوهر را بر نمی داشتم! به او می گویند تو که تقصیری نداشتی بچه بودی و نمی فهمیدی. می گوید: می دانم که تقصیری نداشته ام.

اگر مقصر بودم خودم را می کشتم. زیرا امروز دیگر بزرگ شده و می داند برای به دست آوردن مقدار کمی پول چقدر باید زحمت و مرارت بکشد. با خود می گوید اگر آن گوهر را داشتم، با پول آن می توانستم زندگی خود را زیر و رو کنم.

انسان ها نیز پس از مرگ از خواب غفلت بیدار می شوند: «الناس نیام فإذا ماتوا إنتبهوا»^(۲۳۷)؛ مردم در خواب به سر می برند، وقتی مردند بیدار می شوند».

در آن روز دیگر فرصت هیچ کاری را ندارند و عذابی سخت و دردناک یا نعمت هایی بی شمار و جاوید نصیبشان خواهد شد.

در روایت آمده است که خدای متعال درک اهل بهشت را از آنها سلب می کند، تا کسانی که در مراتب پایین تر قرار دارند مراتب بالاتر را درک نکنند و دچار حسرت و پشیمانی

نگردند و در بهشت رنج و عذابی نباشد. بنابراین، بهشتیان هیچ گاه آرزوی داشتن مقام بالاتر را ندارند. درست مانند آن که شخصی از یک غذای بسیار لذیذ و مقوی بدش می آید و حتی اگر آن را رایگان به او بدهند نمی خورد و هیچ وقت آرزوی داشتن آن را نمی کند.

لذت روح

غذای لذیذ، پول زیاد، آسودگی و چیزهای خوب دیگر لذت بخش اند و لذت نیز به روح اختصاص دارد. هنگام برخورداری از نعمت ها روح است که لذت می برد و طاعت خداوند لذت روح را تأمین می کند.

البته، طاعت خدا نیز به فراخور حال انسان ها متفاوت است. همان طور که احکام تابع موضوعات هستند، مراتب طاعت نیز نسبت به افراد مختلف متفاوت است فرد سالم یک نوع طاعت می کند و مریض طور دیگری. اطاعت ثروتمند به گونه ای است و اطاعت فقیر به گونه دیگر.

قلب، مرکز طاعت و معرفت

بسیاری از اعمال جزء مظاهر ایمان است، مانند نماز، روزه، حج، زکات و... ولی مرکز تمام اینها قلب است. در صلوات شعبانیه می خوانیم «واعمر قلبی بطاعتک»^(۲۲۸)؛ قلب مرا به طاعت خود آباد کن».

اگر هر دو پای انسان قطع شود انسان زنده می ماند، اما اگر قلب کوچک ترین مسئله ای پیدا کند زندگی تمام می شود. حج، خمس، روزه، عبادت است، ولی اصل تمام معارف و طاعات قلب است. ریشه همه عبادت ها قلب است و اعمال دیگر ظاهر امرند.

این قلب است که صبح ها انسان را وادار می کند تا بیدار شود و نماز بخواند. کسی که قلبش طاعت نداشته باشد مانند میوه ای گندیده است که نمی شود از آن استفاده کرد.

همان طور که گفته شد حضرت می فرمایند بالاترین درجه احسان به نفس، طاعت خداوند است، و اگر طاعت در عقل انسان رسوخ نماید، انجام دادن آن آسان می شود. اگر دل چیزی بخواهد انسان به اندازه قدرتش به دنبال آن می رود.

آن که سودای سفر در سر دارد، از شوق سفری که در پیش دارد شب تا به صبح کارهایش را انجام می دهد و اصلاً خستگی را احساس نمی کند.

صبح هم سرزنده و بانشاط بیدار می شود. اما اگر شوق و ذوقی نداشته باشد، هر چند تمام شب را خوابیده باشد صبح دیر از خواب بیدار می شود و حوصله هیچ کاری را ندارد.

غذای آسمانی و ایثار

یکی از علمای مشهد به نام شیخ کاظم قزوینی، در اصفهان درس می خواند. مدتی در اصفهان قحطی شد. پول بود، اما چیزی برای خریدن وجود نداشت. مدتی دنبال این بود که چیزی به دست آورد و با آن شکم خود را سیر کند.

شنید در اطراف شهر شتری را نحر کرده اند. خود را به آن جا رسانید و توانست مقداری از آن گوشت بخرد و با خود بیاورد. با خوشحالی گوشت را زیر عبایش پنهان کرد و به طرف مدرسه به راه افتاد، در حالی که گرسنگی به او فشار می آورد.

در بین راه چشمش به مردی افتاد که کنار خیابان بی حال بر دیواری تکیه کرده و سربچه هایش را که نیمه جانی بیش نداشتند روی زانو گذاشته بود. آن مرد با دیدن شیخ از او کمک خواست و به بچه هایش اشاره کرد که یعنی از گرسنگی دارند جان می دهند.

به آسمان اشاره کرد که یعنی خدا را در نظر داشته باش. شیخ فوراً به مدرسه رفت و مقداری گوشت پخت و نزد آنها بازگشت. دید رنگ و روی بچه ها زرد شده و دیگر رمقی ندارند. گوشت را به آن مرد داد و او هم دهان بچه ها را باز می کرد و لقمه را با فشار وارد دهان آنها می کرد؛ چون خودشان نمی توانستند لقمه در دهان بگذارند.

چند لحظه بعد قدری چشم بچه ها باز شد و به حال آمدند. بقیه گوشت را هم به آنها داد. از این که دید بچه ها جان تازه ای یافته و سر حال شده اند خوشحال شد و خدا را شکر کرد. در حالی که خود نیز از گرسنگی رمقی نداشت به حجره برگشت.

ناگهان پیرمردی که پیش از این هرگز او را ندیده بود و بعداً هم ندید، بچه ای آورد و در مقابل او بر زمین گذاشت و گفت این بچه مال شماست. پرسید: از طرف چه کسی؟

پیرمرد نگاهی به آسمان کرد؛ یعنی از طرف خداست، و رفت. بچه را باز کرد، دید درون آن تعدادی نان روغن زده معطر و گرم هست.

نان ها را برد و با دوستانش خورد. می گفت در طول عمر هیچ وقت چنین غذای خوشمزه ای نخورده بود.

البته معمولاً چنین نیست، و خدا جواب نیکی ها را در این دنیا و بی درنگ نمی دهد؛ چرا که انسان ها باید امتحان شوند. اگر فوراً جواب نیکی انسان به دستش برسد که دیگر نیکی کردن هنر نیست.

احسان و اسائه

«من إنتهك معاصي الله فركبها فقد أبلغ في الإساءة إلى نفسه» همان طور كه طاعت بالاترين درجه احسان به نفس است، ارتكاب معاصي نيز بدترين نوع اسائه به نفس است. «وليس بين الإحسانُ والإساءة منزلة». بين اين دو نيز حد فاصلي وجود ندارد. هرکس يا اهل احسان به نفس است يا اسائه به نفس، و از ميان بهشت و جهنم يکي را برگزيده است. جای سومی برای انسان ها خلق نشده است (۲۲۹).

اجتناب از گناهان

«واعلموا أنَّه ليس يُعنى عنكم من الله أحدٌ من خلقه شيئاً، لا ملكٌ مقرب، ولا نبيٌّ مرسل، ولا مَنْ دُونَ ذلك، فَمَنْ سَرَّه أَنْ تَنْفَعَهُ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ عِنْدَ اللَّهِ فَلْيَطْلُبْ إِلَى اللَّهِ أَنْ يَرْضَى عَنْهُ»^(۲۳۰)؛ بدانید که از هیچ کس برای شما در برابر خدا کاری ساخته نیست، نه ملک مُقَرَّب و نه نبی مُرسل و نه بندگانی که پایین تر از آنها هستند. کسی که می خواهد شفاعت شفاعتگران به او نفعی برساند، باید از خدا بخواهد تا از او راضی باشد.

در این جا و فقره بعدی از نامه امام، کلمه «خلق» تکرار شده و نشان می دهد که منظور امام علیه السلام نه تنها انسان، بلکه تمام مخلوقات الهی است.

بنابر سخن فرزند رسول خدا، طاعت منحصر در اطاعت از خدا و رسول و امامان علیهم السلام است و اینها چیزی به جز رضای خدا نمی خواهند، آنچه خدا می خواهد انجام می دهند و از آنچه خداوند نمی خواهد دوری می جویند، و طاعت نیز جز این چیزی نیست.

برای انجام دادن طاعت ابتدا علم به واجبات و محرمات و سپس عمل به آنها لازم است و رضایت خدا منحصر در طاعت است.

بهترین اعمال در ماه رمضان

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هر سال قبل از ماه مبارک رمضان، به استقبال این ماه می رفتند و برای مردم خطبه می خواندند.

در یکی از این خطبه ها که راوی آن امیر مؤمنان علی عَلِيٌّ است مطالب بسیاری در باب احکام دین، صله رحم و مسائل دیگر آمده است و در آخر حضرت علی عَلِيٌّ از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می پرسند: ^(۲۳۱) «یا رسول الله، ما أفضل الأعمال فی هذا الشهر؛ ای رسول خدا، بهترین اعمال در این ماه چیست؟»

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پاسخ داد: «الورع عن محارم الله ^(۲۳۲)؛ پرهیز از محارم الهی». دوری جستن از حرام بهترین عملی است که می توان در این ماه انجام داد. این جمله با آن که بسیار کوچک است، عمل به آن، دقت بسیار و آمادگی فراوان می طلبد.

ماه رمضان که ماه خودسازی است، فرصت مناسبی برای ایجاد این آمادگی است. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این خطبه می فرمایند: «در این ماه خداوند شیطان را غل و زنجیر می کند. پس از خدا بخواهید که آن زنجیر را باز نکند» و این خواستن با زبان میسر نمی گردد، بلکه عمل نیز می خواهد.

شخصی از عالمی مسئله ای پرسید. آن عالم جواب مختصری داد، ولی سؤال کننده قانع نشد و در حضور همان عالم، مسئله را از عالمی دیگر پرسید.

عالم دوم مسئله را به تفصیل بیان کرد و پاسخ قانع کننده ای داد. عالم اولی گفت: حافظه بسیار خوبی داری که مسئله را به این روشنی شرح دادی. عالم دوم پاسخ داد: چنین جوابی علاوه بر حافظه قوی تلاش بسیار هم می خواهد.

خندیدن در صحن امام رضا علیه السلام

مرحوم شیخ حسنعلی اصفهانی ^(۲۳۳) از علمای وارسته بود. در احوال او می گویند: شخصی در هوای سرد و برفی او را در حال رکوع دید.

پس از چهار ساعت که بازگشت دید شیخ هنوز در حال رکوع است و برف روی کمر او انباشته شده است. ولی با این حال از اطرافیان وی نقل شده است که در لحظات آخر به سختی جان داد. در عالم مکاشفه او را دیده و پرسیده بودند: تو که انسان خوبی بودی، پس چرا آن لحظه آخر را به سختی گذراندی؟

گفته بود: من دو بار در حرم امام رضا علیه السلام با صدای بلند خندیدم. هیچ وقت از بچه نمی پرسند که چرا با پای کتیف وارد مجلس شدی، اما فرد بالغ، حتی اگر گوشه ای از لباسش کتیف باشد بازخواست می شود.

امام حسن مجتبی علیه السلام از دشواری حال احتضار با تعبیر «هَوَلِ الْمُطَّلَعِ» یاد کرده است. ^(۲۳۴) باید باور کنیم که هیچ گونه آمادگی برای رویارویی با آن لحظه نداریم.

پهلوانانی که با زنجیر ماشین را مهار می کنند و با کشیدن زنجیر به طرف خود، مانع حرکت آن می شوند، خدا می داند چقدر تمرین کرده اند تا بتوانند برای چند لحظه این کار را انجام دهند. شیطان از ماشین بسیار قوی تر است و با کسی هم تعارف ندارد و اگر تمرین نباشد، زنجیرش انسان را راهی قعر جهنم می کند.

ملاک اهل دنیا

حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لَأْمَرِهِمْ مَلَكَ»^(۲۳۵)؛ اهل دنیا شیطان را ملاک کار خود قرار دادند». هر کسی در هر حرفه ای برای خود ملاکی دارد.

ملاک یکی پول است، دیگری ملاکش برای زندگی علم و برای آن یکی ریاضت بدن است، ولی ملاک دنیاپرستان، شیطان است. حضرت در ادامه گوشزد می فرمایند که شیطان نیز آنها را اغوا می کند و از آنها به عنوان طعمه استفاده می کند: «واتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَاكًا؛ و شیطان نیز آنان را دام خود ساخت».

برای شکار کبوتر کبوتری را که نخ به پایش بسته شده و سر نخ در دست صیاد است، به پرواز در می آورند تا به وسیله آن، کبوترهای دیگری را صید کنند.

شیطان نیز از دنیا پرستان به عنوان طعمه استفاده می کند و دیگران را از راه آنها فریب می دهد. حضرت سرانجام تلخ چنین کسانی را این گونه تصویر می فرماید: «فَرَّخَ فِي صَدُورِهِمْ وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ»^(۲۳۶)؛ پس در سینه هایشان تخم گذاشت و جوجه برآورد».

تنها افراد بی سواد گرفتار این طعمه ها نیستند، بلکه اهل علم نیز گرفتارند و چه بسا علم برای آنها زیان به همراه داشته باشد.

عالمی کہ علم باعث گمراهی اش شد

ابوخطاب یکی از شاگردان امام صادق علیه السلام بود. وقتی کہ عملش زیاد شد، ادعا کرد کہ جعفر بن محمد صلی اللہ علیہ وسلم، خداست و من نیز پیامبر اویم و با او بہ معراج رفتیم. عدہ ای نیز از وی پیروی کردند. در بحارالانوار نقل شدہ است کہ بہ حضرت صادق علیه السلام گفتند: ابوخطاب در اعمال حج بہ شما لبیک می گوید.

حضرت با شنیدن این سخن بہ گریہ افتادند و فرمودند: «خدایا، من برائت می جویم از آنچه او دربارہ من ادعا می کند. خدایا، من بندہ توام و پدرم نیز بندہ تو است و تمام اعضا و جوارحم سرشار از بندگی تو است».

زید بن نرسی می گوید: امام این جملہ را می فرمود و اشک می ریخت و...، (تا اینکہ) فرمود: «هرگز تلبیہ انبیاء و مرسلین اینگونہ نبودہ است و تلبیہ من نیز اینگونہ نیست، تلبیہ من این است: لبیک اللهم لبیک، لبیک لا شریک لک، (سپس فرمود) ای زید، من اینها را بہ تو گفتم (از آنچه ابوالخطاب می گوید برائت جستیم) لأستقر فی قبری ^(۲۳۷)؛ تا در قبرم آرامش داشته باشم»

این در حالی است کہ گناہ ابوخطاب ربطی بہ ایشان ندارد و امام صادق علیه السلام بہتر از ہمہ قرآن را می شناسد و بہتر از ہر کس این آیہ را خواندہ است: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ ^(۲۳۸)؛ «هیچ کس بار گناہ دیگری را بر دوش نمی گیرد».

بازخواست از عیسی بن مریم

عده ای را عقیده بر آن است که عیسی پسر خداست. در قرآن آمده است که روز قیامت از حضرت عیسی علیه السلام سؤال می شود که: «أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيْ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ»^(۲۳۹)؛ آیا تو به مردم گفتی: من و مادرم را همچون دو خدا به جای خداوند بپرستید؟» حضرت عیسی علیه السلام پاسخ می دهد: «إِنْ كُنْتَ قُلْتَهُ فَقَدْ عَلَّمْتَهُ؛ «خدایا» اگر آن را گفته بودم قطعاً آن را می دانستی».

خدای سبحان در حالی چنین سؤالی از عیسی بن مریم می پرسد که خود می داند حضرت عیسی چنین ادعایی نکرده است، اما می خواهد عیسی این سخن را در مقابل اصحاب خود بر زبان آورد.

امام صادق علیه السلام با این گریه و تضرع نمی خواست در این حد نیز در آن دنیا بازخواست شود. آری، باید عبادت و طاعت را از ائمه علیهم السلام یاد گرفت. هر چند مانند آنها شدن از عهده ما بر نمی آید، اما حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «أَعِينُونِي بَوْرَعٍ»^(۲۴۰)؛ مرا با ورع خود یاری کنید»

و ماه رمضان بهترین فرصت برای تمرین ورع است. اولین مرحله ورع ترک محرمات و ادای واجبات است و مقدمه آن نیز همان طور که گفته شد علم به هر دوی آنهاست. پس انسان باید تمرین کند که از دنیا دل بکند و در حالی که در دنیا زندگی می کند و حتی ثروتمند است، به پول وابسته و دلبسته نباشد. اینها را مانند بچه ای که می خواهد راه رفتن یاد بگیرد باید آن قدر تمرین کنیم تا راه بیفتیم، و از زمین خوردن خسته نشویم.

دنیا محل گذر است و انسان به همراه اعمالش در محضر عدل الهی حاضر می شود، یکی مانند ابو خطاب مورد لعن امامان قرار می گیرد و دیگری مانند فرزندش حسین بن خطاب از جمله ثقات حدیث و اوتاد می شود.

پیروی از فرمانهای خدا

«وَاعْلَمُوا أَنَّ أَحَدًا مِّنْ خَلْقِ اللَّهِ لَمْ يُصِبْ رِضَا اللَّهِ إِلَّا بِطَاعَتِهِ وَطَاعَةِ رَسُولِهِ وَطَاعَةِ وُلَاةِ أَمْرِهِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، وَمَعْصِيَتُهُمْ مِنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ، وَ لَمْ يُنْكَرْ لَهُمْ فَضْلًا عَظِيمًا أَوْ صَغُرًا»^(۲۴۱)؛ و بدانید که هیچ کس به کسب رضای خدا نائل نمی شود، مگر با فرمانبرداری از خدا و فرمانبرداری از پیامبر او و فرمانبرداری از کارگزاران او که از خاندان محمد صلوات الله عليهم می باشند «و بدانید که» نافرمانی آنها نیز نافرمانی خداست و نباید هیچ یک از فضایل آنان را - کوچک باشد یا بزرگ - منکر شود.

«أحداً» نکره در سیاق نفی، و نشان دهنده عموم است، و از جمله عام هایی است که تخصیص نشده و استثنا ندارد. معنای این فقره چنین است: هیچ کس بی پیروی از خدا و رسولش و اولی الامر که از خاندان اویند نمی تواند رضایت خدا را به دست آورد.

اگر این سه ویژگی (یعنی اطاعت از خدا، اطاعت از رسول، و اطاعت از اهل بیت) در کسی جمع شد «اصاب برضالله» رضایت خدا را جلب کرده و اگر یکی از این خصوصیات نباشد رضای حق تعالی نیز حاصل نمی شود.

نمی توان قرآن را بدون رسول قبول کرد. هر کسی بخواهد بر اساس قرآن عمل نماید، به ناچار باید رسول را نیز بپذیرد و پذیرفتن رسول و قرآن نیز بدون ایمان به نایبان رسول بی فایده است. البته، کسب رضای الهی با عفو مقام ربوبی تفاوت دارد.

ممکن است خدا هرچند از کسی راضی نباشد او را ببخشد اما آن که به دنبال کسب رضای خداست، باید این سه ویژگی را در خود زنده نماید.

«مِن» در این عبارت نشویه است، به این معناکه عبارت «مَعْصِيَتُهُمْ مِنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ» یعنی معصیت رسول و اولیای امر، در واقع از معصیت خدا ناشی می شود.

انکار فضایل ائمه علیهم السلام و رضای خدا

یکی از شروط به دست آوردن رضایت خدا این است که: «لم ینکر لهم فضلا عظم أو صغر». بنابراین، برای کسب رضای خدا، علاوه بر پیروی از خدا و رسول و والیان امر او، نباید فضایل آنها را منکر شد.

پس، کسی که از خدا و رسول و والیان امر او پیروی کند، ولی از سوی دیگر بعضی از فضایل آنها را انکار کند نمی تواند به رضای خدا دست یابد، فرقی نمی کند این فضیلت بزرگ یا کوچک باشد.

گناهان یا صغیره اند یا کبیره، اصرار بر صغیره نیز، کبیره محسوب می شود، انکار فضایل ائمه علیهم السلام گناه کبیره است ولو این که فضیلت کوچکی از فضایل آنان را انکار کند. چرا که مسئله، کسب رضای خدا و طاعت است که در گرو کسب آن سه ویژگی می باشد. در واقع رضای خدا محمول و طاعت موضوع است.

خدای متعال می فرماید: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»^(۲۴۲)؛ آنچه رسول خدا به شما داد بگیرید و از آنچه نهی کرده است خودداری کنید».

بر اساس این آیه فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم در حکم آیه قرآن است و «علی مع الحق و الحق مع علی»^(۲۴۳) و «کتاب الله و عترتی أهل بیتی»^(۲۴۴) سخن رسول خداست. بنابراین، این سخن ها نیز مانند آیه قرآن است.

تصرف در دعای مأثور

عبدالله بن سنان ^(۲۴۵) روزی دعایی را که حضرت به او یاد داده بود نزد ایشان خواند و به جای آن که بگوید: «یا مقلّب القلوب ثبت قلبی علی دینک ^(۲۴۶)؛ ای گرداننده دل ها قلب مرا بر دین خود ثابت گردان» گفت: «یا مقلّب القلوب و الأبصار». حضرت فرمودند: خداوند «مقلّب القلوب و الأبصار» هست، ولی این دعا را بدون کلمه «الأبصار» بخوان و همان گونه که ما گفته ایم عمل کن.

آری، شرعا انسان ها می توانند حاجات خود را با هر زبانی که می خواهند از خدا طلب نمایند ولی دستکاری دعاهایی که از معصومین علیهم السلام رسیده بنابر نظر عده ای از فقها حرام است. حتی بعضی ساختن دعا را حرام دانسته اند و در این باب روایتی نقل کرده اند مبنی بر این که روزی یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام خدمت ایشان رسید و عرض کرد: یابن رسول الله، من دعایی اختراع کرده ام.

حضرت فرمود: «دعنی من إختراعک ^(۲۴۷)؛ ساخته خود را رها کن» البته، گاهی ممکن است شخصی یک فقره از دعایی را انتخاب کند و بخواند، این اشکال ندارد، اما اگر دعا را کم و زیاد کند کار حرامی مرتکب شده است.

حسین بن روح که نایب سوم ولی عصر (عج) در زمان غیبت صغراست روزی دعایی برای مردم نقل کردند. چند روز بعد یکی از شیعیان نزد او رفت. می خواست بپرسد که آیا حسین بن روح این دعا را خودش ساخته یا از امام نقل کرده است. قبل از این که چیزی بگوید، حسین بن روح گفت:

«لإن آخر من السماء فتخطفني الطير أو تهوى بي الريح في مكان سحيق أحب إلي من أن أقول في دين الله تعالى ذكره برأى و من عند نفسي بل ذلك عن الأصل ^(۲۴۸)؛ اگر از آسمان سقوط کنم و پرندگان مرا بربایند یا باد مرا به دور دست ها بیاندازد، به مراتب برایم بهتر و

دوست داشتنی تر از آن است که بخواهم مطلبی را به دروغ به امام و دین خدای متعال
نسبت دهم و از پیش خود سخنی بگویم.»

بی دقتی در نقل احکام

امام صادق علیه السلام در جاهای مختلف ابن ابی خطاب را لعن کرده است. در یکی از این روایات حضرت می فرماید: من به او گفتم «مَسَّوْا بِالْمَغْرِبِ قَلِيلًا»^(۲۴۹) ولی او گفته نماز را به تاخیر بیاندازید «حَتَّى تَشْتَبِكَ النُّجُومُ»^(۲۵۰) غروب با مغرب فرق می کند. هنگامی که خورشید در اُفق ناپدید شود غروب می باشد و چند دقیقه بعد وقتی حُمره مشرقیه از بالای سرگذشت مغرب است.

بین فقها مشهور است که مغرب، غروب نیست و وقت خواندن نماز و افطار همان مغرب است. اما «تشتبک النجوم» در حدود نیم ساعت بعد از مغرب است. از نظر شرعی تأخیر انداختن نماز تا این وقت مانعی ندارد، اما امام او را به سبب تغییر دادن حکم خدا و تحریف قول معصوم، لعن می کند.

در روایات آمده است: «أَوَّلَ الْوَقْتِ أَبَدًا أَفْضَلُ»^(۲۵۱)؛ نماز خواندن در اول وقت همیشه فضیلت بیشتری دارد». ولی ابن ابی خطاب با این سخن خود حکم شرعی را تغییر داد و آن را اشتباه نقل کرد. امام فرمود: من به او گفته ام: غروب که شد، صبر کنید هوا مقداری تاریک شود، آنگاه نماز بخوانید. اما او گفته «حَتَّى تَشْتَبِكَ النُّجُومُ».

سبک شمردن دین

شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: یک موش مرده در یک حلب روغن افتاده است، حکم این روغن چیست؟

حضرت فرمودند: تمام روغن نجس است و باید آن را دور بریزی.

عرض کرد: «إِنَّ الْفَارَةَ أَهْوَنَ عَلَيَّ مِنْ أَنْ أَتْرِكَ طَعَامِي مِنْ أَجْلِهَا؛ بودن موش در روغن بهتر از آن است که روغن را دور بریزم».

امام به دلیل اهمیت مسئله و این که پای حکم شرعی در بین بود، فرمود: «إِنَّكَ لَمْ تَسْتَخَفَّ بِالْفَارَةِ وَإِنَّمَا اسْتَخَفَفْتَ بِدِينِكَ»^(۲۵۲)؛ تو نسبت به موش سهل انگار نیستی، بلکه در دین خود سهل انگار و مسامحه کاری».

نجس بودن حکم خداست و کم و زیاد ندارد، باید اوامر الهی را انجام داد و محرمات را ترک کرد؛ چرا که اینها مسائلی است که یا در قرآن آمده و یا از طریق جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفته شده و یا از طریق ائمه علیهم السلام نقل شده است.

بنابر اعتقاد ما این چهارده نور پاک گفته هایشان مطابق همدیگر است و سخنی که از یکی از آنها نقل شده باشد در واقع حکم خداست.

البته التزام به این سخنان یک مطلب است و عمل به آنها مطلبی دیگر. در این جا نیز مسئله التزام مطرح است. بلکه «ما من حادثة إلا والله فيها حكم»^(۲۵۳)؛ هیچ موضوعی نیست که از ناحیه دین درباره آن حکمی نیامده باشد». هرکس باید براساس شأنی که دارد احکام ضروری خود را فراگیرد.

در اطراف هر کس روزانه صدها واجبات و محرمات و مسائل مبتلا به هست که باید بیاموزد. مسائل شرعی را باید پرسید و یاد گرفت.

نفس و سبک شمردن نماز

«صَبَرُوا النَّفْسَ عَلَى الْبَلَاءِ فِي الدُّنْيَا فَإِنَّ تَتَابَعِ الْبَلَاءِ فِيهَا وَالشَّدَّةَ فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَوَلَايَتِهِ وَوَلَايَةِ مَنْ أَمَرَ بِوَلَايَتِهِ خَيْرٌ عَاقِبَةً عِنْدَ اللَّهِ فِي الْآخِرَةِ مِنْ مُلْكِ الدُّنْيَا وَإِنْ طَالَ تَتَابَعُ نَعِيمِهَا وَزَهْرَتِهَا وَغَضَارَةُ عَيْشِهَا»^(۲۵۴)؛ خود را در دنیا بر بلا شکبیا سازید؛ زیرا پی در پی رسیدن بلا و سختی در راه اطاعت خدا و ولایت او و ولایت کسانی که خدا به ولایت آنان فرمان داده، سرانجام آن در آخرت نزد خدا بهتر از دارایی و پادشاهی دنیاست، هرچند نعمت و خرمی و جلوه و کام آن به درازا کشد.

نفس به خودی خود، چیزی به نام صبر نمی شناسد و آتشی شعلهور و زبانه کش است که هیچ چیز جز عقل جلودار خواسته هایش نیست. عقل قدرت مهار کردن این اسب سرکش را دارد و طوق صبر برگردن آن می اندازد. آری، نفس تاکنون میلیونها انسان را جهنمی کرده و به راستی که «إِنَّ النَّفْسَ لِأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ»^(۲۵۵)؛ قطعاً نفس بسیار به بدی امر می کند». آماره، صیغه مبالغه و لام آن، لام قسم است.

این نیز مفید تأکید است. نفس از همه اعضای بدن قوی تر است و تنها عقل است که قدرت مقابله با آن را دارد. البته به شرط آن که انسان ها از نیروی عقل استفاده کرده؛ مهار امور را به دست او دهند. در غیر این صورت سرنوشتی بجز تباهی و هلاک در انتظار انسان نخواهد بود.

امام صادق علیه السلام در این فقره از رساله می فرمایند: «صَبَرُوا النَّفْسَ» یعنی از نیروی عقل که خدای مهربان به شما عطا کرده استفاده کنید و نفس خود را به صبر وادارید.

شهوة های انباشته و دنیای آکنده از بلا

نفس متشکل از شهوت های گوناگون و خواسته های درونی فرد است. مؤمن باید این خواسته ها را تعدیل کند و افسار خود را به دست نفس ندهد.

حملات و خواهش های نفس صورت های گوناگون دارد.

گاهی خواست او فلان امتیاز و فلان نعمت است و گاهی در برابر مصیبت های دنیوی مؤمن را بی تاب کرده، او را به اعمال خلاف شرع وادار می کند. باید دانست، دنیایی که انسان ها در آن زندگی می کنند آکنده از بلاهای نامتناهی و مستمر است و داستان آزمایش کماکان در این دار فانی تکرار شده است و هم چنان ادامه دارد.

اما مؤمن باید با گوش دادن به کلام وحی و احادیث، تندی و تیزی خواهش ها را در درون خویش آهسته آهسته کم کند. خداوند حکیم دو نیروی متضاد یعنی بی تابی و بردباری را توأمأ در نهاد انسان به ودیعه گذاشته و البته اختیار هر دو را نیز در دست انسان نهاده است و انسان است که باید با تمرین و تلاش بسیار، سعی خود را معطوف کسب مقام صبر در برابر ناملازمات سازد و اگر از این مقام برخوردار است خدای را به پاس داشتن چنین نعمتی شکر گزارد.

همان طور که اشاره شد بلاهای دنیا نامتناهی است و هیچ گاه انسان خود را از تیرهای بی درپی بلا آسوده نخواهد دید، و امام این حالت را با عبارت «تتابع البلاء فی الدنيا» بیان فرموده و شیعیان را به صبر در برابر این بلاها دعوت کرده است.

در این گیرودار برخی اختیار خود را به مرکب سرکش نفس سپرده اند و بعضی عنان در دست عقل دارند و هر دو به سوی آخرت می روند، ولی منزل مقصود یکی دوزخ دائم و دیگری بهشتی سرشار از نعمت و رحمت است.

آنان که مطیع نفس گشته اند، دست و پا می زنند تا هرچند با نافرمانی از خدا و فریب دیگران خود را از بلایا رهایی بخشند، ولی آنان که به سرمنزل مقصود چشم امید بسته اند صبر پیشه کرده، مصیبت های پی در پی را تحمل می کنند.

مؤمن باید بداند هیچ بلایی به طور کلی رفع نمی شود، بلکه مجددا و به شکلی دیگر گریبانگیر او خواهد شد و اگر بخواهد بر طاعت الهی اصرار ورزد، به تعبیر امام دچار سختی و شدت می شود؛ چرا که ادای واجبات و ترک محرّمات همواره با سختی و مشکلات فراوان عجین است. این جاست که دیگر باید خدا را ولی و مالک خود دانست و خالق را بر تمام مخلوقات مقدم داشت.

ولایت الهی و ولایت نفس

این جاست که مؤمن ولایت ولی حقیقی را بر ولایت خود مقدم می‌دارد و برای کسب رضای معبود بی‌همتا، به بلاهای دشوار و پی‌درپی‌گردن می‌نهد و همیشه سعی بر آن دارد که فرمان اولیای دین را نصب العین قرار داده، جام «خیر عاقبة عندالله فی الآخرة» را بنوشد. مؤمن می‌داند که متاع تسلیم و صبر در بازار آخرت بهای بسیاری دارد و در مقابل تحمل چند صباحی سختی، آسایش جاودان به دست خواهد آورد.

نوع انسان‌ها در دنیا مالک چیزهایی هستند که به تناسب حال و موقعیت هر کدام متفاوت است. یکی خانه دارد، آن یکی کمی هم پول پس انداز کرده است، دیگری فهم و درک بیشتری دارد و شخص دیگری از قدرت و مکنت برخوردار است، اما سرانجام پول و لباس و ملک و مکنت بر جای می‌ماند و انسان با دست خالی عازم سفر آخرت می‌شود.

خانه هارون

هارون خانه ای ساخته بود که کامل ترین خانه ها در آن زمان به شمار می رفت. این خانه به قدری کامل بود که هیچ کس نمی توانست ادعا کند عیبی دارد. همه از خانه او تعریف می کردند و او را برای ساختن چنین خانه ای می ستودند. اما یک روز رهگذری عیب بزرگی به چشمش خورد و به هارون گفت: این خانه معیوب است.

هارون با تعجب گفت: این عیب که می گویی چیست؟ گفت: یا تو به درون این خانه می روی و می میری و دیگر بیرون نمی آبی، یا از خانه بیرون می روی و عمرت سر می آید و دیگر به این خانه بر نمی گردی. اگر می توانی این عیب را از میان بردار.

تصمیم، رمز موفقیت

امام صادق علیه السلام در ادامه می فرمایند: «وان طال تتابع نعیمها و زهرتها و غضارة عیشها» یعنی دنیا روزی تمام می شود، هرچند زندگی و عیش و نوش آن طول بکشد. پس باید دل در گرو کسب نعمت های آخرت نهاد، و این کار هم چنان که می دانیم تصمیم و عزم جزم می طلبد چه در امور دنیوی و چه در امور اخروی، همیشه تصمیم کلید موفقیت بوده و هست. بارها دیده ایم که کسی با اندکی درآمد توانسته است خانه دار شود، اما دیگری با درآمدی چند برابر او نتوانسته خانه خریداری کند. چرا چنین اتفاقی می افتد؟ روشن است: آن که در ماه درآمد کمی دارد، عزم خود را جزم کرده که خانه بخرد. از این رو هزینه های جانبی زندگی اش را کاهش داده، مسافرت نرفته و سعی کرده است خرج خوراک و پوشاکش کم تر شود. با این تدابیر توانسته است مقداری پول پس انداز کند و کم کم با این پس انداز و البته با مقداری قرض، خانه خریداری کند. ولی آن که نسبتاً از درآمد خوبی برخوردار است ولی خانه دار نیست، در حقیقت، تصمیم نداشته خانه بخرد. در نتیجه اصلاً به فکر پس انداز و کاستن مخارج نیست و هر چه در می آورد، خرج می کند. روشن است که چنین فردی، در درازمدت قدرت خرید مسکن ندارد و تا وقتی این شیوه در زندگی او ادامه داشته باشد، خرید خانه ممکن نیست.

شیخ اعظم و ماجرای مرجعیت

نقل شده است پس از وفات مرحوم صاحب جواهر، و با اشاره و سفارش ایشان عده ای از بزرگان خدمت شیخ اعظم انصاری رسیدند و از ایشان تقاضا کردند امور مسلمانان را بر عهده بگیرد و مرجع تقلید شود، اما شیخ جواب منفی داد.

از ایشان دلیل این امتناع را پرسیدند. فرمود روزهایی که درس می خواندیم، از بین هم شاگردی هایم، یکی بهتر از من مطلب را می فهمید. او از من اعلم است. او اکنون در شمال ایران زندگی می کند و در آن جا به رتقوفتق امور مردم اشتغال دارد. به سراغ او بروید و این وظیفه خطیر را بر عهده او بگذارید. بزرگان راهی شمال شدند و آن عالم را یافتند. وقتی ماجرا را برایش بازگو کردند، گفت: حق با شیخ است.

من از ایشان بهتر درس خوانده ام، ولی اکنون مدتی است که از فضای درس و بحث کناره گیری کرده ام و قطعاً حضور ذهن شیخ را ندارم. پس به شیخ بفرمایید این لباس فقط زینده اوست و با خیال آسوده این مسئولیت را بپذیرد.

بارها و بارها پیش آمده است که دو نفر هم زمان پای در عرصه کسب علم نهاده اند، یکی از خانواده ای بزرگ و اهل علم و دیگری از خانواده معمولی، ولی پس از گذشت مدت زمانی دومی بهتر رشد کرده و به مدارج بالای علمی دست یافته است. چرا که صبر را نصب العین قرار داده و نفس خود را به بردباری فراخوانده است.

استخفاف، مایه عقب افتادگی

نداشتن پشتکار و سبک شمردن کارها هم در امور دنیوی زیانبار است و هم در امر دین. ابوبصیر از حمیده بربریه ^(۲۵۶) نقل می کند: امام صادق علیه السلام لحظاتی قبل از شهادت دستور دادند تمام خویشاوندانشان حاضر شوند تا آن حضرت وصیت نمایند. حمیده می گوید: همه بستگان آن حضرت را فراخواندیم. وقتی همه جمع شدند حضرت چشم خود را باز کردند. نگاهی به افراد حاضر در مجلس نمودند و فرمودند: «**لا ینال شفاعتنا من استخفّ بالصلاة** ^(۲۵۷)؛ کسی که نماز را سبک بشمارد به شفاعت ما نمی رسد»

این جمله آخرین سخنی بود که از دهان مبارک آن امام خارج شد، و پس از آن، جان به جان آفرین تسلیم نمودند. باید به این نکته نیز اشاره کرد که اقوام امام صادق علیه السلام نوعاً انسان های خوبی بودند و بسیاری از آنها از بزرگان دین به شمار می آیند. بنابراین مخاطب این سخن فقط حاضران نبودند، بلکه حضرت می خواستند این جمله را به گوش تمام پیروان این مکتب و مسلمانان رسانده باشند. غرض از ذکر این روایت این بود که سبک شمردن هرکاری همیشه با ناکامی انسان همراه است و داشتن پشتکار و دقت و تلاش و به قول معروف کار امروز را به فردا نینداختن، باعث پیشرفت در کارها و کامیابی انسان هاست.

سیزده سال درس و یک جلسه غیبت

در احوال یکی از شاگردان آقا ضیاء الدین عراقی نقل شده است که سیزده سال در درس مرحوم عراقی حاضر می شد. ایشان در این سیزده سال فقط یک جلسه در درس ایشان حاضر نشد دلیل این غیبت نیز ذکر شده است.

درس های آن روزها نیز مثل این زمان نبوده که تابستان تعطیل باشد. در تمام طول سال درس ها برقرار بود و تعطیلی نداشت. در نجف، کربلا و دیگر شهرها همیشه درس برقرار بود. مسلما این بزرگوار هم مثل دیگران زن و بچه و گرفتاری های روزانه داشته است، ولی به درس اهمیت می داده و آن را بر تمام کارها مقدم می دانسته است.

مراتب سبک شمردن نماز

مرحوم شیخ عبد الرحیم قمی می فرمود: چه بسا انسان روز قیامت وقتی به نامه اعمال خود بنگرد، ببیند یک نماز دو رکعتی کامل در آن وجود ندارد؛ چرا که هیچ گاه نتوانسته دو رکعت نماز را با حضور قلب و حواس جمع از اول تا آخر بخواند.

البته، استخفاف در نماز مراتبی دارد و حالت انسان ها در این مسئله متفاوت است. گاهی ممکن است انسان برای قضا شدن نماز صبح آن قدر اهمیت قائل باشد که اگر روزی نماز صبحش قضا شود تا پایان آن روز اندوهگین باشد و احساس کند بسیار زیان کرده است. این هم یک مرتبه از استخفاف است.

اما ممکن است شخص دیگری همیشه اول وقت در نماز جماعت حاضر شود، ولی تا تکبیرة الاحرام بگوید تفکر عمیق او درباره مشکلات روزمره اش آغاز شود.

در روایات آمده است روز قیامت، هنگامی که نامه اعمال به دست انسان می رسد و در آن می نگرد، می بیند نماز ظهرش دو رکعت ثبت شده، نماز مغرب یک رکعت، و گاهی فقط از یک نماز یک ذکر سجده در نامه اعمال ثبت شده است؛ زیرا فقط آن قسمت از نماز را با توجه و حضور قلب خوانده است.

حال اگر نصف یا ثلث نماز ثبت شده باشد، امیدی هست، اما گاهی حتی یک کلمه هم ثبت نمی شود.

این هم یک مرتبه از استخفاف است. بی توجهی در نماز موجب بطلان آن نمی شود و این خود نعمتی بس بزرگ است، و **إِلَّا مُؤْمِنَانِ مُصِيبَتِي عَظِيمٍ** در پیش داشتند. چرا که این نمازها به هر حال مرتبه پایینی از نماز است.

در روایت آمده است که امام حسن مجتبی **عَلَيْهِ السَّلَامُ**، هنگام وضو گرفتن و مهیا شدن برای نماز، رنگ رخسار مبارکشان تغییر می کرد و چهره آن حضرت زرد می شد. **«أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ**

مأموم إماماً؛ بدانید که هر مأمومی باید به امام خود اقتدا کند و اعمال خود را از او یاد گیرد».

باید انسان آهسته آهسته از درجه استخفاف بکاهد تا بتواند تا اندازه ای سطح اعمال خود را بالا برد. نماز ستون دین است و در روایات از آن به عنوان «عمود الدین»^(۲۵۸) تعبیر شده و قبولی دیگر اعمال بسته به قبولی نماز است.

سر نخ قبولی نماز نیز در این فرمایش امام روشن شده است. آری، جدیت در طاعت الهی و استقامت در این راه باعث قبولی نماز در درگاه حق تعالی می شود.

جنگ با شیطان

محراب در فرهنگ اسلامی به جایی اطلاق می شود که در آن، نماز خوانده می شود. این کلمه اسم مکان و به معنای مکان جنگ است؛ چرا که به هنگام نماز شیطان آماده می شود و به مجرد این که مؤمن نماز خود را آغاز نمود، او نیز دست به کار شده، شروع به تیراندازی می کند، به این صورت که اندیشه های گوناگونی در ذهن نمازگزار تداعی می کند و با این کار مانع توجه قلبی او می شود. از آن طرف مؤمن نیز با بی توجهی به القائات شیطان از خود دفاع می کند و با شیطان می جنگد.

تلاش در راه طاعت خدا

«وعليكم بهدى الصالحين و وقارهم وسكينتهم وحلمهم وتخشعهم، وورعهم عن محارم الله وصدقهم ووفائهم واجتهادهم لله في العمل بطاعته، فإتكم إن لم تفعلوا ذلك، لم تنزلوا عند ربكم منزلة الصالحين قبلكم»^(۲۵۹)؛ شما را به راه و رسم صالحان و وقار و آرامش و بردباری و فروتنی آنان و پرهیزگاری شان از محرّمات خدا و راستی و وفاداری و کوشش آنان برای طاعت خدا سفارش می‌کنم؛ زیرا اگر چنین نکنید به منزلتی که صالحان پیش از شما نزد خدا داشتند دست نخواهید یافت.

هدی الصالحین، یعنی سیره و سلوک رستگاران. هر فرقه و گروهی برای خود راه و رسمی دارند و صالحان و اولیای الهی نیز، دارای راه و روش خاصی می‌باشند. از ویژگی‌های این گروه ورع، وقار، سکینه، دوری از محارم، صدق، وفا و کوشش در راه طاعت خدا را می‌توان ذکر کرد.

امام صادق علیه السلام مؤمنان را به پیش گرفتن راه و رسم صالحان فراخونده و از آنها خواسته تا متخلق به اخلاق صالحان شوند. همانطور که قبلاً گفته شد وقار و سکینه با هم متفاوتند. وقار مربوط به ظاهر انسان‌ها، و سکینه و آرامش از خصوصیات درونی آنهاست، از این رو در کلام امام از این دو صفت به طور جداگانه یاد شده است.

وقارِ صالحان

ژهر کدام از انسان ها به فراخور حال و به تناسب موقعیت اجتماعی شان نوعی وقار دارند. پادشاهان، تجار و مؤمنان، همه وقار دارند، اما وقار هر یک به اقتضای حال و طرز تفکری که بر وجودشان حاکم است نمود پیدا می کند.

بحث از وقار صالحان و مؤمنان است. مؤمن تمام اقوال و افعالش از جانب ایمان او و براساس فرمان های الهی است، بنابراین انسان ها با دیدن مؤمن به یاد خدای متعال می افتند و به گفته حضرت مسیح عليه السلام: «تذکرکم الله رؤيته»^(۲۶۰)؛ دیدار او خدا را به یادتان می آورد». تمام حرکات و سکنات مؤمن با غیر مؤمن متفاوت است: طرز نگاه کردن، نوع راه رفتن، شکل لباس پوشیدن، نوع سخن گفتن، همه و همه اینها مطابق با شخصیت معنوی اوست.

ناگفته نماند بین وقار و تکبر فرق بسیاری هست و این موضوع در جای خود بحث مفصلی می طلبد، ولی تمییز بین این دو مشکل است؛ چرا که تمییز بین مفهومات کار مشکلی است. با این که مفهوم آب بسیار واضح و روشن است بین فقها این بحث مطرح است که آیا آب های زاجیه^(۲۶۱) و کبریتیه^(۲۶۲) آب به شمار می روند یا نه.

در روایات آمده است رسول خدا صلى الله عليه وآله وقتی می خواستند به کسی نگاه کنند تمام صورت خود را متوجه او می کردند و سر مبارک را به طرف مخاطب خود می چرخاندند. اگر می خواستند به کسی اشاره کنند هیچ گاه با انگشت این کار را نمی کردند، بلکه با تمام دست اشاره می کردند، و این از مظاهر وقار است. در واقع انسان با وقار، غوغای درونش را مهار می کند و نمی گذارد هیاهوی درون او ظاهرش را پریشان سازد، «المؤمن بشره في وجهه و حُزنه في قلبه»^(۲۶۳)؛ شادی مؤمن در چهره او و اندوهش در قلب اوست».

صبر و حلم

خویشتن داری در برابر ناگواری های تکوینی، را صبر گویند، (منظور از ناگواری های تکوینی اموری چون فقر و بیماری است که انسان قدرت دخالت و تصرف دلخواه را در آنها ندارد).

اما حلم این گونه نیست بلکه صبر در برابر اعمال ناخوشایند دیگران را (که از قضا راه چاره نیز دارد) حلم گویند؛ مثل صبر در برابر هتاکی دیگران، نقل است که یک اعرابی به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام بی احترامی کرد، ولی حضرت در برابر گستاخی او فرمودند: «**إن كنت جائعاً أشبعناك إن كنت عرياناً كسوناك**»^(۲۶۴)؛ اگر گرسنه ای تو را سیر خواهیم کرد و اگر لباس نداری به تو لباس می دهیم».

در واقع امام این جا از خود حلم نشان دادند.

شخصی در سامرا نامه بسیار تندی به میرزای شیرازی نوشت. مرحوم میرزا نیز به خدمت کارشان فرمودند: «مقداری هندوانه تهیه کن و برای این آقا بفرست. این بنده خدا گرمی اش شده!». این هم یک مصداق از حلم است.

خشوع صالحان

تخشع از باب تفعل است و چنان که می دانیم یکی از معانی باب تفعل تصنع و ظاهر سازی و تحمیل کاری بر خویش است. گاهی انسان صبر می کند و گاهی تصبر؛ یعنی تظاهر به صبر می نماید. تحلم نیز یعنی تظاهر به حلم که یکی از صفات حسنه است بر همین قیاس تخشع نیز عبارت است از تظاهر به خشوع و تحمیل کردن آن بر خویشان. خشوع، یعنی تذلل و حقیر شمردن خویش.

باید در مقابل خداوند تذلل نمود، به این صورت که انسان خود را در برابر ذات اقدس الهی حقیر پندارد و با خود بگوید: من موجود ضعیف و ناچیزی هستم. این تلقین ها آهسته آهسته درخت خشوع را در وجود آدمی بارور می سازد.

خلاصه این که تحلم، راه به دست آوردن حلم، تصبر راه کسب صبر، و تخشع راه آراسته شدن به خشوع است. برای به دست آوردن هر صفت پسندیده ای باید ابتدا ظاهر خود را مانند کسانی سازیم که آن صفت را دارند.

دوری از محارم

یکی دیگر از صفات رستگاران ورع آنهاست.

مؤمنان باید دوری از گناه را از صالحان بیاموزند و از ارتکاب حرام فردی، حرام اجتماعی، حرام اقتصادی و انواع حرام‌ها خودداری کنند. خدای حکیم برای انسان‌ها حدودی قرار داده که تجاوز از آنها نافرمانی است. ورع به قدری برای انسان صالح اهمیت دارد که به دست آوردن آن در رأس تمام آمال و آرزوهایش قرار دارد.

هم چنان که کاسب همیشه به دنبال کسب درآمد و سود است و در این راه از هیچ کوششی دریغ نمی‌کند، انسان صالح نیز فکر و ذهنش را معطوف ورع ساخته و همیشه مواظب است تا در دایره حرمت قدم نهد. البته، این راه نیز پر از فراز و نشیب و دارای مشکلات بی‌شمار است.

اگر روزی پای انسان صالحی بلغزد و گناهی مرتکب شود پیوسته در این فکر است که چرا از او چنین غفلتی سرزد، و تن به این گناه داد، و به فکر جبران کرده خویش است. چنین کسی مواظب است که مبادا دوباره در گناه بیفتد، درست مانند کاسبی که ضرر کرده و شش دانگ حواس خود را جمع کرده تا دیگر ضرر نکند. نکته ظریفی که در این قسمت آمده این است که امام نفرموده اند: «الورع عن محارم الله»، بلکه فرموده اند: «ورعهم عن محارم الله»؛ یعنی آن گونه از حرام اجتناب کنید که صالحان می‌کنند.

این نوع بیان تفصیل پس از اجمال است، به این صورت که ابتدا فرمود: «علیکم بهدی الصالحین» و در ادامه جزئیات را ذکر می‌کنند که یکی از آنها ورع از محارم الهی است.

صدق و وفا

خصوصیات دیگر صالحان صدق و وفای آنهاست. داشتن صدق گاه در دنیا با ضررهایی همراه است ولی با این حال گفته شده: «النجاه فی الصدق»^(۲۶۵)؛ رهایی در راستگویی است». وفا نیز همچون صدق ممکن است، با ضررهایی همراه باشد، ولی وفای به عهد از خصوصیات بارز صالحان است. مؤمن به عهد خویش وفا می کند. طرف عهدش نیز هر کسی باشد مهم نیست، مهم پیمانی است که بسته است. خالق و مخلوق، محرم و نامحرم، دوست و دشمن، بزرگ و کوچک، همه برایش مهم اند و به عهدی که با آنها بسته پایبند است. یکی از کاسب های محترم برای بنده نقل می کرد که روزی شخصی آمد و فلان جنس را به صورت نسبه از من خرید.

قرار شد دو ماه پس از معامله پول بیاورد، ولی چون که جایی برای نگهداری آن جنس نداشت از من خواست تا آن را در مغازه ام به صورت امانت نگه دارم. چند روز بعد مشتری دیگری پیدا شد که از همان جنس می خواست. به او گفتم: ندارم. مغازه را دیدی زد و متوجه وجود آن امانتی شد. گفت: تو که این جنس را در مغازه داری؟!

گفتم مال من نیست، آن را فروخته ام. پرسید: پس چرا هنوز این جاست؟ گفتم: صاحبش از من خواست به عنوان امانت آن را برایش نگه دارم. پرسید: آیا خریدار پول تو را داده است؟ گفتم: نه، قرار است دو ماه دیگر بیاورد.

گفت: من پول نقد دارم و با قیمت بهتری این جنس را می خرم. هر چه او داده من بیشتر هم می دهم. گفتم: نه برادر، من این جنس را فروخته ام و مال مردم است.

اطاعت صالحان

خدای متعال بندگان تنبل را دوست نمی‌دارد، تا جایی که در بعضی از روایات، تعابیر تندی در مورد افراد کسل آمده است.

کوشش و اجتناب از تنبلی شرط پیشرفت چه در باب مادیات و چه در باب معنویات است. گاهی انسان کتابی را می‌نگرد بدون آن که به زحمتی که برای نوشتن این کتاب کشیده شده بیندیشد، اما حقیقت آن است که تمام کتاب‌های قطور همچون: بحارالانوار، سفینه البحار، مستدرک سفینه البحار و موسوعه‌های دیگر، همه و همه حرف به حرف نوشته شده‌اند.

این کتاب‌های عظیم با کنار هم نهادن حروف و اندک اندک به رشته تحریر درآمده‌اند، و چه خون دل‌هایی که نویسنده نخورده و چه رنج‌هایی که نکشیده است تا از به هم چسباندن ذره‌ها، دریای عظیمی پدید آورد که همگان از آن استفاده کنند. آنچه از پشت این نوشته‌ها خود نمایی می‌کند تلاش و استمرار پیایی نویسنده است.

آری، در طاعت الهی نباید کوتاهی کرد و در این معرکه کوشش بسیار لازم است. البته، این به معنای دست شستن از خواب و خوراک نیست. بلکه باید در کنار فعالیت، به اندازه لازم و به قدری که بدن لازم دارد استراحت کرد.

امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «خَادِعٌ نَفْسَكَ^(۲۶۶)؛ نفس خود را فریب دهید». در کلمه «خادع» نکته نغزی نهفته است، و آن این که باب مفاعله را جایی به کار می‌برند که فعلی دو سویه و متقابل در میان باشد و کاری از جانب دو نفر انجام شود؛ به عنوان مثال وقتی می‌گویند «قاتلا زیداً و عمرٌ» یعنی زید و عمر در حال محاربه با یکدیگرند و هر کدام کمر به قتل دیگری بسته‌اند.

چنان که می دانیم نفس دائماً در حال نیرنگ زدن به انسان است. حضرت می فرمایند:
در برابر این فریب نفس مقابله به مثل کنید و نفس خود را فریب دهید.
آنان که صاحب نفس مطمئنه هستند، از این راه به چنین مقامی دست یافته اند. آنان آن
قدر با نفس خود نیرنگ کرده اند تا توانسته اند نفس مطمئنه داشته باشند.
نفس عنصر خوبی نیست، ولی قابلیت خوب شدن را دارد. همان طور که خود شیطان
هم این قابلیت را دارد. آن که می خواهد قدم در راه سعادت نهد، باید تک تک این صفات
حسنه را کم کم در خودش ملکه سازد. با خود بگوید: حال این یک بار، راست می گویم
تا ببینم بعد چه می شود، یا یک بار فلان فعل حرام را مرتکب نمی شوم و همین طور ادامه
دهد تا آن جا که دیگر در خود رغبتی برای نافرمانی نبیند. «الأجر علی قدر المشقة؛ پاداش
به اندازه تحمل دشواری هاست».
تظاهر به اعمال پسندیده دشوار است، ولی در هر صورت آن که پر تحرک تر است
راحت تر و زودتر به سر منزل مقصود می رسد.

طاعت چیست؟

در روایت صحیحی ای از اباصلت هروی نقل شده است که امام رضا علیه السلام فرمود: «رحم الله عبداً أحيا أمرنا؛ خدا بیامرزد کسی را که امر ما را زنده می کند» اباصلت پرسید: یا بن رسول الله، چگونه امر شما را زنده کنیم؟ حضرت فرمودند: «یتعلم علومنا و یعلمها الناس»^(۲۶۷)؛ آنان که علوم ما را فرا می گیرند و به دیگران نیز می آموزند، امر ما را احیا می کنند. خدا چنین افرادی را مورد لطف و رحمت خویش قرار می دهد؛ زیرا دعای فرزند رسول خدا در حق آنان قطعاً مستجاب می شود.

طاعت الهی در گرو کسب صفات پسندیده است و کسب این صفات نیز رهین تلاش و تمرین است. وقتی انسان خود را به عملی ملتزم نماید، مثلاً تصمیم بگیرد چهل شب نماز شب او ترک نشود، یک سال درسش تعطیل نشود، و یا یک هفته در خانه اش بدخلقی نکند، آن وقت است که متوجه می شود کسب فضایل اخلاقی آسان نیست.

ماشینی که در جاده آسفالت حرکت می کند همیشه با دنده چهار و روی جاده صاف حرکت نمی کند، بلکه گاهی به دست انداز بر می خورد و ناچار سرعتش کم می شود. گاهی نیز ممکن است میخ یا شیشه ای چرخ ماشین را پنچر، و حرکت آن را متوقف سازد. عمل به طاعت الهی نیز گاهی با موانعی برخورد می کند.

حکایت

نقل شده است که مرحوم آیت الله العظمی بروجردی می فرمودند: بسیاری از اوقات اول شب که مشغول مطالعه می شدم تا اذان صبح نمی خوابیدم.

تا صبح نخوابیدن و به مغز خود فشار آوردن و بعد با فکری خسته لحظاتی استراحت کردن کار آسانی نیست. این چنین عمل می کرد که بروجردی شد، یک مسئله را که دیگران در حل آن عاجز بودند با پنج راه حل، ذکر می کرد که هیچ کدام از آنها در کتاب های قدیمی وجود نداشت.

یکی از علما وارد مجلس عقدی شد و همه به احترام او برخاستند. اهل مجلس از علما و مراجع بودند و او نیز در بین بزرگان فرد شناخته شده ای بود. حاضران از ایشان خواستند که بالای مجلس بنشیند، اما ایشان نپذیرفتند و دم در نشستند.

لحظاتی بعد صاحبخانه از ایشان خواست به بالای مجلس بروند. ایشان پذیرفتند و جای خود را عوض کردند. حاضران پرسیدند: چرا بار اول که اهل مجلس از ایشان خواستند این کار را نکردند؟ صاحبخانه جواب داد: ایشان بسیار فرد متعبدی است.

بار اول که آن جا نشست به دلیل استحباب این کار بود. بار دوم که من از او خواستم، از باب امتثال امر صاحبخانه که کاری مستحب است جایش را عوض کرد. آری، چنین انسان هایی طاعت در تار و پودشان رسوخ کرده است.

طاعت و عبادت

کوشش در راه طاعت در صورتی مقبول است که برای خدا باشد و انسان کارش به جایی نرسد که کاسه داغ تر از آش شود. باید ملاک، خواست خدا باشد نه خواست بنده، و این خود نکته دقیقی است.

روزی در ماه رمضان به همراه عده ای به دیدن مریضی رفتیم که به علت بیماری نمی توانست روزه بگیرد. یکی از عیادت کنندگان گفت: ان شاءالله، تحمل این سختی ها برای شما اجر داشته باشد. آن بیمار عصبانی شد و گفت: من اجر نمی خواهم آجر می خواهم! چرا من نباید بتوانم روزه بگیرم؟! این قبیل سخنان وجهی ندارد، چرا که کوشش و طاعت باید در چار چوب خواست و اراده خدا باشد.

نمی شود شخصی که در نماز ظهر حال خوشی پیدا کرده به جای چهار رکعت، پنج رکعت نماز بخواند و بگوید دیدم اگر در رکعت چهارم نمازم را سلام دهم حال خوشم را از دست می دهم. درست است که اقبال در نماز شرط قبولی آن است، ولی باید در چار چوب خواست خدا باشد. مرحوم والد ما می فرمود: «شخصی ادعا می کرد که من در طول عمرم هیچ گاه با تیمم نماز نخوانده ام».

باید گفت عبادت و اخلاص خوب است، اما این آقا اگر در طول عمرش هیچ وقت وضعیتی برایش پیش نیامده که وظیفه اش تیمم باشد که هنری نکرده و به وظیفه اش عمل کرده، اما اگر چنین حالتی برایش پیش آمده ولی تیمم نکرده باشد (مثل آن که غسل برایش ضرر داشته باشد، ولی با این حال تیمم نکند)، کار حرامی مرتکب شده است.

ملاک در طاعت، خواست خداست و اگر کسی پایش را فراتر از این حد بگذارد، مخالفت کرده است.

باید کارها را «قربة إلى الله» انجام داد. شخصی می گفت: من دیگر فلان کار خیر را انجام نمی دهم. پرسیدم: چرا؟ گفت: بعد از چهل سال که با فلان آقا این کار را انجام می دادم، چند روز پیش گفته بود مرا نمی شناسد.

گفتم: شما کار خیر را برای آن آقا انجام می دادی یا برای رضای خدا بوده؟ خدا که نگفته من فلانی را نمی شناسم. حال که ازدست این آقا ناراحتی از او دست بردار و با شخص دیگری همکاری کن. همکاری را عوض کن، ولی از کار خیر دست بردار.

حضرت امام صادق علیه السلام در این فقره شیعیان را به اقتدای صالحان فراخوانده و ویژگی های صالحان را نیز برشمرده است. در پایان می فرمایند: اگر در به جا آوردن این اعمال به صالحان اقتدا نکنید، به مقام و منزلتی که صالحان قبل از شما در نزد خدا یافتند، دست نخواهید یافت.

دنیا و ارزش آن

«وإذا لم يُردِ الله بعبد خيراً وکله إلى نفسه وکان صدره ضيقاً حرجاً، فإن جرى على لسانه حق لم يُعقد قلبه عليه و إذا لم يُعقد قلبه عليه لم يُعطه الله العمل به، فإذا اجتمع ذلك عليه حتى يموت و هو على تلك الحال کان عند الله من المنافقين، و صار ما جرى على لسانه من الحق الذي لم يعطه الله أن يُعقد قلبه عليه و لم يُعطه العمل به حجة عليه»^(۲۶۸)؛ هرگاه خدا خیر بنده ای را نخواهد او را به خودش واگذار می کند و سینه اش گرفته و پیریشان می شود. در این حال اگر سخن حقی بر زبانش جاری شود دل بدان نمی بندد و چون بدان دل نمی بندد خدا توفیق عمل کردن به آن سخن را به او نمی دهد.

چون این وضع در او ایجاد شود و بر همان حال بمیرد در پیشگاه خدا از منافقان خواهد بود و آن سخن حقی که بر زبانش جاری شده ولی خدا توفیق به او نداده که بر دلش بنشیند و آن را به کار بندد، علیه او حجتی می گردد.

ارزش دنیا از نگاه امام علی علیه السلام

امیرمؤمنان علیه السلام درباره دنیا تشبیهی به کار برده اند که تا جایی که در کتاب‌ها مطالعه کرده‌ام قبل از ایشان کسی این نوع تشبیه را به کار نبرده است.

البته امیرمؤمنان و ائمه اطهار علیهم السلام مطالب ابتکاری بسیاری دارند. حضرت می‌فرمایند: «وَاللَّهِ لَدُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَنُ فِي عَيْنِي مِنْ عِرَاقٍ خَنْزِيرٍ فِي يَدِ مَجْدُومٍ^(۲۶۹)؛ به خدا سوگند که دنیای شما در چشم من بی‌ارج تر از پاره استخوان خوک است که در دست شخص جذامی باشد.»

در نهج البلاغه کلمه عِرَاق با کسر عین ثبت شده است، و علامه مجلسی در بحار دو وجه (عِرَاق و عُراق) را ذکر کرده‌اند که هر کدام معنای خاصی دارد و به قول مرحوم مجلسی هر دو در منتهای پلیدی است.

عُرَاق به استخوان بی‌گوشت و عِرَاق به روده شکم خوک می‌گویند. حضرت می‌فرمایند: «دنیایکم» چون دنیا برای حضرت نیست. ممکن است کسی از دنیا بدش بیاید اما طلاقش ندهد؛ مانند کسی که زن بدی دارد ولی طلاقش نمی‌دهد.

حضرت از دنیا جدا شدند و آن را سه طلاقه کرده‌اند و زن سه طلاقه قابل رجوع نیست. البته، دنیا فقط محرّمات نیست، بلکه حلال هم در این دنیا وجود دارد، اما دلبستگی مسئله‌ای است و بهرمندی از نعمت‌ها بدون دلبستگی مسئله‌ای دیگر.

عُرَاق استخوان خوک است که حیوانات گوشت آن را خورده‌اند. اگر عِرَاق باشد، یعنی روده. آن هم روده درون شکم خوک که انسان از تصور آن نیز حالش به هم می‌خورد. انسان‌ها از دیدن شکمبه حیوانات حلال گوشت دوری می‌کنند چه رسد به شکمبه خوک، آن هم در دست انسان جذامی.

اگر یک سینی غذا در جلو شخص جذامی گذاشته شده است مردم از آن می‌گریزند، چه رسد به این که غذا در دست جذامی باشد. در اسلام سفارش شده است همان طور که از شیر فرار می‌کنید از شخص جذامی فرار کنید آن وقت با این اوصاف حضرت فرمودند: دنیای شما از این هم پست تر است.

این دنیا فقط پول، جوانی، ریاست، خوش اندامی و غیره نیست. قرآن کریم جزئی از دنیا را اولاد و تفاخر و غیره ذکر کرده است.

پول فقط یکی از مظاهر دنیا است. در منتهی الآمال آمده است حضرت امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: اگر انسان از خودش واعظ نداشته باشد وعظ دیگران فایده‌ای به حالش ندارد.

انسان اگر پا نداشته باشد با صد تا عصا هم نمی‌تواند راه برود، باید پا داشته باشد تا بتواند به کمک عصا راه برود. باید انسان خودش اقدام به اصلاح نفس کند تا موعظه‌های دیگران برایش سودمند باشد.

وقتی که انسان «وكله الله إلی نفسه» شد، یعنی خدا او را به خویش واگذار کرد برای پول و مانند آن آدم هم می‌کشد. یکی از کارهایی که ابن زیاد نسبت به حضرت مسلم انجام داد این بود که با حيله‌های مختلف از جمله پول وضعیت دشوار و غریبی را بر آن حضرت تحمیل کرد.

او به کسانی پول داد و گفت پرچمی را بردارید و اعلام کنید هرکس زیر پرچم قرار گیرد جان و مال او در امان خواهد بود. او هم چنین عده‌ای را با ریاست و عده دیگری را با پول تطمیع کرد و کوفه را به چندین قسمت تقسیم کرد تا نقشه خود را پیاده کند.

در نهایت وضع چنان شد که دوستان حضرت مسلم بن عقیل هم از اطراف او پراکنده شدند. این همان دنیایی است که امام ما درباره آن می‌فرمایند از استخوان خوک در دهان شخص مبتلا به خوره بی ارزش تر است.

خیلی از امثال من بعضی از محرمات و واجبات را نمی دانند. اسحاق بن عمار (۲۷۰) به حضرت عرض کرد: «یابن رسول الله، بچه ای دارم که اذیت می کند. چقدر حق دارم که او را بزنم؟»

خیلی ها ممکن است اهل نماز و روزه باشند، اما نمی دانند که پدر تا چه حدی حق دارد بچه اش را تنبیه کند؟ حضرت فرمودند: چقدر او را می زنی؟

گفت: خیلی شیطان است شاید روزی صد مرتبه او را بزنم. حضرت فرمودند: نه، جایز نیست. عرض کرد: یابن رسول الله، چقدر بزنم؟

گفت: یک مرتبه. عرض کرد: فایده ندارد. فرمودند: دو مرتبه. عرض کرد: یابن رسول الله، به خدا قسم، اگر بداند او را بیش از دو بار نمی زنم زندگی ام را تباه خواهد کرد. حضرت فرمودند: سه مرتبه بزن. گفت: یابن رسول الله، فایده ندارد.

نقل می کنند که حضرت صورتشان سرخ شد و غضب در صورت مبارکشان ظاهر شد و فرمودند: «اگر حکم خدا را بلدی برو و خودت عمل کن».

انسان اگر «وكله الله الی نفسه» شد تمام فکر و ذکرش معطوف خوراک و لباسش می گردد و از امور معنوی و دینی باز می ماند. از سوی دیگر اگر بخواهد بداند که واجبات و محرمات چیست خیلی وقت پیدا نمی کند که به دنیا برسد، فقها می فرمایند: ظلم مطلقاً حرام است.

اما قبل از آن باید بدانیم ظلم چیست؟

هر چیزی که عرفاً ظلم بر آن صدق کند، ظلم است مثلاً اگر پدری بچه کوچکش را بترساند تا به این طریق موجبات تفریح پدر فراهم شود، این هم ظلم است اگر عرف می گوید ظلم است این حرام است. البته، شاید از محبت این کار را انجام بدهد، اما اگر محبت مصداق ظلم باشد حرام است. این بچه می ترسد و اشکش جاری می شود این ظلم نیست؟

انسان بچه اش را به هوا پرتاب می کند و او می ترسد این ظلم نیست؟ ظلم تنها مال مردم خوردن و شهوات نیست، اینها هم مصادیق ظلم است. آن وقت این خود انسان است که زمینه «لَمْ يُرِدِ اللَّهُ بَعْدَ خَيْرًا» را فراهم می کند. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ﴾^(۲۷۱)؛ خدا به اندازه ذره ای به کسی ستم نمی کند». من در جایی غیر از قرآن ندیدم که از ذره به مثقال تعبیر شده باشد. ذره چه مقدار است که وزن آن را هم بخواهیم حساب کنیم؟ این طور نیست که خداوند خودش اراده کند بنده ای را به نفس خود واگذارد، بلکه جزای این انسان و نتیجه اعمال او همین است و زمینه ساز آن خود ما هستیم و کلید آن در دست ماست.

دوستی خدا

وَمَنْ سَرَّهُ أَنْ يَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ يَحِبُّهُ فَلْيَعْمَلْ بِطَاعَةِ اللَّهِ وَلِيَتَّبِعْنَا أَلَمْ يَسْمَعْ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ لَنَبِيِّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحِبُّكُمْ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾ (۲۷۲)؛ (۲۷۳)

هر که دوست دارد که بداند خدا او را دوست دارد یا نه، باید در طاعت خدا بکوشد و از ما پیروی کند.

آیا این گفته خدای متعال را نشنیده اید که به پیامبرش فرمود: بگو اگر دوستدار خدایید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد.

حضرت در آخرین بخش نامه خود می فرماید: کسی که می خواهد بداند خدا او را دوست دارد، یا نه، باید از فرمان خدا اطاعت کند و از اهل بیت علیهم السلام پیروی نماید. علامت دوستی خدا این دو چیز است.

کسی که این دو کار را انجام دهد. بنابر فرمایش حضرت صادق علیه السلام خدا او را دوست می دارد. سپس حضرت به آیه شریفه استشهاد می کنند و می فرمایند: آیا این آیه به گوش شما نخورده است؟

در زبان عربی یک «استماع» و یک «سماع» هست. گاهی کسی قرآن می خواند و شما با توجه، به آن گوش جان می سپارید این کار شما را «استماع» می گویند، اما وقتی انسان مشغول کاری است و مثلاً دارد می نویسد یا مطالعه می کند، و همزمان این صدا به گوشش می خورد این را «سماع» می گویند.

بین فقها اختلاف هست که اگر کسی آیه سجده واجب را خواند و دیگری سماع کرد نه استماع، آیا سجده بر شنونده واجب است. اگر استماع می کرد، یعنی گوش فرامی داد فقها اجماع دارند که سجده واجب است. و در این فرع، اختلافی نیست، اما آیا در سماع هم سجده است یا نه؟ فتوای عده ای از علما بر وجوب و نظر عده دیگر بر عدم وجوب است.

در نامه امام صادق علیه السلام، تعبیر سماع آمده، نه استماع. فرمودند: «ألم یستمع»، بلکه فرمودند: «ألم یسمع»؛ یعنی آیا این آیه به گوشش نخورده است؟ لازم نیست به این آیه گوش جان سپرده باشد، بلکه همین قدر که به گوشش خورده باشد برای درک رابطه حب الهی با آن دو کار کافی است.

«ألم یسمع قول الله عزوجل لَنَبِيِّهِ: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ﴾: آیا این گفته خدای متعال را نشنیده اید که به پیامبرش فرمود: بگو اگر دوستدار خدایید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد».

پیرامون واقعه غدیر

امروز روز غدیر است و چنین روزی به فرمایش معصومین علیهم السلام عظیم ترین عید در اسلام است. در بیشتر تفاسیر قرآن و کتاب های روایی ماجرای غدیر آمده است ^(۲۷۴).
غدیر واقعه سرنوشت ساز و مهمی در تاریخ پیامبر خداست. کم و بیش انسان ها اسم غدیر را شنیده اند.

اما باید بدانیم که بسیاری از جمعیت جهان هنوز اسم غدیر را نشنیده اند، و ماجرای غدیر را نمی دانند. بزنتی که از خوبان اصحاب معصومین علیهم السلام است از حضرت رضا علیه السلام نقل می کند که فرمودند: «لو عرف الناس فضل هذا اليوم بحقیقته لصافحتهم الملائكة في كل يوم عشر مرّات ^(۲۷۵)؛ اگر مردم حقیقت این روز را چنان که باید می شناختند، هر آینه فرشتگان روزانه ده بار با آنان مصافحه می کردند».

غیر از روز غدیر در جایی یا مناسبتی نیست که ملائکه با انسان ها مصافحه کنند. روایت دیگری نداریم که ملائکه به مناسبتی روزی ده بار با انسان مصافحه کنند، مگر در مسئله غدیر.

ملائکه موجودات معمولی نیستند. و قرآن درباره ملائکه فرموده است: ﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ﴾ ^(۲۷۶)؛ مرتکب معصیت خدا نمی شوند».

ملائکه عصمت دارند، ولی مرتبه عصمت آنها پایین تر از مرتبه عصمت چهارده معصوم علیهم السلام است. این که این موجودات به دور از پلیدی و گناه، با غدیرشناسان مصافحه، و از آنان تجلیل می کنند به این دلیل است که محبت خود را به آنان اعلام کنند.

اگر این اتفاق برای ما ماهی یک بار یا سالی یک بار یا حتی در طول عمرمان فقط یک بار بیفتد، مایه بسی افتخار است، چه رسد به روزی ده بار. ارحام و بستگان شاید سالی یک بار به دیدن شما بیایند و با شما مصافحه کنند.

اگر علاقه بیشتر باشد ماهی یک بار، هفته ای یک بار، و در نهایت اگر علاقه خیلی بیشتر باشد روزی یک بار؛ اما این چه علاقه فوق العاده ای است که فرشتگان را وامی دارد تا روزی ده بار غدیریان و غدیرشناسان را تحیت بگویند.

از سوی دیگر این تکریم و بزرگداشت در برابر عمل نیست بلکه به پاس نوعی معرفت و دانستن ارج و فضیلت غدیر صورت می گیرد. عمل مرتبه بعد از معرفت قرار می گیرد. این مقدمه عمل است. ما چرا به مرجع تقلید احترام می گذاریم؟

برای این که شخص عالم ارزش دارد. هرچند به او احتیاج نداشته باشیم و مقلد او نباشیم، چون عالم دین است ارزش دارد.

در بعضی از زیارتنامه ها آمده است کسی که امام حسین را زیارت کند ارواح انبیاء با آن شخص مصافحه می کنند، اما مصافحه ملائکه آن هم روزی ده بار یک استثناست.

حضرت امیر علیه السلام فرمودند: «وَإِنَّا لَأَمْرَاءُ الْكَلَامِ^(۲۷۷)؛ ما (مُلک) سخن را امیرانیم».

حضرت رضا علیه السلام اینجا نفرموده اند: «إِن عَرَفَ النَّاسَ» یا «إِذَا عَرَفَ النَّاسَ»، بلکه فرمودند: «لَوْ عَرَفَ النَّاسَ». در کتاب های ادبیات می گویند «لو» حرف شرط است و در جایی به کار می رود که نسبت به انتفاء شرط قطع داشته باشیم. هم چنین قید «بحقیقته» نیز در کلام حضرت آمده است.

فضیلت غدیر یک حقیقت فوق العاده ژرف است و شاید جز خدا و کسانی که خدا بخواهد از حقیقت بلند غدیر آگاهی نداشته باشند.

این روایت را با روایات دیگر جمع می کنیم تا معنای غدیر روشن تر شود. به عنوان مثال در روایت آمده است که اگر مانع امیرمؤمنان علیه السلام نمی شدند، و آن حضرت می توانستند در این سی سال از عمر مبارکشانشان درست کار کنند «أَقَامَ كِتَابَ اللَّهِ كُلَّهُ وَالْحَقُّ كُلُّهُ^(۲۷۸)؛ تمام کتاب خدا و تمام حق را برپا می داشت».

یک جزء از کتاب خدا «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ» است یک جزء آن «آتُوا الزَّكَاةَ» است. یک قسمت آن حج است و یک قسمت هم ﴿خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾^(۲۷۹)؛ «تمام آنچه روی زمین است برای شما آفرید».

همه اینها را را امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام اقامه می کردند. در آیه شریفه آمده است: ﴿لَا تَلُكُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ﴾^(۲۸۰)؛ «در آن صورت از روی سر و زیر پاهایشان روزی می خوردند». آن وقت دیگر روی کره زمین حتی یک گرسنه و یا بیچاره پیدا نمی شد. ۲۵ سال امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام را که غدیر متعلق به اوست خانه نشین کردند و با این کار در گنجینه های زمین و آسمان را بر مردم بستند.

پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در روز غدیر از جانب خدا مأموریت یافتند که علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام را به عنوان مولای مردم معرفی کنند: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾^(۲۸۱)؛ ای رسول، آنچه از جانب خدا بر تو نازل شده (یعنی مسئله غدیر) را به گوش همه برسان.»

کنار نهادن امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام ظلم تاریخ است که از روز غدیر شروع شده و تا به امروز ادامه دارد. اگر یک نفر شب را گرسنه به صبح رساند برای آن است که آن ظلم هم چنان ادامه دارد. حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام چهار سال حکومت کرد و اگر آن چهار سال با حکومت های امروزی مقایسه شود معلوم می شود که عدالت چیست و علی کیست.

امروزه در دنیای شرق و غرب به دروغ شعار آزادی می دهند، ولی هزاران نفر بی گناه کشته می شوند و میلیون ها نفر در زندان های حاکمان بی هیچ گناهی هم چنان اسیرند و میلیون ها انسان تشنه و گرسنه و بیمارند. علت العلل همه این نابسامانی ها و پریشانی ها آن است که مسیر غدیر در ۱۴۰۰ سال پیش عوض شد.

یکی از خوارج نزد امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام آمد و به حضرت عرض کرد: «إِثَّقَ اللَّهُ فِائِكَ مِيتَ»^(۲۸۲)؛ از خدا بترس، چرا که روزی می میری.»

در آن زمان امام علی علیه السلام ریاست بزرگ ترین کشور را دارا بود، ولی با این قبیل معترضان با مهربانی برخورد می کرد. این آموزه ناب را باید با ارزش ها و هنجارهای حاکمان امروز مقایسه کرد. یکی از خلفا اعلام کرد اگر کسی به من بگوید: «**اتَّقِ اللَّهَ**» گردنش را می زنم! به نام خلیفه رسول خدا این گونه با مردم عمل می کردند.

حضرت امیر «مع القرآن» است ولی آنها ضد قرآنند. امروزه در دنیا چه کسی می تواند چنین سخنی را به یک مسئول کوچک بگوید، چه برسد به مسئول بزرگ؟

در دنیا قانونی وضع می شود که اگر به فلان کس اهانت کردند جرم دارد. اینها کجا و آن روش و سلوک حضرت کجا؟ از زمین تا آسمان بین این دو روش فاصله هست.

«**لَا قَامَ كِتَابَ اللَّهِ كَلِمَةً**» در این کلمه «**كَلِمَةً**» یک دنیا مطلب نهفته است.

قسمت هایی از قرآن هست که همه به آن عمل می کنند و در مقابل، بخش هایی از آن مورد اهمال و بی مهری قرار گرفته است. قرآن یهودی ها را به این دلیل که گفتند: «**نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ**»^(۲۸۳)؛ بعضی را می پذیریم بعضی را نمی پذیریم». نکوهش کرده است.

وقتی همه اجزای بدن این انسان، اعم از قلب، خون، اعصاب و غیره سالم باشد انسان می تواند راه برود و کار کند، اما اگر بعضی از اجزای بدن سالم باشد نه فقط مفید نیست بلکه وبال هم هست. اگر چشم زیبا و سالمی را درآورند و آن را روی میزی بگذارند بعد از دو روز فاسد می شود. چشمی خوب و مفید است که ضمن مجموعه اندام و متصل به اعصاب و دارای روح باشد دین خدا نیز چنین است.

زمانی می توان از دین نهایت بهره را برد که همه آن به عنوان یک مجموعه کامل (کل مرکب) مورد استفاده قرار گیرد.

حضرت امیر علیه السلام با اینکه خلیفه رسول خداست در عین حال تابع محض پیامبر اسلام است. در تاریخ آمده است موقعی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ریاست عامه مسلمانان را داشت و علی علیه السلام خلیفه او بود چادر فاطمه زهرا علیها السلام سیزده وصله داشت. امیرمؤمنان با بیت المال

مسلمانان همان گونه رفتار کرد، که رسول خدا رفتار می کرد، ولی عمر اموال مردم را از سالی به سال دیگر نگه می داشت.

در تاریخ نوشته اند خمس آفریقا را که آوردند عثمان همه را یک جا به مروان داد. از این مبلغ که شاید میلیون ها درهم و دینار بوده چیزی به دست مسلمانان دیگر نرسید. و این کار مورد اعتراض ابوذر و عمار واقع شد که در پی آن ابوذر را به ربنده تبعید کردند و عمار را آن قدر شکنجه دادند تا مریض شد. فرق غدیر و غیر غدیر این جا معلوم می شود.

غدیر چشمه جوشان مهر و عدالت است. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ که خود ملاک حق است، در خصوص شخصی که به او ناسزا گفته است به این آیه عمل نمی کند: ﴿فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ﴾^(۲۸۴)؛ «هرکس به شما تجاوز کرد بر او همان گونه تعدی کنید». علی نمی گوید به من توهین شده و در نتیجه به اسلام و پیامبر توهین شده است، چون من اولی الامر هستم، بلکه بنا به سفارش قرآن او را عفو می کند.

﴿وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى﴾^(۲۸۵)؛ «اگر عفو کنید به تقوا نزدیک تر است». اگر امیرمؤمنان بعد از پیامبر سی سال حاکم می شد و راهنمایی مسلمانان را به دست می گرفت، این اخلاق به عنوان اخلاق حاکمان رواج پیدا می کرد و ما امروز گرفتار این حاکمان نبودیم.

نوشته اند مساحت خانه هارون عباسی شانزده کیلومتر مربع بود، در حالی که دختران امام موسی بن جعفر عَلَيْهِ السَّلَامُ، دختران پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، یک چادر نماز بیشتر نداشتند و باید صبر می کردند و یکی یکی نماز می خواندند.

شخصی به کوفه آمد و به یکی از مسلمان ها گفت: رئیس شما چه کسی است؟ خانه امیرمؤمنان را نشان دادند. خانه امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را که از نزدیک دید گفت: اثاث و خانه شما همین است؟ امام فرمودند: اثاث های دیگر را به آن خانه فرستادم^(۲۸۶).

آن شخص بیرون آمد و از مردم پرسید: خانه دیگر امیرمؤمنان کجاست؟ گفتند: خانه دیگری ندارد. خانه اش همین است که دیدی. گفت: خودش فرمود: وسائل و اثاثیه را به

خانه دیگر فرستادم. گفتند: مقصودش خانه آخرت است. ولی در تاریخ مدینه^(۲۸۷)، که قبل از طبری نوشته شده، آمده است که ابوبکر وقتی که مرد سه باب خانه داشت.

غدیر و نفی ظلم و دروغ

در روایتی آمده است حضرت امیر علیه السلام در زمان حکومتشان از محله ای عبور می کردند که عده ای از کودکان مکتب خانه با حضرت برخورد کردند، و نوشته های خود را به حضرت نشان دادند و گفتند: یا امیر مؤمنان، کدام یک از اینها زیباتر است؟ فرمود: «أما إنها حكومة و الجور فیها كالجور فی الحكم^(۲۸۸)؛ همانا این کار قضاوت است و ستم کردن در آن مانند ستم کردن در داوری است».

حضرت از ما می خواهد که وقتی بین دو کودک قضاوت می کنیم، مانند یک قاضی عادل با ملاحظه و به گوش باشیم تا مبادا پا از حق فراتر گذاریم. این است منطق غدیر. آن بچه ها فقط می خواستند آقا امیرالمؤمنین علیه السلام بگوید کدام یک زیباتر است، ولی حضرت می فرمایند: این مثل دادگاه است و باید در آن دقت کرد و خدا را در نظر داشت. اگر چنین کسی سی سال مردم را تربیت می کرد و دستش را باز می گذاشتند دنیا وضع دیگری داشت.

غدیر و مسئولیت ما

ما دو مسئولیت در برابر غدیر داریم: یکی آن که غدیر را به دنیا بشناسانیم؛ و این یک ارشاد است و ارشاد گمراه واجب کفایی است، اگر من فیہ الکفایه بود از دیگران ساقط می شود، ولی اگر نبود به گردن همه است و به واجب عینی تبدیل می شود. البته، خیلی کار می خواهد تا غدیر در همه جا شناخته شود.

مسئولیت دیگر این است که انسان سعی کند خود را با تعالیم قرآن و با امیرمؤمنان علیه السلام و با روح غدیر تطبیق دهد.

پاورقی ها

۱. کافی، ج ۸، ص ۲.
۲. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۱۰.
 ۱. متن نامه.
 ۲. فرقان، آیه ۷۷.
 ۳. بحارالانوار، ج ۲، ص ۶۲.
 ۴. آیت الله میرزا مهدی شیرازی رحمته الله علیه.
 ۵. بحارالانوار، ج ۶۵، ص ۳۱۶.
 ۶. کافی، ج ۲، ص ۴۵۳.
۷. محمد بن مسلم بن عبدالله بن شهاب الزهري ۵۸-۱۲۴ ق. از اعیان فقها و محدثین و تابعین بوده است. مالک بن انس، سفیان ثوری، سفیان بن عیینه و جمع دیگری از محدثین از وی روایت کرده اند، وی احادیث بسیاری از حضرت سجاد علیه السلام روایت کرده است. بعضی از علمای رجال او را از اصحاب امام صادق علیه السلام نیز شمرده اند. علمای اهل سنت بیش از اندازه او را ستوده اند و جلال الدین سیوطی او را اولین کسی می داند که حدیث را تدوین نموده است. ریحانة الادب، ج ۲، ص ۳۹۸ و ۳۹۹.
۸. زهیر بن قین از جمله اصحاب امام حسین علیه السلام است، امام بعد از شنیدن خبر شهادت مسلم در صحرای کربلا سفیری به اردوی زهیر فرستاد و از او طلب یاری کرد. زهیر ابتدا امتناع کرد ولی با تشویق زنش هر دو به یاری امام شتافتند و سرانجام شهد شهادت نوشیدند.
۹. علی نمازی شاهرودی ۱۲۹۳ - ۱۳۶۳ ش.، عالم دینی، فقیه، محدث و متکلم. در شاهرود به دنیا آمد پس از فراگیری مقدمات نزد پدرش، به مشهد مهاجرت نمود و مدارج عالی سطح را نزد استادان مشهد فرا گرفت. در معارف و اخلاق از محضر میرزا مهدی غروی اصفهانی بهره مند گشت. وی علاوه بر امامت جماعت یکی از مساجد مشهد به کار تألیف و تصنیف نیز اشتغال داشت. از آثار وی می توان مستدرک سفینة البحار، ابواب رحمت، تاریخ فلسفه و تصوف، ارکان دین، مقام قرآن و عترت در اسلام، فهرست منتهی الجمان، اثبات ولایت و آثار دیگری را نام برد.
- اثر آفرینان: زندگینامه نام آوران فرهنگی ایران از آغاز تا سال ۱۳۰۰ شمسی، ج ۶، ص ۶۴.
۱۰. ابوالنضر محمد بن مسعود بن محمد بن عیاش، معروف به عیاشی؛ فاضل، ادیب، مفسر، محدث، و از اعیان شیعه در عهد محمد بن یعقوب کلینی است. در فهرست ابن ندیم ۱۵۷ کتاب به وی نسبت داده شده است که مهم ترین آنها تفسیر عیاشی است. ریحانة الادب، ج ۴، ص ۲۲۰ و ۲۲۱.

۱۱. ابو عمرو و محمد بن عمر بن عبد العزیز م: حدود ۳۴۰ ق. از ثقات علما و محدثین امامیه است. از شاگردان محمد بن مسعود عیاشی بوده و از وی روایت نموده است. وی در علم رجال تبحر داشت و کتاب رجال او معروف است، نام اصلی این کتاب معرفة اخبار الرجال یا معرفة الناقلین عن الأئمة الصادقین است. رجال کشی به دست شیخ طوسی تلخیص شده و اختیار الرجال یا اختیار الکشی نامیده شده است آنچه امروز در دسترس است همین خلاصه است و اصل کتاب وی بنا بر قولی موجود نیست. ریحانة الادب ج ۵، ص ۶۲ - ۶۳.
۱۲. ابو الخیر ابو الحسن ابو العباس. احمد بن علی بن احمد نجاشی اسدی کوفی، صاحب رجال مشهور، از علمای امامیه در قرن پنجم، از شاگردان سید مرتضی است و از شیخ مفید، هارون بن موسی تلکبری، احمد بن نوح سیرافی و احمد بن حسین ابن الغضائری روایت کرده است از آثار وی می توان رجال وی را نام برد. ریحانة الادب، ج ۶، ص ۱۳۴ و ۱۳۵.
۱۳. متن نامه.
۱۴. غررالحکم و درر الکلم، ص ۲۵۷، ح ۵۴۷۳.
۱۵. عده ای از زوار براساس اعتقاد یا نذر اموالی را در حرم پخش می کنند.
۱۶. بحار الأنوار، ج ۸۴، ص ۳۳۹.
۱۷. عبدالله بن عباس بن مطلب بن هاشم، سه سال قبل از هجرت - ۶۸ ق. معروف به ابن عباس، از اکابر صحابه رسول خدا ﷺ و از شاگردان خاص امیر مؤمنان بود و رسول خدا بارها در حق او دعا کرد.
۱۸. نهج البلاغه، خطبه ۳۳؛ بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۷۶.
۱۹. نهج البلاغه، نامه ۴۵.
۲۰. طمرین به لباس دو تکه ای گفته می شود که یک تکه آن از شانه تا کمر را می پوشاند و نصف دیگر آن از کمر تا ساق پاها را می پوشاند. مطمار به ژنده پوش گفته می شود.
۲۱. نهج البلاغه، نامه ۴۵.
۲۲. همان، نامه ۶۹.
۲۳. همان، خطبه ۱۶.
۲۴. سمره بن جندب م: ۶۰ ق. از جنایت کاران عصر بنی امیه است. بسیاری از مفسران شأن نزول آیه **وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ** بقره ۲۰۷. را حادثه لیلۃ المبيت می دانند و برآنند که آیه در شأن حضرت علی عليه السلام و جان فشانی ایشان در شب هجرت رسول خدا نازل شده اما سمره بن جندب با گرفتن چهارصد هزار درهم حاضر شد که نزول این آیه را درباره حضرت علی عليه السلام انکار کند و در مجمعی عمومی بگوید که آیه درباره عبدالرحمان بن ملجم نازل شده است. وی نه تنها نزول آیه را درباره علی عليه السلام انکار کرد، بلکه آیه دیگری را که درباره منافقان است مربوط به علی عليه السلام دانست. آیه یادشده این است:

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ ۝ بقره ۲۰۴؛ و از میان مردم کسی است که در زندگی این دنیا سخنش تو را به تعجب و می دارد، و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه می گیرد، و حال آنکه او سخت ترین دشمنان است.» آن ملعون در دوران استانداری «زیاد» در عراق، فرماندار بصره بود و به سبب دشمنی با خاندان پیامبر، هشت هزار نفر را به جرم ولایت و دوستی با حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ کشت. وقتی زیاد از او بازجویی کرد که چرا و به چه جرئتی این همه آدم را کشته است و هیچ تصور نکرد در میان آنان بی گناهی باشد، با کمال بی شرمی پاسخ داد: «لو قتلت مثلهم ما خشيت؛ من از کشتن دو برابر آنان نیز باکی نداشتم.» شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۳؛ تاریخ طبری، ج ۲، حوادث سال پنجاهم هجری.

۲۵. مستحب است شخص طلب کار، وقت بدهی خود را از بدهکار دریافت می کند از او پرسد که پول را از کجا آورده است این مطلب از آن رو نیست که از حلال بودن پول اطمینان حاصل شود، بلکه حتی اگر طلبکار یقین داشته باشد از راه حلال بوده مستحب است سؤال کند تا مطمئن گردد بدهکار ضروریات زندگی اش را برای پرداخت دین نفروخته است.

۲۶. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۲۷. علی بن حسین ۳۵۵ - ۴۳۶ ق، معروف به سید مرتضی و ملقب به ثمانین ذوالثمانین، ابوالثمانین و علم الهدی، نسبش به امام موسی کاظم عَلَيْهِ السَّلَامُ می رسد، از استادان وی می توان شیخ مفید، خطیب ابن نباته، و شیخ حسین بن بابویه را نام برد. شیخ طوسی، قاضی ابن براج، ابوالصلاح حلبی، ابوالفتح کراچکی و سلار بن عبدالعزیز از شاگردان وی بوده اند. ریحانة الادب، ج ۴، ص ۱۸۳ - ۱۹۰.

۲۸. ابو جعفر محمد بن حسن بن علی معروف به شیخ طوسی ۳۸۵ - ۴۶۰ ق. مؤلف دو کتاب از کتب اربعه شیعیان به نام تهذیب و استبصار و بنیان گذار حوزه علمیه نجف است. شاگردان بسیاری از شیعیان و عامه داشته است. اثر آفرینان، ج سوم، ص ۳۷۹ و ۳۸۹.

۲۹. سید محمد مهدی طباطبایی بروجردی ۱۱۵۵ - ۱۲۱۲ ق. فقیه، محدث، مفسر، مجتهد، و از شاگردان وحید بهبهانی و شیخ یوسف بحرانی است در پانزده سالگی به درجه اجتهاد نائل آمد. از آثار وی می توان مصباح و الدرّة البهیة را نام برد اثر آفرینان، ج ۲، ص ۳۵.

۳۰. ملا احمد بن محمد معروف به مقدس و محقق اردبیلی م: ۹۹۳ ق. از محضر اساتیدی همچون شهید ثانی بهره مند گردید و پس از شهید ثانی مرجعیت شیعه به وی رسید او معاصر شیخ بهائی و میرزا محمد استرآبادی صاحب رجال بوده است. از شاگردان او می توان صاحب معالم و امیر فیض الله تفرشی، و از آثار وی می توان حدیقة الشیعة، زبدة البیان فی براهین آیات احکام القرآن را نام برد اثر آفرینان، ج ۵، ص ۲۷۰.

۳۱. شیخ عبدالکریم حائری یزدی ۱۲۷۵ - ۱۳۵۵ ق.، بنیانگذار حوزه علمیه قم، از محضر استادانی همچون سیدمحمد طباطبائی فشارکی، آیت الله محمدتقی شیرازی و ملا محمد کاظم خراسانی بهره مند گردید. و با اصرار علما در قم رحل اقامت افکند و حوزه علمیه این شهر را بنیان گذارد، از شاگردان وی می توان، آیات عظام مرعشی، شریعتمداری و گلپایگانی را نام برد اثر آفرینان، ج ۲، ص ۲۵۹.

۳۲. متن نامه.

۳۳. رحمن، آیه ۶۰.

۳۴. رعد، آیه ۲۲.

۳۵. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۴۶: «عن أبي جعفر علیه السلام فی حدیث. قال: أوحى الله إلى شعيب النبی علیه السلام إني معذب من قومك مائة ألف، اربعين ألفاً من شرارهم و ستين ألفاً من خيارهم، فقال علیه السلام: يا رب، هؤلاء الأشرار، فما بال الأخيار؟ فأوحى الله عزوجل إليه: داهنوا اهل المعاصی و لم يغضبوا لغضبی».

۳۶. قلم، آیه ۹.

۳۷. آل عمران، آیه ۱۵۹.

۳۸. بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۲۹۸.

۳۹. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۶۹.

۴۰. نحل، آیه ۹۰.

۴۱. محمد باقر بن محمد تقی مجلسی ۱۰۳۷ - ۱۱۱۰ ق.، محدث و فقیه بزرگ امامی، از محضر استادانی همچون شیخ عبدالله بن جابر آملی، شیخ علی جبل عاملی و ملامحسن فیض کاشانی بهره مند گردید. پس از فراگیری علوم عقلی به علم حدیث روی آورد و آثار بسیاری در این زمینه من جمله کتاب عظیم بحار الانوار به رشته تحریر درآورد. از زمان شاه عباس دوم تا زمان سلطان حسین دارای مقام و قدرت دینی بود و عنوان شیخ الاسلامی از جانب سلاطین صفوی به وی عطا گردید.

۴۲. رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن جعفر ۵۸۹ - ۶۶۴ ق. معروف به سیدبن طاووس، فقیه، متکلم، محدث و مورخ، مادرش دختر شیخ ورام بن ابی فراس حلی و مادر پدرش دختر شیخ طوسی است، با دو خلیفه عباسی مستنصر و مستعصم معاصر بوده و با آنها رابطه خوبی داشته است. پس از تصرف عراق توسط مغولان تلاش فراوانی جهت جلوگیری از ویرانی انجام داد. مقام نقابت علویان را با اکراه قبول کرد و تا آخر عمر در این مقام بود. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۵۴ و ۵۵.

۴۳. مسعود بن ابی فراس ورام. متوفای ۶۰۵ ق فقیه و محدث امامی، نسبش به مالک اشتر نخعی می رسد و جد مادری سید بن طاووس است کتاب تنبیه الخواطر و نزهة النواظر که به مجموعه ورام شهرت یافته از آثار اوست. ریحانه الادب، ج ۶، ص ۳۱۳ و ۳۱۴.

۴۴. بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۲۹۸.
۴۵. نمل، آیه ۱۴.
۴۶. یوسف، آیه ۸۹.
۴۷. هود، آیه ۱۱۹.
۴۸. متن نامه.
۴۹. در اصطلاح، قدرت استنباط احکام شرعی از ادله آنها را اجتهاد گویند.
۵۰. روم، آیه ۱۰.
۵۱. حجر، آیه ۱۹.
۵۲. بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۴۸.
۵۳. زمر، آیه ۴۷.
۵۴. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۶۶.
۵۵. طور، آیه ۲۱.
۵۶. نجم، آیه ۳۹.
۵۷. زیارت مخصوصه حضرت امیر علیه السلام در روز عید غدیر، مفاتیح الجنان، ص ۶۰۸، چاپ دارالتقلین، قم.
۵۸. در شورائی که بعد از عمرو به دستور وی تشکیل شد به حضرت علی علیه السلام پیشنهاد شد که در صورت عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر و سیره ابوبکر و عمر ما با تو بیعت می کنیم حضرت فرمود کتاب خدا و سنت پیامبر را قبول دارم اما سیره آن دو را نه نمی پذیرم و به رأی و اجتهاد خودم عمل می کنم.
۵۹. بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۳۹۸.
۶۰. همان.
۶۱. کافی، ج ۱، ص ۵۹.
۶۲. در بعضی از نسخه ها تزلقوا آمده است. متن نامه.
۶۳. کافی، ج ۲، ص ۱۱۵، باب الصمت وحفظ اللسان.
۶۴. بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۱۹۷.
۶۵. همان، ج ۳۳، ص ۱۶۹، باب ما ورد فی معاویه.
۶۶. احتجاج، ج ۲، ص ۳۰۷. احتجاج زینب بنت علی بن ابی طالب.
۶۷. نهج البلاغه، حکمت ۳۸۶.
۶۸. بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۱۹۹ و ۲۶۲؛ مصباح المتعجد، ص ۷۱۹.
۶۹. غرر الحکم، ص ۴۷.

۷۰. برای نمونه: فمن اضطر غيرباغ و لا عاد فلا اثم عليه بقره، آیه ۱۷۳؛ فمن تعجل فی يومین فلا اثم علیه بقره، آیه ۲۰۳؛ و من يفعل ذلك عدواناً و ظلماً نساء، آیه ۳۰.
۷۱. برای نمونه: و يتناجون بالاثم و العدوان و معصية الرسول مجادله، آیه ۸؛ و تری كثيراً منهم يسارعون فی الاثم و العدوان مائده، آیه ۶۲.
۷۲. مرحوم طبرسی در تفسیر آیه ۶۲ از سوره مائده آورده است:
- «الفرق بين الاثم و العدوان ان الاثم الجرم كائناً ما كان و العدوان الظلم» یعنی فرق بین اثم و عدوان این است که ارتکاب هر جرمی را اثم می گویند، اما عدوان به ظلم گفته می شود. تفسیر مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۳۴.
۷۳. متن نامه.
۷۴. کافی، ج ۴، ص ۱۲، باب كفاية العيال و التوسع عليهم؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۴۲.
۷۵. بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۱۴۰.
۷۶. اختیار معرفة الرجال، ص ۵۹۱ - ۵۹۲.
۷۷. شیخ عباس قمی فرزند محمدرضا معروف به محدث قمی م: ۱۳۵۹ ق. از شاگردان و ملازمان میرزا حسین نوری بود و دارای آثار بسیار پر ارزشی همچون: بیت الأحزان فی مصائب سيدة النسوان، سفينة البحار و مدينة الحكم و الآثار، الکنی والألقاب، منازل الآخرة، منتهی الآمال فی مصائب النبی و الآل و مفاتیح الجنان می باشد ریحانة الادب، ج ۴، ص ۴۸۷ و ۴۸۸.
۷۸. سید حسین طباطبائی قمی فرزند محمود ۱۲۸۲ - ۱۳۶۶ ق. فقیه و مرجع تقلید، در قم به دنیا آمد. پس از فراگیری مقدمات و دوره سطح در زادگاه خود، به سامرا عزیمت نمود و از محضر میرزای بزرگ شیرازی به مدت سه سال بهره مند گردید. سال ۱۳۰۶ ق به تهران رفت و نزد استادانی همچون میرزا ابوالحسن جلوه و حسن آشتیانی تلمذ نمود. سال ۱۳۱۱ ق راهی نجف گردید و در درس بزرگانی همچون میرزا حبیب الله رشتی، آخوندخراسانی، سید میرزا محمدتقی شیرازی حاضر شد و میرزای شیرازی نیز او را پس از خود به عنوان مرجع تقلید معرفی نمود. سال ۱۳۳۱ ق به مشهد رفت و در آن جا علاوه بر عهده دار شدن مرجعیت، حوزه درس و بحث تشکیل داد. در سال ۱۳۱۴ ش به تهران آمد و از آن جا به عراق تبعید شد که این تبعید ده سال به طول انجامید. سال ۱۳۲۱ ش به قصد زیارت مشهد عازم ایران گردید و در این زمان بود که موفق شد آزادی حجاب در ایران را رسمیت بخشد، پس از این ماجرا به کربلا بازگشت اثر آفرینان: زندگی نامه نام آوران فرهنگی ایران از آغاز تا سال ۱۳۰۰ ش، ج ۴، ص ۳۵۸.
۷۹. سید شهاب الدین مرعشی نجفی ۱۲۷۹ - ۱۳۶۹ ش. اصولی، فقیه، محدث، رجالی، ادیب و مورخ معاصر که از مراجع تقلید بودند.
۸۰. بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۹۸، باب ۷.

۸۱. تحریم، آیه ۶.

۸۲. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۸۶.

۸۳. شیخ محمود عراقی فرزند محمود، معروف به صاحب قوامع م: ۱۳۱۰ق، تهران. از اکابر علمای امامیه در اوائل قرن چهاردهم هجری بود. او پس از فراگیری مقدمات در سال ۱۲۵۵ق جهت ادامه تحصیل عازم بروجرد گردید. پس از آن به مدت ده سال به شهرهای سلطان آباد، تهران، مشهد و آذربایجان مسافرت کرد و عاقبت به نجف رفت و در درس شیخ مرتضی انصاری حاضر شد. با وفات شیخ به ایران آمد و در همدان اقامت گزید. سال های پایانی عمر خویش را در تهران به سر برد و همان جا نیز رحلت کرد و جنازه وی به نجف اشرف انتقال داده شد.

۸۴. شیخ مرتضی انصاری فرزند محمد امین شوشتری م: ۱۲۸۱ق. فقیه و اصولی بزرگ امامیه و معروف به شیخ اعظم و خاتم الفقهاء والمجتهدین بود. او در دزفول متولد شد و ابتدا نزد پدر و عموی خویش به تحصیل پرداخت. سال ۱۲۳۲ق به همراه پدر به عتبات عالیات رفت و به مدت چهار سال نزد سید محمد مجاهد و شریف العلمای مازندارنی درس خواند. پس از آن به نجف رفت و نزد شیخ موسی بن جعفر کاشف الغطاء تلمذ نمود. سال ۱۲۴۰ق پس از مراجعه به زادگاهش رحل اقامت افکند و از ملا احمد نراقی اجازه اجتهاد دریافت نمود. برای بار دوم سال ۱۲۵۰ق وارد عراق شد و پس از فوت مرحوم صاحب جواهر در سال ۱۲۶۶ق مرجع تقلید شیعیان گردید. اثر آفرینان: زندگی نامه نام آوران فرهنگی ایران از آغاز تا سال ۱۳۰۰ش، ج ۱، ص ۳۲۰.

۸۵. ملا احمد نراقی فرزند ملا مهدی م: ۱۲۴۴ یا ۱۲۴۵ق. از فحول علمای امامیه، فقیه، اصولی، محدث، رجالی، منجم، ریاضی دان، حکیم، فیلسوف و شاعر می باشد. او استاد شیخ مرتضی انصاری بود و از پدر خود و سید بحر العلوم و شیخ جعفر کاشف الغطاء روایت می کرده است. ریحانة الادب، ج ۶، ص ۱۶۰ - ۱۶۲.

۸۶. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۱۸.

۸۷. متن نامه.

۸۸. تضرع به معنای تواضع و زاری و گاه حتی به معنای فروتنی و کُرنش نیز آمده است.

۸۹. سید عبدالله شیر فرزند محمد رضا م: ۱۲۴۲ق. از محدثین و فقهای بزرگ امامیه در کاظمین بود.

۹۰. ص، آیه ۳۵.

۹۱. بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۱۶۶.

۹۲. جمعه، آیه ۱.

۹۳. اسراء، آیه ۴۴.

۹۴. هیچ عامی نیست مگر این که تخصیص می شود، هر قانون کلی استثنائاتی دارد.

۹۵. بقره، آیه ۱۰۶.

۹۶. جمعه، آیه ۱.
۹۷. بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۲۱۰.
۹۸. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۸.
۹۹. مؤمنون، آیه ۱۴.
۱۰۰. روم، آیه ۱۴.
۱۰۱. خواب به خودی خود حجت نیست، اما در روایت آمده است که اگر خواب منطبق با خارج باشد درست است، و در کل دو نوع خواب صحیح است: خوابی که با خارج انطباق دارد و دیگری خوابی که با ادله و روایات، موافق باشد. شیرازی.
۱۰۲. سید محمد کاظم یزدی.
۱۰۳. ابوعلی جمیل بن دراج بن عبدالله نخعی از محدثین ثقه امامیه و از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام بوده و از آن بزرگواران بدون واسطه روایت می کرده است. کتابی نیز دارد که ظاهراً یکی از اصول اربعه است. وی در عهد امام رضا علیه السلام وفات یافت ریحانة الادب، ج ۷، ص ۵۱۶.
۱۰۴. متن نامه.
۱۰۵. بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۱۴۰.
۱۰۶. بحار الأنوار، ج ۶۳، ص ۳۳۶.
۱۰۷. حدید، آیه ۱۳.
۱۰۸. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۴۵.
۱۰۹. همان.
۱۱۰. متن نامه.
۱۱۱. بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۲۳، باب ۵ دخوله الشعب و ما جرى بعده الى الهجرة و عرض نفسه على القبائل و...
۱۱۲. همان، ص ۶.
۱۱۳. همان، ص ۱۸.
۱۱۴. مراسم حج قبل از اسلام و از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام در میان عرب ها مرسوم بوده است. مشرکان قبل از اسلام نیز حج به جا می آوردند و خانه خدا را طواف می کردند، اما در حین طواف مرتکب اعمال زشتی می شدند. شیرازی.
۱۱۵. عثمان بن مظعون بن حبیب بن وهب الجمحی، صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، قبل از اسلام از حکمای عرب بود. وی سیزدهمین مردی است که اسلام آورد و دوبار به حبشه مهاجرت نموده، در جنگ بدر حاضر شد و به

سال دوم هجری درگذشت. پس از بازگشت از حبشه در پناه ولید بن مغیره وارد مکه گردید و از آزار دشمن در امان بود. اما با چشمان خود می دید که سایر مسلمانان در آزار و زیر شکنجه قریش به سر می بردند و سخت ناراحت بود. لذا از ولید خواست که در مجمعی عمومی اعلام کند که از این لحظه به بعد عثمان دیگر در پناه او نیست تا او نیز مانند دیگر مسلمانان باشد. ولید نیز اعلام کرد که از این لحظه به بعد عثمان بن مظعون در پناه من نیست. عثمان نیز با صدای بلند گفت، تصدیق می کنم چیزی نگذشت که شاعر و سخنور معروف عرب «لبید» بر آن جمع وارد شد و شروع به خواندن قصیده معروف خود نمود: «ألا كل شيء ما خلا الله باطل؛ هر موجودی جز خدا پوچ و بی اساس است». عثمان با صدای بلند گفت: «راست گفتمی». لبید مصراع دوم را خواند «و كل نعیم لا محالة زائل؛ تمام نعمت های الهی ناپایدار است». عثمان بر آشفت و گفت اشتباه می کنی، نعمت های سرای دیگر ناپایدار نیست. اعتراض عثمان، بر لبید گران آمد و گفت ای قریش، وضع شما عوض شده است. این فرد کیست؟ یک نفر از حضار گفت: این ابله از آیین ما بیرون رفته و از شخصی مثل خودش پیروی می کند. گوش به سخن او نده. سپس برخاست و سیلی محکمی به صورت او نواخت. و چهره او را سیاه کرد. ولید بن مغیره گفت: اگر در پناه من باقی می ماندی هرگز چنین آسیبی به تو نمی رسید. عثمان گفت: در پناه خدای بزرگ هستم، ولید گفت، حاضرم بار دیگر به تو پناه دهم. گفت: هرگز نخواهم پذیرفت. لغت نامه دهخدا؛ فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، ص ۱۳۵ و ۱۳۶.

۱۱۶. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۳۷.

۱۱۷. احزاب، آیه ۲۱.

۱۱۸. انفال، آیه ۴۲.

۱۱۹. نجم الدین ابوالقاسم جعفر بن حسن بن یحیی بن هذلی حلی، معروف به محقق حلی ۶۰۲ - ۶۷۶ ق. از فحول علمای امامیه در قرن هفتم و معاصر خواجه نصیر طوسی بوده است. از شاگردان پدر و جد خود و نیز سید فخار بن معد موسوی و سید ابن زهره بوده است. از آثار وی می توان استحباب التیاسر لاهل العراق، تلخیص الفهرست، شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام و نهج الوصول الی علم الاصول را نام برد ریحانة الادب ج ۵، ص ۲۳۱ و ۲۳۶؛ لغت نامه دهخدا.

۱۲۰. شرائع الاسلام، ج ۲، ص ۳۱۹ و ۳۲۰.

۱۲۱. محمد حسن بن باقر شریف اصفهانی م: ۱۲۶۴ یا ۱۲۶۸ ق. از فحول علمای امامیه از شاگردان سید جواد عاملی صاحب مصباح الکرامة، شیخ جعفر کاشف الغطاء و پسرش شیخ موسی کاشف الغطاء می باشد نسبت کتاب معروف وی جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام. به فقه جعفری، مانند نسبت بحار الانوار مجلسی است به اخبار اهل بیت علیهم السلام. او در این کتاب فروع فقه را به همراه ادله آنها آورده است. تألیف این کتاب شریف بیشتر از سی سال به طول انجامیده است ریحانة الادب ج ۳، ص ۳۵۷ و ۳۵۸.

۱۲۲. جواهر الکلام، ج ۲۹، ص ۲۱.
۱۲۳. احزاب، آیه ۲۱.
۱۲۴. ابو عبدالله محمد بن نعمان، معروف به شیخ مفید م: ۴۱۳ ق. فقیه، اصولی، محدث، رجالی و متکلم و از شاگردان جعفر بن محمد قولویه، شیخ صدوق، ابو غالب رازی، احمد بن محمد بن حسن بن ولید بوده است. سید رضی، سید مرتضی، شیخ ابوالفتح کراچکی، شیخ طوسی و سلار بن عبد العزیز دیلمی، از شاگردان میرز شیخ بوده اند. وی دارای تألیفات بسیار از جمله: احکام أهل الجمل، الإختصاص، الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، الإستبصار فی ما جمعه الشافعی من الأخبار، الإلتباس، التمہید، کشف الإلتباس، المقنعه می باشد. ریحانة الادب ج ۵، ص ۳۶۱-۳۶۵.
۱۲۵. انفال، آیه ۴۲.
۱۲۶. احقاف، آیه ۳۵.
۱۲۷. صدر آیه مربوط به سوره فاطر، آیه ۴ و ذیل آن مربوط به سوره انعام، آیه ۳۴ است. ممکن است قرائت امام، قرائت دیگری غیر از قرائت مشهور باشد.
۱۲۸. قصص، آیه ۴۱.
۱۲۹. متن نامه.
۱۳۰. حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت عیسی، و حضرت محمد صلوات الله علیهم.
۱۳۱. هود، آیه ۴۶.
۱۳۲. ضرب المثلی عربی است، معادل فارسی آن: «به در می گوید تا دیوار بشنود».
۱۳۳. حجرات، آیه ۶.
۱۳۴. آب دریا را اگر نتوان کشید / هم به قدر تشنگی باید چشید.
۱۳۵. نساء، آیه ۳۴.
۱۳۶. عادت رسول خدا ﷺ چنین بود که هیچ وقت چیزی از غنائم برای خود بر نمی داشتند.
۱۳۷. بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۲۰۲، باب غزوة بدر الكبرى.
۱۳۸. عثمان بن مظعون.
۱۳۹. محمد جواد بلاغی ۱۲۸۳-۱۳۵۲ ق. از شاگردان آقا رضا همدانی، شیخ محمد طه، ملا کاظم خراسانی و استاد آیه الله خوبی بود.
۱۴۰. ایشان کتاب های دیگری نظیر انوار الهدی و نوائع الهدی نیز دارند که با کتاب پیش گفته تشابه اسمی دارند.
۱۴۱. پدر آیه الله العظمی سید صادق شیرازی و شاگرد مرحوم بلاغی.

۱۴۲. انعام، آیه ۳۴.
۱۴۳. در بین اعراب ضرب المثل است.
۱۴۴. نمل، آیه ۱۴.
۱۴۵. یس، آیه ۳۰.
۱۴۶. متن نامه.
۱۴۷. نجم، آیه ۳۹.
۱۴۸. نجم، آیه ۴۰.
۱۴۹. فرقان، آیه ۷۷.
۱۵۰. بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۴۰۵؛ تأویل الآیات، ص ۴۳۰؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۱۶.
۱۵۱. احمد بن محمد بن فهد حلی ۷۵۷-۸۴۱ ق.
۱۵۲. بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۴۲.
۱۵۳. همان.
۱۵۴. بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۱۴۰.
۱۵۵. مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۱۷.
۱۵۶. همان.
۱۵۷. همان.
۱۵۸. وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۶۰.
۱۵۹. مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۱۹۳.
۱۶۰. غافر، آیه ۶۰.
۱۶۱. مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۶۸، باب وجوب ترک الداعی الذنوب.
۱۶۲. فاطر، آیه ۶.
۱۶۳. مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۶۹.
۱۶۴. کافی، ج ۲، ص ۴۴۸.
۱۶۵. لقمان، آیه ۱۵.
۱۶۶. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۴۰۱.
۱۶۷. همان.
۱۶۸. این شاعر کمیت بن زید است که از ستاینندگان اهل بیت علیهم السلام و از شاعران خوب است. در بعضی از متون تاریخی آمده است که شاعر جواب داد: «قد قلت ذلك فوالله ما رجعت عن ايماني و اني لكم لموال و لكنسى

قلته على التقيّة ؛ بله من آنرا سروده ام، ولی به خدا قسم از عقیده ام نسبت به شما بر نگشته ام، و البته از پیروان و موالیان شمایم، و آنچه را در این شعر گفته ام از روی تقیه بوده است و نه از روی عقیده .»

۱۶۹. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۱۲۷.

۱۷۰. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۴۰۱.

۱۷۱. همان، ج ۹۰، ص ۳۵۱.

۱۷۲. متن نامه.

۱۷۳. اسراء، آیه ۷.

۱۷۴. تغابن، آیه ۱۶.

۱۷۵. آل عمران، آیه ۹۷.

۱۷۶. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۶۷؛ بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۵۸.

۱۷۷. سید محمدحسین طباطبایی بروجردی ۱۲۵۲-۱۳۴۰ش. از جمله عالمان و مراجع بزرگ کم نظیر عالم تشیع است که در عمر بابرکت خود بزرگ ترین و بیشترین خدمات را به اسلام و مسلمانان کرده است.

۱۷۸. کافی، ج ۶، ص ۳۵۰.

۱۷۹. متن نامه.

۱۸۰. فصلت، آیه ۴۶.

۱۸۱. ذاریات، آیه ۵۸.

۱۸۲. نجم، آیه ۳۹.

۱۸۳. منیة المرید، ص ۱۶۰.

۱۸۴. در آن روزگار در عراق «روپیه» پول رایج بوده است.

۱۸۵. مادرشوهر؛ در عراق به مادر شوهر، عمه می گویند و لو اینکه خواهر پدر نباشد.

۱۸۶. نساء، آیه ۷۹.

۱۸۷. بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۲۸، گوینده اشعار «متلمس» است.

۱۸۸. متن نامه.

۱۸۹. نساء، آیه ۶۵.

۱۹۰. خواب حجیت شرعی ندارد، مگر در صورتی که منطبق با خارج یا بر ادله شرعی و بر حسب فرمایش کسانی باشد که از غیب خبر دارند، مثلاً اگر کسی در خواب دید که پولی دستش رسید و همان روز نیز مقداری پول به دستش رسید، یا خواب دید که به حج رفته و در همان سال نیز به حج مشرف شد معلوم می شود که رؤیایش، رؤیای صادق بوده چرا که خوابش با خارج منطبق بوده است، یا اگر کسی در خواب یزید را در جهنم

یا سلمان فارسی را در بهشت دید رؤیایش صادق است چرا که این خواب مطابق ادله و فرمایش بزرگان دین است غیر از این دو مورد خواب حجیتی ندارد، مگر خواب کسی که عصمت دارد و خواب و بیداری اش مانند هم است. در قرآن کریم به رؤیای صادق و غیر صادق اشاره شده است و از خواب های صادق به «رؤیا» تعبیر شده است.

۱۹۱. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۷۶، این جمله در ضمن وصیت رسول الله به اباذر آمده است. و این وصیتنامه از سوی حضرت آقای سید صادق شیرازی تدریس شده و از نوار استخراج و پس از نگارش و ویرایش بصورت کتابی با عنوان «ای ابوذر این گونه باش» به چاپ رسیده است. ویراستار.

۱۹۲. زلزله، آیات ۷ و ۸.

۱۹۳. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۲.

۱۹۴. همان، ج ۲۲، ص ۴۸۴.

۱۹۵. همان، ج ۹۲، ص ۳۸۴.

۱۹۶. متن نامه.

۱۹۷. کافی، ج ۶، ص ۵۳۲؛ بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۱۷۷.

۱۹۸. در این زمینه نک: وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۱۳؛ بحارالانوار، ج ۵۵، ص ۳۷۶ و نیز ج ۸۷، ص ۳۶۲؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۶۸.

۱۹۹. شیخ طوسی می فرماید: اسماعیل بن جابر می خواست نوافل روز را در شب قضا کند که با این کار به فرائض صدمه می خورد، و امام او را از این کار برحذر داشتند تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۱۶.

۲۰۰. بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۳۸۹.

۲۰۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۹.

۲۰۲. همان، حکمت ۲۷۹.

۲۰۳. سجده، آیه ۱۷.

۲۰۴. نساء، آیه ۸۲؛ محمد، آیه ۲۴.

۲۰۵. تحریم، آیه ۶.

۲۰۶. یکی از کتاب های درسی حوزه های علمیه که موضوع آن علم اصول است و طلاب علوم دینی به عنوان اولین کتاب درسی اصول، آن را می خوانند.

۲۰۷. بقره، آیات ۲۰ و ۱۰۶؛ و نیز جاهای دیگر.

۲۰۸. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۲۴۸.

۲۰۹. بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۳۹۰.

۲۱۰. مائده، آیه ۱۰۳.
۲۱۱. انعام، آیه ۳۷.
۲۱۲. کهف، آیه ۱۰۴.
۲۱۳. همان، آیه ۱۰۳.
۲۱۴. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۶۹.
۲۱۵. متن نامه.
۲۱۶. مانند سوره مبارکه توحید: «قل هو الله احد» که در آن احادیث درالله منحصر شده است.
۲۱۷. نساء، آیه ۶۵.
۲۱۸. کافی، ج ۱، ص ۳۹۰.
۲۱۹. کنیز.
۲۲۰. کمال الدین، ص ۹۳.
۲۲۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۱۸.
۲۲۲. نهج البلاغه، خ ۱۹۳ خطبه همام.
۲۲۳. متن نامه.
۲۲۴. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۹۵.
۲۲۵. نهج البلاغه، خطبه ۲۰.
۲۲۶. جمال السالکین، سید جمال الدین گلپایگانی در گلپایگان متولد شد و در اصفهان و نجف درس خواند و از جمله شاگردان به نام حکیم عارف جهانگیرخان قشقایی است.
۲۲۷. بحارالانوار، ج ۴، ص ۴۳.
۲۲۸. همان، ج ۸۴، ص ۶۸.
۲۲۹. در این رابطه ذکر حکایتی از ابو هریره که به گمان خود می خواست بین بهشت و جهنم جمع کند خالی از لطف نیست. در جنگ صفین نمازش را پشت سر حضرت علی علیه السلام می خواند، و در وقت خوردن غذا با معاویه همسفره می شد، و در هنگام جنگ روی یک بلندی می ایستاد و می گفت «الصلوة خلف علی أتم واللقمة مع معاویة أکثم ووقوف علی التل أسلم»، و این در حالی است که بارها از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بود «علی مع الحق والحق مع علی». بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۴۳۲.
۲۳۰. متن نامه.
۲۳۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در وصف علی علیه السلام می فرماید: «وکل علم علمنیه قد علمته علیاً الیقین، ص ۳۵۰؛ هر چه خدا به من یاد داده، من نیز به علی یاد داده ام». لذا پرسیدن سؤال در این مقام از رسول خدا، سؤال

عارفی است که برای فهم دیگران می پرسد ؛ مثل آن که عالمی در حضور جمع مطلبی از یک مرجع تقلید بی‌رسد و هدف او از سؤال این باشد که حاضران چیزی یاد بگیرند و خود بر آن مسئله واقف است شیرازی.

۲۳۲. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۱۴.

۲۳۳. شیخ حسنعلی اصفهانی معروف به نخودکی در سال ۱۲۴۱ در اصفهان متولد شد و از کودکی تحت نظارت حاج میرزا ملامحمدصادق به تحصیل علم پرداخت. سپس در نزد حکیم الهی ملامحمد کاشانی فلسفه و حکمت و عرفان آموخت و بعد از این مرحله به نجف رفت و نزد سید مرتضی کشمیری به ادامه تحصیل پرداخت، پس از مراجعت از نجف در مشهد مقدس رحل اقامت افکند از محضر حاج آقا حسین قمی بهره جست و سرانجام در سال ۱۳۲۰ش رخ در نقاب خاک کشید.

۲۳۴. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۳۱.

۲۳۵. نهج البلاغه، خطبه ۷.

۲۳۶. همان.

۲۳۷. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۷۸.

۲۳۸. این جمله در چهار جای قرآن آمده است: سوره های: انعام، آیه ۱۶۴؛ اسراء، آیه ۱۵؛ فاطر، آیه ۱۸؛ زمر، آیه ۷.

۲۳۹. مائده، آیه ۱۱۶.

۲۴۰. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۲۴۱. متن نامه.

۲۴۲. حشر، آیه ۷.

۲۴۳. الغدير، ج ۳، ص ۱۷۷؛ بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۴۳۱.

۲۴۴. کافی، ج ۲، ص ۴۱۵.

۲۴۵. در بعضی از روایت ها این مسئله را به عبدالرحیم قیصر نسبت می دهند.

۲۴۶. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۴۸.

۲۴۷. کافی، ج ۳، ص ۴۷۶.

۲۴۸. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۷۴.

۲۴۹. تهذیب، ج ۲، ص ۲۵۹.

۲۵۰. همان.

۲۵۱. کافی، ج ۳، ص ۲۷۴.

۲۵۲. تهذیب، ج ۱، ص ۴۲۰.

۲۵۳. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۵۲.
۲۵۴. متن نامه.
۲۵۵. یوسف، آیه ۵۳.
۲۵۶. حمیده بربریه کنیز و در عین حال از زنان دانشمند خاندان اهل بیت علیهم السلام بود. او مادر امام موسی بن جعفر علیه السلام است.
۲۵۷. کافی، ج ۳، ص ۲۷۰.
۲۵۸. تهذیب، ج ۲، ص ۲۳۷.
۲۵۹. متن نامه.
۲۶۰. بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۸۴.
۲۶۱. ماده ای است که به وسیله آن طلا را صاف می کنند و در اصطلاح یک نوع آب را گویند که همان اسید نیتریک است.
۲۶۲. نوعی آب است که در صنعت گوگرد استفاده می شود.
۲۶۳. همان، ج ۶۴، ص ۳۰۵.
۲۶۴. همان، ج ۴۳، ص ۳۴۴.
۲۶۵. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۳.
۲۶۶. نهج البلاغه، نامه ۶۹.
۲۶۷. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۴۱.
۲۶۸. متن نامه.
۲۶۹. نهج البلاغه، کلام ۲۳۶.
۲۷۰. از جمله ثقات است.
۲۷۱. نساء، آیه ۴۰.
۲۷۲. متن نامه.
۲۷۳. آل عمران، آیه ۳۱.
۲۷۴. به غیر از صحیح بخاری، در بقیه صحاح سته اهل سنت مسئله غدیر آمده است.
۲۷۵. بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۱۱۸.
۲۷۶. تحریم، آیه ۶.
۲۷۷. نهج البلاغه، خطبه ۲۳۳.
۲۷۸. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۹۷.

۲۷۹. بقره، آیه ۲۹.
۲۸۰. مائده، آیه ۶۶.
۲۸۱. مائده، آیه ۶۷.
۲۸۲. بحارالأنوار، ج ۴۲، ص ۱۹۵.
۲۸۳. نساء، آیه ۱۵۰.
۲۸۴. بقره، آیه ۱۹۴.
۲۸۵. بقره، آیه ۲۳۷.
۲۸۶. مقصود حضرت خانه آخرت بود.
۲۸۷. مؤلف تاریخ مدینه، «ابن شبه» می باشد که استاد طبری است.
۲۸۸. کافی، ج ۷، ص ۲۶۸.

فهرست مطالب

۳.....	پیشگفتار
۵.....	آغازِ نامه
۶.....	خدا، اولین پناهگاه
۸.....	معنای وقار و سکینه
۱۰.....	محاسبه نفس
۱۲.....	حکایت
۱۳.....	سر انجام نیک
۱۴.....	حکایت عباشی
۱۵.....	حیا و پیروی از صالحان
۱۸.....	اموری که باید از آنها دوری کرد
۲۰.....	امام علی <small>علیه السلام</small> و حکومت
۲۳.....	ابن ابی عمیر
۲۵.....	حکایت
۲۸.....	خوشرفتاری با اهل باطل
۳۱.....	پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> ، بهترین الگوی مجامله
۳۳.....	اصول مجامله
۳۷.....	مالک اشتر، الگوی مجامله و گذشت
۴۰.....	تقوا و جایگاه آن
۴۱.....	دشواری های تقوا و اجتهاد
۴۳.....	بررسی اعمال
۴۷.....	امام علی <small>علیه السلام</small> و تقوا
۵۱.....	حکایت آدم و حوا در تورات

۵۲.....	نقش زبان در سعادت و شقاوت انسانها
۵۴.....	بنی امیه و اسلام
۵۶.....	تصمیم و استقامت
۵۸.....	اثم و عدوان
۵۹.....	سکوت، گذرگاه تجهیز
۶۱.....	سکوت و سخن گفتن
۶۴.....	دشواری سکوت
۶۶.....	حکایت
۶۹.....	ذکر و انواع آن
۷۱.....	ثواب ذکر
۷۲.....	تسبیح موجودات
۷۵.....	آثار ذکر
۷۷.....	حضور قلب
۷۹.....	فوائد ذکر
۸۰.....	حکایت
۸۲.....	دوری کردن از حرص
۸۴.....	نعمت های خداوند
۹۲.....	مسلمانان و اخلاق پیامبر ﷺ
۹۴.....	نمونه ای از ابتلائات گذشتگان
۹۶.....	اسلام آوردن عثمان بن مظعون
۹۹.....	مسئله شرعی
۱۰۱.....	جایگاه صبر در اسلام
۱۰۵.....	حکایت
۱۰۷.....	داستانی در این باره

۱۱۲.....	آثار دعا
۱۱۴.....	چگونگی استجابات دعا
۱۱۷.....	شروط استجابات دعا
۱۱۹.....	موانع استجابات دعا
۱۲۵.....	احسان به خویشان
۱۲۹.....	خدمت به خلق و آخرت
۱۳۱.....	صدقه و بی نیازی
۱۳۲.....	استجابات سریع دعا
۱۳۴.....	امام سجاد <small>علیه السلام</small> و نیازمند
۱۳۶.....	تقدیر الهی و رضایت
۱۳۹.....	رضایت به تقدیر خدا
۱۴۰.....	تفاوت صبر و رضا
۱۴۲.....	حکایت
۱۴۶.....	منشأ بلاها
۱۴۸.....	حکایت ابوتراب با ابوسفیان
۱۵۳.....	تفاوت انسان ها در قسمت و تقدیر
۱۵۴.....	حکایت
۱۵۶.....	مراتب رضا در انسان ها
۱۵۷.....	محاسبه در دادگاه الهی
۱۶۰.....	حضرت زهرا <small>علیها السلام</small> و مقام رضا
۱۶۴.....	اطاعت، تنها راه موفقیت
۱۶۵.....	طاعت و عبادت
۱۶۷.....	رفاقت تا جهنم
۱۶۸.....	همت بلند

- تأمل در جواب ۱۶۹
- یک سؤال و دوگونه جواب ۱۷۰
- دشواری های عصر غیبت ۱۷۱
- معرفت خدا و نبی و امام علیهم السلام ۱۷۳
- نابودی اعمال ۱۷۵
- کوشش و مقام طاعت ۱۷۸
- احتیاط، نشانه ایمان ۱۷۹
- دعای «یا مَنْ ارجوه» ۱۸۰
- نیرنگ های شیطان ۱۸۱
- غفلت و عبرت ۱۸۳
- تسلیم در دین ۱۸۴
- دین فروشی سمره بن جندب ۱۸۶
- دشواری تسلیم ۱۸۷
- سرگذشت علی بطائنی ۱۸۸
- زاهد و ترس از گناه ۱۹۰
- احسان به نفس ۱۹۱
- حقایق معقول ۱۹۴
- آخرت و حسرت ۱۹۵
- لذت روح ۱۹۷
- قلب، مرکز طاعت و معرفت ۱۹۸
- غذای آسمانی و ایثار ۱۹۹
- احسان و اسائه ۲۰۱
- اجتناب از گناهان ۲۰۲
- بهترین اعمال در ماه رمضان ۲۰۳

- ۲۰۴..... خندیدن در صحن امام رضا علیه السلام
- ۲۰۵..... ملاک اهل دنیا
- ۲۰۶..... عالمی که علم باعث گمراهی اش شد
- ۲۰۷..... بازخواست از عیسی بن مریم
- ۲۰۹..... پیروی از فرمانهای خدا
- ۲۱۰..... انکار فضایل ائمه علیهم السلام و رضای خدا
- ۲۱۱..... تصرف در دعای مأثور
- ۲۱۳..... بی دقتی در نقل احکام
- ۲۱۴..... سبک شمردن دین
- ۲۱۵..... نفس و سبک شمردن نماز
- ۲۱۶..... شهوت های انباشته و دنیای آکنده از بلا
- ۲۱۸..... ولایت الهی و ولایت نفس
- ۲۱۹..... خانه هارون
- ۲۲۰..... تصمیم، رمز موفقیت
- ۲۲۱..... شیخ اعظم و ماجرای مرجعیت
- ۲۲۲..... استخفاف، مایه عقب افتادگی
- ۲۲۳..... سیزده سال درس و یک جلسه غیبت
- ۲۲۴..... مراتب سبک شمردن نماز
- ۲۲۶..... جنگ با شیطان
- ۲۲۷..... تلاش در راه طاعت خدا
- ۲۲۸..... وقار صالحان
- ۲۲۹..... صبر و حلم
- ۲۳۰..... خشوع صالحان
- ۲۳۱..... دوری از محارم

۲۳۲.....	صدق و وفا
۲۳۳.....	اطاعت صالحان
۲۳۵.....	طاعت چیست؟
۲۳۶.....	حکایت
۲۳۷.....	طاعت و عبادت
۲۳۹.....	دنیا و ارزش آن
۲۴۰.....	ارزش دنیا از نگاه امام علی <small>علیه السلام</small>
۲۴۴.....	دوستی خدا
۲۴۶.....	پیرامون واقعه غدیر
۲۵۲.....	غدیر و نفی ظلم و دروغ
۲۵۳.....	غدیر و مسئولیت ما
۲۵۴.....	پاورقی ها